



امام رضا سلام الله و صلواته عليه:

ان بسم الله الرحمن الرحيم اقرب الى اسم الله الاعظم من سواد العين الى بياضها

بسم الله الرحمن الرحيم، به اسم اعظم خداوند

نزدیک تر از سیاهی چشم به سفیدی اش است. عیون اخبار الرضا ج ۱

بسمه تعالی

مجموعه حاضر، گزارش مباحث پژوهشی، علمی مرحوم استاد علامه آیه‌الله سید منیرالدین حسینی الهاشمی می‌باشد که طی ۱۷ جلسه، از تاریخ ۱۳۷۷/۱۱/۲۳ الی ۱۳۷۸/۰۷/۲۶ به بحث پیرامون «طبقه‌بندی موضوعات ناجا» در سه جلسه و «تنظیم نظام تعاریف نیروی انسانی در ناجا» طی ۱۴ جلسه پرداخته است.

این مجموعه جهت استفاده کلیه کسانی که در جریان تحقیق مزبور قرار دارند، از نوار، پیاده و با تغییرات جزئی لازم، مورد تصحیح قرار گرفته و عنوان گذاری شده است. لذا صرفاً ارزش تحقیقاتی دارد.

ضمناً از همه همکارانی که در تنظیم این مجموعه ما را یاری رسانده‌اند، تقدیر و تشکر می‌نماییم.

فرهنگستان علوم اسلامی

فهرست:

۷.....	جلسه ۱
۱۹.....	جلسه ۲
۳۷.....	جلسه ۳
۵۷.....	جلسه ۴
۶۳.....	جلسه ۵
۷۵.....	جلسه ۶
۹۳.....	جلسه ۷
۱۰۹.....	جلسه ۸
۱۲۱.....	جلسه ۹
۱۳۵.....	جلسه ۱۰
۱۵۱.....	جلسه ۱۱
۱۶۷.....	جلسه ۱۲
۱۷۹.....	جلسه ۱۳
۱۹۵.....	جلسه ۱۵
۲۰۵.....	جلسه ۱۶
۲۱۷.....	جلسه ۱۷

بسمه تعالی

طبقه بندی موضوعات (ناجا)

جلسه ۱

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: ملاحظه بفرمایید. ما یک تهدیدی داریم، تهدید مثلاً جاسوسی، براندازی، خراب کاری، نفوذ جریانات سیاسی، ایجاد اختلال در انجام مأموریت‌ها. این‌ها وقتی می‌خواهد عمل بشود، نسبت به چه می‌شود؟ یعنی طریق‌شان چیست؟ جاسوسی از چه می‌کند؟ مثلاً جاسوسی نسبت به شخصیت‌ها، می‌گویند با چه کسی می‌نشیند، بلند می‌شود، چه صحبتی کرده، چه تصمیمی گرفته، چند تا جلسه داشتند، تنظیم کارهای‌شان چگونه است، چگونه تصمیم می‌گیرند، چگونه تصمیم‌شان را اجرا می‌کنند. پس می‌خواهد خبر از این‌ها پیدا کند. حالا اگر حفاظت مواظب شخصیت‌ها باشد، زود سر در می‌آورد. حالا در خود دستگاه هم همین طور است، یعنی پرسنل اگر بنا باشد عضو نفوذی دشمن باشد، مثل ماه می‌توانند گزارش بدهد. پس حفاظت از پرسنل که پرسنل چه جوری است، وضعیت مشکوک است، مشکوک نیست، درست کار می‌کند؛ بد کار می‌کند؛ این کمک می‌کند که جلوی جاسوسی را بگیرد، جلوی خراب کاری را بگیرد، جلوی براندازی را بگیرد. پس بنابراین وظیفه اولی این است که چیزهایی را که این‌ها می‌خواهند ضربه بزنند حفاظت بکنند. وظیفه دوم این است که مواظب مأمورین مان باشند که جزء آن‌ها نشوند. یعنی حفاظت پرسنل را می‌خواهیم که آن‌ها نفوذ در پرسنل مان نکنند. حالا یا نفر نفوذی بفرستند یا نیرویی که هست، بتوانند از آن سوء استفاده بکنند. حالا آیا مهمش همان پرسنل است یا نه؟ تأسیسات مهمی داریم که اگر ضربه بخورد، یک کار مهم لنگ می‌شود، مثل قضیه مخابرات. پس بنابراین یک بخش هم قضیه تأسیسات است.

حفاظت اماکن، یک جاهایی داریم مثل محل اقامه نماز جمعه. اگر از این هفته تا هفته دیگر حفاظت نشود، خیلی راحت می‌شود خدای نخواستہ مواد منفجره بگذارند. آن کاری که در حزب جمهوری شد، به یک

صورت دیگر در این جا انجام بگیرد. این دسته از اماکن را باید در حافظتش حساب کرد. حفاظت وسایل و تجهیزات، شما آب رسانی خود نیروی انتظامی، برق رسانی اش، اگر یک مرتبه از بین برود، برقی که خیلی از تجهیزات، یعنی از کامپیوترها که به آن وصل است، می چرخد، خطهای تلفن؛ دستگاههای کنترلش، با آن کار می کند، دیگر دستگاههایی که خطوط ۲۵۰ تا در این ساختمان خط وارد شده، یک دستگاه دارد که اینها را هماهنگ می کند، اگر برق قطع بشود، تمام اینها از کار می افتند، ارتباطشان بهم می ریزد، کامپیوترهایی که دارند، از طریق خطوط تلفن، اطلاعات را به لحظه می کنند، برق برود، به خیلی از آنها دسترسی به آن ندارند. حالا این دستگاه برق، چهار تا فیوز و چهار تا کنتر، چهار تا مرکز توزیع برق، چه قدر حساس است؟ خیلی. حالا خود همین کامپیوترها، حافظه اش و پروسی بشود، دیسکتها سرقت بشود، نوارهای ویدیویی، ضبط صوتی، دستگاهها، اشکال پیدا کنند. فردا صبح موقعی که می خواهند ویدئو بگیرند، دستگاه کار نکند، ولو یک پیچ ساده اش را باز کنند، بردارند، دستگاه ظاهرش کاملاً سالم است تا وقتی که در مجلس می رود، می زنند روی دکمه ولی کار نمی کند. کل آن چیزی که می تواند در آن خراب کاری واقع بشود، مثلاً آقا در یک مرکزی که سران دولت اسلامی آمده بودند، صحبت کرده بودند، چند لحظه میکروفون کار نکرد، واقعاً بعضی از کسانی که مسئول آن جا هستند، نزدیک است که سخته بکنند. خیلی بد است. پس بنابراین حفاظت وسایل و تجهیزات مهم است. حالا حفاظت تاسیساتی که شهربانی به وسیله آن کار می کند، حفاظت می کند، هماهنگ می کند، اگر لنگ بشوند، نمی توانند این کار را انجام بدهند. حالا حفاظت مدارک، مدارک گاهی ارزشش فقط تاریخی نیست، اگر یک اطلاعاتی بی موقع و بدون محاسبه و بدون طبقه بندی وارد جامعه بشود، یک جامعه به هم ریخته می شود. حالا حفاظت اسناد را باید از آنها سوال کنیم که اسناد را در ارتکازاتان به چه چیزهایی تلقی می کنید، مدارک را به چه چیزی می گوئید. حفاظت اطلاعات که امر خیلی مهمی است. اگر ما روی این چیزهایی که دشمن موضوع آسیب زدن آن است، دقت بکنیم. یعنی اگر بخواهد تهدیدات محقق بشود، باید اینها آسیب بپذیرد. اینها که آسیب پذیرفت، دستگاه انتظامی، به راحتی قابل نفوذ می شود، چون پوشش حفاظتی از بین رفته است.

حجت الاسلام حسینیان: در محدوده ی این موضوعات، این که آیا موضوعات.. همین است یا این که ..

(ج) ما الآن نباید کاری به آن داشته باشیم.

س: یعنی کمی و کسری های آن.

(ج) الآن کاری به کمی و کسری هایش نداشته باشیم. وضع مطلوب را کاری نداشته باشید. وضع موجود را بتوانیم تعریف های لازم بدهیم، سامانش بدهیم، درستش کنیم، بعد سراغ بهینه اش می آئیم. آن وقت باید از وصف ها برگردیم، یک دور دیگری بخوریم، ببینیم که اصلاً تقسیم بندی ها درست تقسیم شده است یا نه، آن موقع دیگر هرگز برای پیاده کردن یک جزوه ای که تنظیم شده، نیست، برای پیشنهاداتی که به شغل های امنیت ملی یا به نیروی انتظامی یا به دفتر مقام معظم رهبری، یا به دستگاه فرماندهی کل قوا بدهید، آن یک حرف دیگری است، موضوع این کار نیست. فعلاً در پیاده کردن همین چیزهایی را که طبق وظایف این ها قرار داده اند، همین را باید فعلاً کار کنیم. پس بنابراین معلوم شد که برای انجام تحقق این ها، یک مجاری، یک طرق عینی است، که دستگاه حفاظتی مقابله با طرق عینی آن ها است. یعنی تهدید چگونه در عینیت محقق می شود.

س (یعنی موضوعات).

(ج) نه، تا بگویم پیشگیری که برای این موضوعات است. اول نسبت به این موضوعات برای رفتن به سراغ نیروی انتظامی است.

س (یعنی این ها کانال های ورود به نیروی انتظامی است).

(ج) کانال هایی است که نیروی انتظامی را به آن آسیب پذیر می کند. وقتی که آسیب پذیر شد، آن وقت نمی تواند کارش را درست انجام بدهد. آن وقت آن ها می توانند کار خودشان را انجام بدهند.
س (بله).

(ج) دیگر چه چیزی را به او هجوم می برند؟

س (تهدیدات را، طبقه بندی، همان طبقه بندی که ما آن اشکالاتش را نوشتیم).

ج) یعنی طبقه‌بندی که اولین موضوع را براندازی نوشتید، یعنی مهم‌ترینش.

س) بله.

ج) درست است؟

س) این جا این را نوشتیم، ولی آن جا کودتای نظامی نوشتیم.

ج) البته براندازی، بالاتر از کودتا است. براندازی، یکی از طرُقش کودتا است و الا ایجاد انقلاب سیاسی، بالاتر از این بود که ساختار سیاسی را عوض بکنیم.

س) یعنی براندازی به آن انقلاب سیاسی می‌خورد؟

ج) بله. می‌خواهند براندازی بکنند، یک مشرب و یک مکتب دیگری را می‌آورند و در جامعه راه می‌اندازند و آن نظام عوض می‌شود. در کودتا ممکن است نظام عوض نشود، عناصر عوض بشود. با حفظ یک نظام ممکن است کودتا بشود. حالا انقلاب سیاسی باز دو شکل دارد، شکلی که انقلاب پارلمان‌تالیز است. یعنی به یک طلب عمومی نسبت به تغییر فرم‌های منتهی می‌شود، ولی اصول ساختاری نظام عوض نمی‌شود. یک انقلاب سیاسی دارید که آن انقلاب سیاسی قهر آمیز منتهی به تغییر مبانی می‌شود.

س) پس انقلاب سیاسی دو تا ویژگی دارد، یکی پارلمان‌تالیز.

ج) پارلمان‌تالیز خون ریزی ندارد، تغییر در ساختار تغییر زیربنایی در مبانی ساختار هم ندارد، بلکه فرم تغییرات ساده است. کودتا تغییراتش از همه کم‌تر است، امکان دارد که فقط عناصر عوض بشود، حتی به تغییر طلب عمومی هم نیانجامد. در انقلاب سیاسی پارلمانی لاقلاً طلب‌های جدید پیدا می‌شود، هر چند مبانی تغییر نکند، یعنی در انقلاب سیاسی قهرآمیز بخواهد ساختارها، نظامات اجتماعی را در سیاست، فرهنگ، اقتصاد، زیر و رو کند، شبیه آن چه را که انقلاب‌های کمونیستی انجام می‌گرفت.

س) بله.

ج) شیوه انقلاب اسلامی در شکل کمونیستی، نه انقلاب قهر آمیز می‌شود اسمش را گذاشت و نه انقلاب پارلمانی. انقلاب اسلامی، عمق توده‌ای آن هم از پارلمان‌تالیز خیلی بیشتر بود. هم حقیقت شهادت طلبی‌اش

قابل قیاس با انقلابات پارلمان تالیز نبود. می‌شود گفت که انقلاب در جهت مبنائی زیرساختارهای اجتماعی بود، هر چند ساختار سازی‌اش هنوز انجام نگرفته، ولی جهت مدیریت اجتماعی تغییر پیدا کرده است. حالا، به هر حال اگر ما انقلاب را سه تا صرف بکنیم، بگوئیم تغییر نظام به وسیله کودتا، به وسیله انقلاب‌های پارلمانی، تغییر به وسیله انقلاب‌های قهر آمیز، انقلاب اسلامی را بسیار نزدیک در کنار انقلاب قهر آمیز می‌دانیم. یعنی ایجاد عصیان عمومی، خشم در حد کشته شدن، کشتن، بعد مقاومت نسبت به تهاجمی که از بیرون انجام گرفت، در معادلات دشمن نمی‌آمد. می‌شود نوع انقلاب قهر آمیز را به اسلامی و غیر اسلام تقسیم کنید. یعنی خشم مادی و خشم الهی. طبیعتاً زیربخش این‌ها قرار می‌گیرد، یعنی این‌ها در مثلاً جاسوسی برای این کارها، خراب‌کاری برای شکستن امنیت، نفوذ جریان‌ات سیاسی، ایجاد نارضائی، اختلال در انجام مأموریت‌ها ضرب می‌شود. حالا بعد باید برگردیم، ببینیم که کدام یک از این‌ها مقدمند، مثلاً جاسوسی برای خراب‌کاری است یا خراب‌کاری برای جاسوسی. حتماً جاسوسی مقدم است جاسوسی انجام می‌گیرد تا بشود خراب‌کاری کرد. به عبارت دیگر شناسایی را اگر نداشته باشند، هیچ گونه تحرکی نمی‌تواند داشته باشند. اگر شناسایی را نداشته باشند، نفوذ جریان‌های سیاسی و نارضایتی هم نمی‌توانند بکنند. پس اولین ابزارشان جاسوسی است، به منزله چشم‌شان. اطلاعات اساساً چه برای دشمن، چه برای دوست، ابزار تحقیق میدانی برای کنترل، هدایت، پیشگویی تغییرات است، یعنی رکن اساسی برنامه‌ریزی. پس از آن مثلاً خراب‌کاری و اختلال در انجام مأموریت‌ها، وسیله برای ایجاد نارضایتی می‌شود. بعد از نارضایتی است که امکان نفوذ جریان‌ات سیاسی است، آخرینش نفوذ جریان‌ات سیاسی است. سیاسی را در شکل قهر آمیز و پارلمانی و کودتا بنویسیم، حتماً مفهوم خراب‌کاری زیر کودتا نمی‌آید. یعنی اگر در خانه‌اش ضرب در هم بکنیم، باید خراب‌کاری زیر کودتا، سفید در بیاید، چون کودتا اصلاً خبر نمی‌دهد، دفعتاً می‌گیرد، یک عده‌ای در خطر می‌افتند. ولی اگر مثلاً بگوئیم باید زیر انقلاب قهر آمیز بنویسید، حتماً باید بنویسید، خانه را باید پر بکنید. انقلاب قهرآمیز بدون خراب‌کاری اصلاً نمی‌شود. خراب‌کاری یعنی شکستن امنیت، آمادگی برای یک مرحله روحی جدید در جامعه. حالا نسبت به نفوذ جریان‌ات سیاسی چه جوری است. نفوذ جریان‌ات سیاسی

گاهی می‌آید یک اوجی می‌گیرد، خراب‌کاری را برای مراحل نهایی نفوذ جریان سیاسی آغاز می‌کند، یعنی پیدایش نظام پارلمان تالیز جدید.

ایجاد نارضایتی، نارضایتی سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، چه جوری ممکن است؟ این‌ها را می‌شود تک تک موضوع بحث قرار داد، دقت کرد، البته یادمان نرود که ما روش اساسی حاکم بر همه این تعریف‌هایی را که داریم می‌کنیم برای این است که بتوانیم تعریف‌ها را به وحدت و کثرت برسانیم، یعنی تفسیر بکنید. تفسیری هم که لزوماً عین آن چیزی که در آن جا است، نیست، ولی بر یک پایه منطقی باید تفسیر بکنیم. نمی‌شود بر چند پایه باشد.

(س) بله.

(ج) وقتی بر یک پایه کردیم، همان پایه ابزار هماهنگ‌سازی‌اش می‌شود که در جدول بتوانیم به آن‌ها وزن بدهیم، پس وزن نمی‌شود داد، بارمبندی نمی‌شود کرد، مگر ..

(س) بر پایه‌ی یک مبنا تعریف کنیم.

(ج) نسبت به آن مبنا آن وقت وزن پیدا می‌کند، یعنی در آن معنا، مبنا تعریف می‌شود و سطوح تعریفش هم قابل توضیح است. دیگر چه چیزی بگوئیم؟

(س) این تعاریف را نظیران بر این بود که یعنی با آقای .. پیرامون این مسأله صحبت کرده بودیم که ما در آخر کار بتوانیم یک نظام طبقه‌بندی احکام را، احکامی که در ارتباطات با نیروهای نظامی و هم‌چنین حفاظت اطلاعات است. یکی از بخش‌هایی که ..

(ج) شما اصلاً بلد نیستید.

(س) ..

(ج) نه تعارف نداریم. در احکام فقه شان باید به فقه عمل کنند. ربطی به من ندارد. موضوعات نسبت‌های کمی پیدا می‌کند.

(س) نسبت‌های کمی را پیدا می‌کند.

ج) من کاری به احکام کیفی ندارم، شما می‌توانید خودتان مطالعه کنید، چه احکامی که آن‌ها جمع آوری کردند و چه دیگران، الآن هم فقهی که بخواهد به صورت نظام احکام تنظیمات اجتماعی را بگوید، سراغ ندارم. ممکن است یک عناوین کلی را پیدا کنید که تطبیق بدهید.

س) یعنی صحبت من، عرض من آن جا این بود که بتوانیم ما یک نظام موضوعاتی را مطرح بکنیم، بعد این نظام موضوعات. ..

ج) نسبت‌های بینش است، نسبت‌های کمی اش، یعنی حکم عینی. شما در عین حال، قبل از اصول استنباط احکام حکومتی، خیلی دنبال احکام این جوری نباید باشید. یعنی نظام احکامی درست نشده، نظام وظایف اختیارات، نظام مثلاً تطبیق این جوری. بله شما یک قواعد کلی حفظ نظم و نفی سلطه کفار و این جوری را دارید.

س) همان قواعد کلی را می‌شود بر اساس این بگویند.

ج) بله. این‌ها دیگر تطبیق به معنای نظام سازی نیست. آن‌ها را می‌شود بروید جمع کنید و بیاورید. ربطی با کار بحث ما ندارد.

س) بله. نه از جهت این که طبقه‌بندی موضوعاتش را. ..

ج) موضوعات را ما می‌توانیم طبقه‌بندی کنیم.

س) طبقه‌بندی بکنیم، تعاریفش مشخص بشود، یعنی سوال سازی برای آقایان علماء، فقها به وسیله این کارشناسی تخصصی صورت بگیرد.

ج) می‌شود این کار را کرد. کاری است که انجام می‌گیرد.

س) یعنی در همین کاری که داریم انجام می‌دهیم.

س) خوب، حاج آقا این‌ها تمام شد.

ج) پس بنابراین عملیات ایذائی، نفوذی را در. .. قرار ندادیم، این جا سیاسی، فرهنگی، اقتصادی گذاشتید، نوشتیم انقلاب سیاسی قهر آمیز، انقلاب پارلمان تالیزی

س) بله.

ج) به عنوان تهدیدات بالا گذاشتیم. زیر بخش این‌ها هم اخلاص‌های سیاسی فرهنگی، اقتصادی گذاشتیم.

س) زیر هر سه تایش؟

ج) زیر هر سه تایش. طریق‌هایی را که برایش قرار می‌دهیم، می‌گوییم مثلاً جاسوسی لازم داریم، بارها با ارزش ۴ انجام می‌گیرد، بعد مثلاً اخلاص در انجام مأموریت‌ها با ۲ خراب‌کاری با ۱. آن وقت خراب‌کاری به انقلاب پارلمان‌تالیز که می‌رسد، نوعش با انقلاب قهرآمیز و .. فرق دارد. همه این‌ها به اخلاص در انجام مأموریت لازم دارند، هیچ‌کدامشان نیست که بدون اخلاص بتوانند کاری کنند، مثل جاسوسی. چون اگر نظام قبلی مثل ساعت کار کند، این‌ها نمی‌توانند انجام بدهند. باید یک کاری کنند که آن کار نکند. ماشین او به یک گونه‌ای از کار بیافتد، تا این‌ها بتوانند حرکت داشته باشند. پس بنابراین اخلاص در انجام مأموریت‌ها، مهم‌تر از خود خراب‌کاری است. جاسوسی را اگر ۴ بدهند آن وقت اخلاص را می‌دهند ۲. خراب‌کاری که انواع مختلفی دارد، خراب‌کاری نفوذ جریانات سیاسی، ایجاد نارضایتی، به گونه‌های مختلفی که می‌شود. ..

س) خراب‌کاری اعم از همین نفوذ جریانات سیاسی است.

ج) بله. خراب‌کاری مثلاً اقتصادی، سیاسی، فرهنگی دارید، نفوذ جریانات سیاسی در هر سه تای این‌ها دارید. ایجاد نارضایتی ثمره این کارها است. این‌ها سه تایشان به نظر من می‌آید که در سه تا نظام مختلف است. مثلاً در پالمان‌تالیز نفوذ جریان‌های سیاسی دارید، در قهرآمیز خراب‌کاری دارید. ایجاد نارضایتی. ..

س) پس نمی‌توانیم با سه تا ضرب کنیم، بگوئیم اخلاص سیاسی، اخلاص فرهنگی، اخلاص اقتصادی؟

ج) چرا.

س) آن وقت اخلاص سیاسی. ..

ج) اخلاص در انجام مأموریت‌های فرهنگی، سیاسی و اقتصادی.

س) آن وقت سیاسی، اقتصادی، فرهنگی اش را. ..

ج) نهایت این است که این دایره‌اش، دیگر دایره حفاظت اطلاعات نمی‌شود.

س) اگر از این بیرون رفتیم؟

ج) نه. اگر آمدید یک طبقه‌بندی این رقمی دادید.

س) یعنی سیاسی، فرهنگی، اقتصادی کردید.

ج) و قبلش هم آمدید جاسوسی، اخلال، خراب‌کاری‌ها را گذاشتید، یعنی جامع مشترک خراب‌کاری نفوذ جریانات سیاسی، ایجاد نارضایتی، این‌ها جامع دارند، این‌ها هر کدام، یک نوع خراب‌کاری دارند. مثلاً نفوذ جریانات سیاسی، یک نوع خراب‌کاری دارد، ایجاد نارضایتی، یک نوع خراب‌کاری دارد. خراب‌کاری به معنای این که یک جایی را منفجر بکنند، یک نوع خراب‌کاری دارد، سه نوع است.

س) که ما سه طریق ذکر کردیم.

ج) بله.

س) خوب، این سه طریق ضرب در اخلال سیاسی، ..

ج) نه نه نه، اخلال، بالاتر است. این جا را سه تای خراب‌کاری، نفوذ سیاسی، نارضایتی می‌نویسید، سه تا مشترکشان اخلال در رفتار عمومی می‌شود، قبلش اخلال در مأموریت لازم است، یعنی دستگاه قبلی درست کار نکند. قبلش جاسوسی لازم است. این باید ضرب در آن چیزی که داشتید، بشود.

س) اخلال سیاسی، فرهنگی، اقتصادی.

ج) این را پائین نوشتید، بالا کودتا و پارلمان تالیز و انقلاب. نباید دیگر نظام شاهنشاهی یا نظام مشروطه باقی بماند. انقلاب فرهنگی معنایش این است که باید نظام ارزشی دیگری، مثلاً ارزش سوسیالیستی بیاید ارزش سرمایه داری را زیر سوال ببرد، به هم بریزد. انقلاب اقتصادی باید نظام توزیع ثروت را عوض کند. اول نظام فکری مردم را کمونیستی عوض می‌کرد، بعد ساختارهای توزیع ثروت را، مثلاً اقتصاد دولتی را به جای اقتصاد خصوصی می‌آورد. خشم را بر اساس محرومیت قرار می‌داد. عین همین‌ها را هم در سوسیال دموکرات می‌توانید ببینید.

س) این‌ها موضوعات حفاظت اطلاعات می‌شود؟

ج) نه. این‌ها موضوعات خود کل جامعه است. نیروی انتظامی باید روبه‌رو بکند، مثلاً تهدید امنیت. حالا حفاظت باید بشود، مثل کلاه خودی که سر سرباز می‌گذارند، چون آسیب‌پذیری سر زیاد است. کلاه را که سرش می‌گذارند، باید سر را حفظ بکند.

س) حالا این‌ها حفظ می‌کند؟

ج) این‌ها موضوع تهدیدات شد، موضوع کار نیروی انتظامی.

س) تهدیداتی که مربوط به کل جامعه است.

ج) آن وقت نیروی انتظامی نسبت به همه این‌ها مقابله می‌کند. نیروی انتظامی حد اقلش این است که در بخش‌هایی که مربوط به درون شهر است به او سپرده شده.

س) یعنی در سه بخش سیاسی، فرهنگی، اقتصادی.

ج) بله، یعنی به عبارت دیگر اگر نتواند آگاهی، اطلاعات، نیروی انتظامی خط و ربط‌های فرهنگ بیگانه را که در کشور می‌آید بشناسد، احزابی که درست می‌شود، نمی‌تواند شناسایی بکند. اگر احزاب را نشناسد..

س) پس حاج آقا، از کانال احزاب ما وارد بشویم که به عنوان سیاسی داشته باشد، نه..

ج) احزاب با گرایش‌های سیاسی خاص و گرایش‌های فرهنگی خاص، یعنی موضوع فعالیت می‌شود، طریق می‌شود. وقتی طریق شد طبیعتاً حزب ساختار سیاسی‌اش می‌شود. حالا ضرب ممکن است که عنوان‌های دیگری هم پیدا بکند، مثلاً روزنامه‌ها، رسانه‌های جمعی، مطبوعات و انتشارات، مجامع اجتماعی.

س) مثلاً جریان‌های فکری مخرب.

ج) کلاً جریان‌های فکری، ارتباطات اول سیاسی، یک عده ای با هم ولو یک عده کم جمع می‌شوند، بعد شروع می‌کنند یک کار فکری را یا یک تحلیل اقتصادی را یا یک چیزی را راه انداختن.

س) ما این را در بخش سیاسی می‌آوریم.

ج) در بخش فرهنگی‌اش هم تحلیل‌ها را عوض کردن، دیده‌ها را عوض کردن، هرگز یک بخش سیاسی که نمی‌تواند بدون تحلیل فرهنگی حضور داشته باشد، نمی‌تواند بدون وعده و وعید اقتصادی حضور داشته باشد.

یعنی این‌ها سه تا روی هم، ابزار یک چیز می‌شود، نه این که سه تا علی حده

س) بله.

"وصلی الله علی محمد و آله الطاهیرین"

بسمه تعالی

طبقه بندی موضوعات (ناجا)

جلسه ۲

موضوع جلسه: طبقه بندی موضوعات تهدید

جلسه: ۳۴۴۲ تاریخ: ۷۷/۱۱/۲۹ مدت نوار ۵۳ پیاده کننده: داود شریف

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: ساختار یک پسوند است انقلاب مبنا. که بنظر می‌آید که انقلاب اسلامی مبنای جهت گیری را عوض می‌کند. انقلاب مبنائی مال انقلاب اسلامی بگذار، انقلاب ساختاری مدل انقلاب کمونیستی بگذار، رفوم یا تعمیر ساختار،

(س) پارلماتالیست

(ج) ای احسنت

(س) حاج آقا کمونیست در مبنا همین تغییرات را ایجاد می‌کند

(ج) در ساختار

(س) مبناء نمی‌آید

(ج) نه جهتگیری را که عوض نمی‌کند جهت جهت مادی است.

(س) انقلاب اسلامی به مادی تبدیل بکند از جهت الهی به مادی، تهدیدات را ما دارع درست می‌کنیم.

(ج) نه مبنا درست کنند. مبنا را چه کسی می‌تواند تغییر بدهد خطر هست ولی مردم که بی‌دین نمی‌شوند.

(س) یعنی تفسیر از دین عوض می‌شود تفسیر از دین. مادی می‌شود یعنی ماده می‌آید، حس گرایمی می‌آید، اساس توصیف از دین می‌شود.

(ج) دور از جون که همچنین چیزی را موفق بشوند موفق نمی‌شوند.

(س) بعنوان بالاترین تهدید ما نوشتیم.

ج) بله آنوقت کودتا هم که عناصر می‌شود. جاسوسی دارید، اخلال در مأموریت دارید حالا این دو تا را باید خوب معنی کنیم که یکی اخلال در مأموریت هست تعریفمان از اخلال در مأموریت چیست و تعریفمان از اخلال در رفتار عمومی چیست، احیاناً هم اگر اینها نخواهند تغییرش می‌دهیم.

س) بله حاج آقا حالا قبل از اینکه بیائیم و در آن سه تا موضوعاتش را بحث کنیم در موضوعات سطح یعنی تهدیدات، این انقلاب و پارلمان تالیست را جزء موضوعات براندازی قرار دادیم.

ج) بله

س) یعنی براندازی فوق این سه تا قرار می‌گیرد از این سه کانال وارد. ..

ج) یعنی تهدیدات به عبارت دیگر بالاترین مرحله مراحل تهدید برای یک جامعه این سه تاست که به نظرم می‌رسد که اول باید کودتا را بنویسید بعد پارلمان تالیست بعد انقلاب

س) می‌خواهم بگویم که این سه تا زیربخش براندازی قرار می‌گیرند

ج) این سه تا زیربخش به عبارت دیگر مراحل تهدید از پائین ترین سطحش موضوع تهدید هم موضوعاً براندازی هست

س) بله که خود انقلاب براندازی تقسیم می‌شود به انقلاب و پارلمان تالیست و کودتا

ج) ای احسنت

حالا یک نکته کوچکی را ما اینجا دقت کنید. ببینم آیا زیربخش اینها در عامترین سطح راست می‌گویند اوصاف جامعه باید باشد، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی درست شد.

س) بله

ج) ولی آیا فعالیتهايش غرضتان از جاسوسی، اخلاف در رفتار عمومی چیست؟

س) فعالیتها معنی اش اینست که از این طریق رسید به

ج) درست است یعنی از این طرق دشمن باید اول جاسوسی بکند یعنی وضعیت ما را اول مطلع باشد بعد باید اخلال در نظم بکند، انضباط و نظم را از بین ببرد. این اخلال نظم سطوح مختلفی دارد. از سطحی که

کارکنهای ادارات درست کار نکنند می‌شود گفت اخلال در مأموریت، تا اینکه گزارشهایی که برای مدیران می‌رود غلط برود این می‌شود اخلال در مأموریت

س) یعنی می‌شود اخلال مأموریتی مثلاً

ج) ای احسنت فرهنگی. گزارشهایی که برای مردم تنظیم می‌شود و به مردم می‌رود غلط برود. این باز تشویش بیجا در ذهن مردم می‌آورد

س) درست آن می‌آید جزء سه جز اعتقاد. اخلال در رفتار عمومی

ج) حالا تا اینکه بخواهد مثلاً می‌گویم. سطوح جمع بندی تصمیمات که گرفته می‌شود ارتباطشان به هم قطع بشود..... نامش اخلال است چه سیر از پائین به بالا که به تصمیم برسد یعنی تصمیم سازی ها چه تصمیم که بالا هست به پائین بر می‌گردد برای اجراء. همه اینها صحیح است که بگوئیم اخلال در مأموریت. که اگر اخلال مراحل خودش را بپیماید نباید زمینه برای اخلال در رفتار پیدا بکند یعنی به عبارت دیگر دولتی آبرو و عزتش از بین برود و او را مقتدر ندانند. نه در امور امنیتی بتوانند او را مقتدر بدانند چون یا گزارشها بد رفته بالا یا دستورها که از بالا بخواهد پائین بیاید درست جریان پیدا نکرده است. درست است.

س) بله

ج) چه در اقتصادی، چه در سیاسی، چه در فرهنگی اگر در هر کدامش اخلال واقع شد اگر به بلوغی رسید که در همه اش اخلال باشد. مردم بی‌اعتماد می‌شوند به دولت یعنی می‌بینند انکار که این هم به درد اینکه به آن تکیه بکنند برای زندگی شان نمی‌خورد چند آدم صالحی بدانند. ناکارآمدیش اگر در همه شئون ظاهر شد که اعتبارش را از دست بدهد در این صورت همینکه تردید عام شد طرفداری از بین می‌رود. در اینصورت امکان پیدایش هر گونه اخلالی در رفتار عمومی پیدا می‌شود وقتی که پیدا شد یک نظامی سقوط می‌کند یک نظام دیگری می‌آید. پس ما هرگز نمی‌توانیم براندازی را در ردیف ایجا نارضایتی نفوذ جریانهای..... اینها در یک سطح نیستند. براندازی اصل است. برای براندازی مثلاً اخلال در مأموریتها انجام می‌گیرد. نفوذ جریانهای سیاسی می‌شود ایجاد نارضایتی می‌شود. خرابکاری می‌شود. حالا بیائیم برای اینکه اینها را یک

بررسی بکنیم بینیم آیا می‌توانیم اینها را دسته بندی کنیم. جای سیاسی، فرهنگی، اقتصادی چیز دیگری بگذاریم. اگر گفتی برای چه؟

(س) برای اینکه بخواهیم ارتباط با موضوع داشته باشد

(ج) می‌خواهیم بگوئیم اینها موضوعات است نه فعل موضوعاً و از زیربخشهایش انقلاب

(س) موضوع فعل است

(ج) یک فعل موضوعاً است. فعل موضوعاً از چه چیزهایی تشکیل می‌شود. و اینرا بگوئید بعد موضوعاتش را بگوئید سیاسی است یا فرهنگی یا اقتصادی

(س) درست است

(ج) حالا فعل موضوعاً ببینم برای کارهایی مثل این سه تا مرحله که گفتیم جاسوسی می‌خواهد. اخلال می‌خواهد، اخلال در رفتار عمومی هم می‌خواهد

زیربخش اینها می‌توانیم بگوئیم خود جاسوسی که هست خرابکاری جز کدام دسته می‌شود

(س) خرابکاری در کودتا نمی‌تواند بیاید.

(ج) نه نه زیربخش اینها باید بیاید

(س) خرابکاری هم در اخلال در مأموریت می‌آید هم در رفتار عمومی البته حاج آقا اخلال در رفتار عمومی محصول اخلال در مأموریت است یعنی اگر این ایجاد نشود

(ج) درست باید آن انجام بگیرد تا آن.

(س) بنابراین همه آنها در اخلال در مأموریت می‌آید.

(ج) آنوقت اخلال به عبارت دیگر. ایجاد نارضایتی اخلال در مأموریت می‌آید.

(س) درست است. یعنی ریشه اش در این است.

(ج) ها

(س) ثمره اش در رفتار عمومی ظاهر می‌شود

ج) آی زنده باد

ج) نفوذ جریانهای سیاسی در کجا

س) نفوذ جریانهای سیاسی زمینه پیدایش

ج) قسمت آخر است

س) بله. یعنی بعد از اینکه اخلال در مأموریت شد زمینه نارضایتی ایجاد می‌شود.

ج) یعنی جریانهای سیاسی می‌خواهد رهبری بکند آن نارضایتی را

س) در حقیقت منشاء پیدایش انقلاب سیاسی، درست است

ج) خوب خرابکاری در کدامش است

س) خرابکاری هم در همین اخیر اخلال در مأموریت

ج) یعنی اخلال در نظم هست مثلاً

س) بله، یعنی ما غیر از جاسوسی که شبکه اطلاعاتی دشمن می‌آید و نفوذ پیدا می‌کند و اطلاع می‌گیرد به

معنای تحقیقات میدانی در پیرامون فعالیتها، بقیه فعالیتها در اخلال در مأموریت می‌آید.

ج) نفوذ جریانهای سیاسی، نفوذ یک جریان سیاسی در یک جامعه یعنی چه

س) نفوذ جریانهای سیاسی به این معناست که اینها از طریق جاسوسی یا اخلال یا مأموریتها، یا اخلال در

رفتار عمومی وارد بشوند و تمایلات مردم را نسبت به فعالیتهای سیاسی اهداف انقلاب تردید ایجاد کنند

یعنی میل مردم را از اهداف باز بدارند این می‌شود نفوذ جریانهای سیاسی،

ج) یعنی مثلاً یک جریان دموکرات منشی یا ملی گرایی می‌آید یک روزنامه می‌زند.

(مقداری نوار غیر از بحث است)

ج) دموکراسی می‌آید یک روزنامه ای می‌زند، دفتری می‌زند اعلامیه ای چاپ می‌کند این ور می‌آیند چی

مثال می‌زند نفوذ از سه راه ممکن است ۱- نفوذ می‌کند مأمورش را می‌فرستد به دستگاه دولتی فقط برای

جاسوسی، صحیح است که بگوئیم نفوذ کرده

۲- نفر می‌فرستد برای اخلاص می‌گوید اطلاعات را بد بفرست نگذار به جمع بندی برسند، در جلسه که هستی توجیه های کارشناسی بکن برای اخلاص

۳- می‌گوید در ملت نفوذ بکن. پس نفوذ رد هر سه تا هست یک جریان دموکراسی می‌تواند هم جاسوسی داشته باشد به کشورهای بیرونی هم اطلاع بدهد هم اخلاص در مأموریت بکند و هم در رفتار عمومی حضور داشته باشد.

س) درست بنابراین نفوذ باید باید و در ستون مطرح بشود.

ج) حالا می‌توانیم نفوذ را بگذاریم در یکی از سرفصلها مثلاً سیاسی بگوئیم نفوذ جریانات سیاسی

س) اصلاً نفوذ بگذاریم که بعد ضرب در سیاسی، فرهنگی، اقتصادی بکنیم چون نفوذ هم خودش می‌تواند فرهنگی باشد.

ج) حالا نفوذ برای ساختار سیاسی است یعنی کلمه سیاسی تنها را که اینجا داریم کم است نفوذ جریان سیاسی در جاسوسی، اخلاص، رفتار عمومی برای انقلاب کردن یا برای یک تغییرات رفوهی یا برای کودتا.

س) یعنی می‌خواهید بگوئید این جدول موضوعش کلاً سیاسی است و فرهنگی را در بر نمی‌گیرد.

ج) اولاً که جدول کلاً سیاسی است، اگر در فرهنگ و اقتصاد هم بخواهد بیاید آنها را ابزار می‌خواهد برای ساختار سیاسی

س) یعنی جریانات فکری

ج) می‌شود نفوذ جریانات سیاسی را ما بگذاریم در این سه تا سر فصل یعنی الان کلمه سیاسی داریم.

س) جایش نفوذ جریانات سیاسی بگذاریم.

ج) حالا می‌توانیم عیناً همین را بگذاریم بعد بگوئیم نفوذ جریانهای فرهنگی، نفوذ جریانهای اقتصادی یا نمی‌توانیم سؤال دوممان

س) این به نظر من باید شاملتر باید باشد که نفوذ خودش از عناوینی است که...

ج) هدایت می‌کند یک جریان را

س) فعل موضوعاً هست

ج) ها خوب.

س) آنوقت در زیربخشش بیایم سیاسی، فرهنگی، اقتصادی اوصاف جامعه را بگذاریم...

ج) نه من یک سؤال دیگری دارم. نفوذ را می‌گوئید که بالا بگذاریم اینجا

س) مثلاً این سه تا بیاید بالاتر بالاتر بشود. .. درست کنیم برایش، که اقسام انقلاب اقسام پارلمان تالیستی

و اقسام کودتا را بگوئیم بعد ضرب در سیاسی، فرهنگی، اقتصادی بکنیم.

ج) یا اینکه زیربخشش بگذاریم بنویسیم نفوذ جریان سیاسی در جاسوسی، نفوذ جریان سیاسی در اخلاص

مأموریت، نفوذ - یعنی اینجا بگذاریم نفوذ را مثل اینکه اینجا اولی است - ها

س) بله

ج) به منظور جاسوسی

س) یا برای جاسوسی، جاسوسی برای نفوذ یا نفوذ برای جاسوسی؟ جاسوسی برای نفوذ چون طرق تهدیدمان

همان عمودیهها هستند در حقیقت ما بالا داریم موضوعات تهدید را بررسی می‌کنیم.

ج) خوب جاسوسی می‌خواهید بگوئید بیاید پائین در این صورت و این بشود مضاف یعنی جاسوسی برای

نفوذ

س) جاسوسی برای نفوذ دو تا طریقتش هم می‌شود.....

ج) اگر اینجوری باشد می‌شود جاسوسی، اخلاص، اخلاص در مأموریت، اخلاص در رفتار عمومی را اینجا این سه

تا را بنویسیم. دو تا.

س) بله

ج) حالا من خودم یک کاغذ بردارم کاغذ شما را هی خط خطی نکنم. پس اینجا کودتا - تغییر رفوم -

انقلاب. اینجا جاسوسی اینجا

س) مأموریت

ج) اخلال در نظام. مأموریت رفتار ساده اش هست

س) درست

ج) مأموریت چیست یک کاری را که به او مأموریت می‌دهند اخلال در نظام یعنی در نظام شروع کند کاری را انجام دادن. اخلال در نظام یعنی به عبارت دیگر تصمیم می‌خواهد در نظام گرفته بشود. یعنی اینها حفاظت از مأموریت را دشمن می‌کند.

س) حاج یعنی اخلال در نظام از طریق اخلال در مأموریت است

ج) درست

س) یعنی آن مقدم می‌شود به هر صورت

ج) یعنی زورش نمی‌رسد اول کار

س) در نظام ایجاد بکند. اصلاً ما باید این را در هم عرض این هم باید بگذاریم اخلال در رفتار عمومی را یعنی نظام را هم عرض اخلال در مأموریت نیست

ج) چرا چون اخلال در مأموریت موضوع کارمان است یعنی این طریق را داریم دنبال می‌کنیم. در حقیقت محصولش در نظام حاصل می‌شود جاسوسی هم محصولش در نظام حاصل می‌شود. یعنی طریق دیگری هم ما در اخلال در رفتار عمومی نداریم جز اخلال از طریق مأموریت.

ج) اخلال در مأموریت. اخلال در مأموریت درست است. سؤال دیگری من دارم و آن عبارت از این است که اخلال در رفتار عمومی چه کار می‌کنند.

س) اخلال در رفتار عمومی به معنای

ج) هدایت ناهنجاریها هست

س) آن دیگر جز ایجاد نارضایتی و

ج) بله هدایت همان نارضایتی است یعنی به عبارت دیگر. یک حوزه عملی در جامعه شما پیدا می‌کنند. هی شروع می‌کنند آنرا گسترش دادن.

س) آن وقت طریقی جزء از طریق اخلال در مأموریت است؟

ج) این را باید انجام بدهد تا بتواند آن بعدی اش را انجام بدهد.

س) یعنی اینکه انجام بدهد این خودش حاصل می‌شود.

ج) نه می‌خواهم بگویم که

س) چیزی هم عرض این نیست که بخواهد انجام بدهد.

ج) می‌خواهم بگویم در مرتبه بعد از او باید این کار را انجام بدهند.

س) یعنی یک کار دیگری انجام بدهند.

ج) یک کار دیگری انجام بدهند مثلاً عرض می‌کنم در اخلال مأموریت وضع اقتصادی را خراب می‌کند در

اخلال در نظام می‌گوید روزنامه ها شروع کنند اینجوری بنویسند.

س) خوب آن شایعه سازی می‌شود

ج) ای احسن شایعه سازی می‌کند

س) .. شایعه سازی

ج) نه حالا صبر کن، اول کار شایعه می‌کند بعد اصلاً تشکل درست می‌کند راه می‌اندازد جمعیت را یعنی به

عبارت دیگر این قسمت آخرش را هم باید داشته باشد. حالا بیائیم در جهت خیرش را هم نگاه کنیم. در

جهت خیرش امام انقلاب می‌خواست بکند. موضع هایی می‌گرفت که دولت نمی‌توانست بی‌تفاوت باشد

یعنی یا باید مقابله می‌کرد یا باید سکوت می‌کرد. هر کدام از این دو کار را انجام می‌داد امام از آن استفاده

می‌کرد. اگر سکوت می‌کرد مرتباً ادامه می‌داد اینها پدرسوخته هستند اینها مال مردم می‌خورند. اینها چه

کار می‌کنند و آبرویشان را می‌برد. یعنی سستش می‌کرد اگر درگیر می‌شدند می‌گفت اینها چقدر ظالمند،

اینها نگاه کنید دارند می‌زنند این ملت مگر چی چیست، فضلا حرفشان چیست اینها می‌گویند ملت فقیرند

این رقمی نکنید، این رقمی نکنید این، هی مرتباً کاری می‌کرد که آنها در عکس العملشان نتوانند در تنظیم

جامعه جلو ببرند. درست شد. حالا این کاری که ایشان انجام می‌داد دنبال اینکه جاسوسی در دستگاه دولت

بفرستد نبود. صرف اینکه مرتباً اخلال در مأموریت یعنی شرایطی می‌کرد که مرتباً دشمن به عکس العمل بیفتد. درست شد. از یک سطحی که می‌گذشت حتماً رهبری را به دست می‌گرفت یعنی به عبارت دیگر ناهنجاری را هدایت می‌کرد حالا به وسیله نوار به وسیله اعلانیه به وسیله هر چی. مسأله آخرش یعنی به عبارت دیگر کلمه نفوذ بر جریانات سیاسی را اگر دقیقترش بکنیم می‌گوئیم جاسوسی، اخلال در مأموریت، هدایت جریانات نارضایتی. حالا هدایت ناهنجاری یا گسترش نارضایتی

س) بله

ج) ایجاد نارضایتی را به گسترش نارضایتی مثلاً، گسترش نارضایتی معنایش این است که در هر جامعه ای ممکن است - حالا ایجاد نارضایتی بهتر است یا گسترش - ممکن است یک جایی نارضایتی نباشد

س) ایجاد بشود بله

ج) ایجاد.

س) ایجاد باشد به دنبالش گسترش هم هست

ج) ایجاد نارضایتی، ایجاد و گسترش نمی‌شود

س) ایجاد و گسترش، این بهتر است تقریباً

ج) ایجاد و گسترش نارضایتی، خوب حالا خرابکاری هم جزء همین است

س) خرابکاری برای ایجاد نارضایتی است.

ج) خرابکاری اخلال در مأموریت نظم است مثلاً می‌خواهید یک کسی یک جایی را منفجر می‌کند این اخلال در مأموریت کرده است. اخلال در اعتماد عمومی کرده است.

س) این خرابکاری است؛ خرابکاری یعنی ایجاد نارضایتی یعنی زمینه ای برای ایجاد

ج) نه خود ایجاد نارضایتی هم مستقیماً هست.

س) جلب نارضایتی در ابتداء نیست. اخلال می‌کند بعد استفاده می‌کند برای ایجاد یک جریان نارضایتی.

ج) یعنی آن کسی که مالش از بین رفته یا امنیتش از بین رفته است این یک فعلی انجام گرفته است که به این فعل راضی نبوده است.

س) این ناسزا به گروهک منافقین بگوئیم.

ج) نه در عین حال می‌گوید که دولت در عین حال نمی‌تواند امنیت برقرار کند

س) در رده دوم دولت عرضه ندارد فرضاً.

ج) یعنی به منظور شکسته شدن رعب دولت

س) خرابکاری می‌کند

ج) یعنی یک وقتی که نفر یک عمارتی را خراب می‌کند مالکش است می‌خواهد پول عمله ندهد منفجرش می‌کند این را خرابکاری نمی‌گوئید.

خودش می‌خواهد پول عمله ندهد. یک وقتی می‌گوئید که این بمب می‌گذارد که مردم عاجز بشوند یعنی غرضش ایجاد نارضایتی است. یعنی هدفش از کار او نارضایتی است. پس همان ایجاد نارضایتی خوب است....

س) بله نفوذ جریان سیاسی هم برای ایجاد نارضایتی نیست

ج) نفوذ جریان سیاسی اصولاً - حالا آیا می‌توانیم نفوذ جریان سیاسی، فرهنگی، اقتصادی را اینجا بگذاریم.

نفوذ جریانات سیاسی،

نفوذ جریانات اقتصادی، حالا شد جاسوسی برای نفوذ جریانات سیاسی

س) در کودتا

ج) اخلال در مأموریت برای نفوذ جریانات سیاسی، ایجاد و گسترش و نارضایتی برای نفوذ جریانات سیاسی،

می‌شود. این یک مطلب. پس بنابراین این گفته شده. این هم اقسامش گفته شده این هم گفته شد. این هم

گفته شده خیلی هم توسعه داده شده، این هم گفته شده، اینهم گفته شده. نهایت اینکه چطور

س) یکی هم اضافه شده رفتار عمومی

ج) نهایت اینکه چند تا کار انجام گرفته یکی اینکه نفوذ را نفوذ جریانات سیاسی، فرهنگی، اقتصادی گفتیم، اینرا توسعه اش دادیم این را بزرگش کردیم و در کل آوردیم و این در کل می‌گردد ۲- براندازی توسعه داده شده یعنی این صحیح است که بگویند ضرب در، ضرب در، ضرب در، این سه تا شد. این براندازی هم سه تا نمونه اش داده شده.

درست شد

س) بله

ج) آن وقت جاسوسی به عنوان زیربخش سه جا ذکر شده

س) اخلال هم سه جا ذکر شده

ج) اخلال هم سه جا ذکر شده بعنوان زیر بخش

س) نارضایتی هم سه جا

ج) یعنی کلاً آنچه که انجام گرفته اینها توسعه داده شده، خرد شده کاملاً، زیادتر شده، کن نشده یعنی شما

اینجا داشتید ۱،۲،۳،۴،۵،۶، درست شد

س) بله

ج) اینجا دارید چند تا

س) ۲۷ تا

ج) جدولتان دارد درست می‌شود. خوب اینجا شما جدولها را شروع به پر کردن می‌کنید

س) بله مشکلی نیست فقط این دو تا ابهام هست که عکسش هم معنا می‌دهد که باید تفاوتش روشن بشود.

که ما بگوئیم جاسوسی برای نفوذ جریانات سیاسی

ج) یا برعکس جریانات سیاسی یعنی یک جریان سیاسی را می‌خواهد در کشور ایجاد کند

س) خلاصه برای نفوذ

ج) ها بله برای توسعه نفوذ، برای گسترش نفوذ، گسترش نفوذ را اگر

س) گسترش، توسعه یا گسترش

ج) گسترش باشد بهتر است توسعه نمی‌خواهد.

س) گسترش نفوذ جریانات سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، این سه تا می‌شود سه تا طریق

ج) اگر اینطوری بنویسید بهتر است قبلش را ننویسید. این را مرقوم بفرمائید نفوذ و گسترش نفوذ اولین

مرحله شروع است نفوذ و گسترش یا اینکه نفوذ می‌کند جاسوسی برای نفوذ برای گسترش جریانات سیاسی،

جاسوسی برای نفوذ، دو تا برای نباید باشد. نفوذ و گسترش حالا گسترش هم نمی‌خواهد نفوذ بس اش است.

س) چون نفوذ گسترش را در برمی‌گیرد

ج) درست است

س) چون در مرتبه بعد هم بگوئیم نفوذ کرد

ج) بله

س) چون جریان همراهش هست

ج) بله

س) نفوذ جریانات سیاسی و فرهنگی اینها طرق تهدید است. یعنی دشمن از این سه طریق تهدید می‌کند.

این موضوعات

ج) حالا این سه تا چی چی است. کودتا، تغییر رفرم، انقلاب اینها را در. ...

س) براندازی عنوان شاملش براندازی است

ج) این براندازی. براندازی سه نوع دارد. آیا می‌توانیم بگوئیم که حتماً همیشه اول باید کودتا بشود بعد تغییر

رفرم بشود بعد انقلاب سه مرحله اش یا نه؟ یا سه گونه هست

س) نه سه گونه هست می‌تواند پای انقلاب بشود بدون اینکه کودتا بشود

ج) و گاهی هم تغییر رفرم بشود اگر این جور باشد که می‌فرمائید اینها را اینجا بگذاریم بهتر نیست

س) پس محصول ضربش چه می‌شود این سه تا، می‌خورد یا نمی‌خورد

(ج) به یک عبارت

(س) جاسوسی برای نفوذ و کودتا

(ج) اینجا می‌شود محورهای عملیات، کودتا، تغییر رفرم، انقلاب، به عبارت دیگر دشمن سعی می‌کند از هر کدام از این سه محور کار کند، زورش رسید کودتا می‌کند مثل قضیه نوژه و بنی‌صدر و اینها. همزمان از آن یک محور عملیاتی هم قرار می‌دهد.

(س) می‌تواند در سه محور باشد در یک محورش باشد دو تا محورش باشد اینها محورهای عملیات می‌شود (ج) می‌شود محورهای فعالیتهای براندازی اینجا هم کودتا، تغییر رفرم، رفرم، انقلاب اگر این را بتواند موفق بشود عمیقترین سطح را توانسته، نتواند این ساده ترین، نتواند این ساده اش

(س) بله

(ج) آن وقت اینجا مراحل عملیات می‌شود. مراحل فعالیتها می‌شود که جاسوسی، اخلال در مأموریت، ایجاد و گسترش نارضایتی. آن وقت از طریق چه می‌شود. اینجا می‌شود موضوع فعالیتها، مراحل فعالیت این سه تا مرحله است، موضوع فعالیتها، اینکه می‌شود نفوذ جریانات سیاسی. نفوذ جریانات فرهنگی، نفوذ جریانات اقتصادی.

(س) ظاهراً این هماهنگ تر است

(ج) این از همه اش هماهنگ تر شد. این جدول بسیار خوب شد. یعنی یک جدول دیگر می‌توانی مکانی و زمانیش هم بکنی و به جدول تعریف ببری. یعنی روبرویش. است. حالا ما این می‌آئیم در قاچاقچی‌ها، می‌آئیم در نفوذ جریانات اقتصادی

(س) شایعه سازی مثلاً نفوذ جریان فرهنگی التقاط و ایجاد مکاتب جدید حزب هم سیاسی. روزنامه و اطلاعات

(ج) اینها همه سیاسی است الان دیگر شما جدولتان تکمیل شد. حالا اینها برابرتان یک چیز دیگری هم ساده شد. و آن عبارت از این است شما نفوذ جریانات سیاسی در مرحله جاسوسی باید یک ساختارهایی در

نظر داشته باشد که اینها بروند و از آن اطلاع پیدا کنند یک مأموریتها یعنی یک نظام دیگری دارد. یک نظام سیاسی، فرهنگی، اقتصادی دارد این که اینها که یک وظایفی دارند. اینها را روی آنها می‌نویسند در حقیقت.

.....

س) الان این یک نمونه اش حاج آقا می‌نویسیم اولش را نفوذ جریان سیاسی برای جاسوسی در کودتا
ج) جاسوسی برای نفوذ جریانات سیاسی در کودتا، جاسوسی برای نفوذ جریانات فرهنگی در کودتا، اینجا هم می‌شود اخلاص در مأموریت الی آخره. اینجا که می‌دانید اینجا نفوذ است.

س) حالا حاج آقا آن وقت اقامش مثلاً دسته بندی بکنیم ۹ تا

ج) ۹ تا برای کودتا داریم ۹ تا برای رفرم ۹ تا برای انقلاب، نوعهایش باید فرق بکند در نحوه کردن

س) از این ور هم ما نحوه جاسوسی داریم در.....

ج) آهان. ۹ تا اخلاص در مأموریت دارید ۹ تا. جدول ها جدول بسیار خوبی شد اینرا پرش که بکند

س) حالا حاج آقا جاسوسی برای نفوذ جریانات سیاسی در کودتا یعنی چه

ج) یعنی نوع جاسوسی نفوذ جریانات سیاسی که برای کودتا می‌کنند باید مطالبی را جاسوس بیاورد که کودتا کنندگان آنهايي که قدرت نظامی امنیتی را در دست دارند، نمی‌خواهند تظاهرات راه بیفتد نمی‌خواهد مثل انقلاب تغییر اساسی ایجاد بشود کودتا هست..... باید نفوذ بکند جاسوسی بکند. اخلاص در مأموریت بکند. ایجاد نارضایتی بکند در چه قشری ارتشی ها رده بالا بتواند همه اینها را همراه خودش بکند فرض کنید می‌شناسد که چه کسانی اجازه دستور دادن را دارند. چه کسانی اگر تصمیم بگیرند، خودسر باشند دیگر کار تمام است چه کسانی باید گرفت. اینها کجا هستند

س) آن هم نسبت به عناصر ارتباط و امکانات و.

ج) نسبت به اینکه ساختارها چیست، نظامی و امنیتی کودتا هم نیروهای مسلح می‌شناسد. رفرم اینگونه نیست نظام اداره را می‌شناسد جاسوسی باید از نظام اداری باشد. از تصمیم سازیهها. ... اعداد و ارقام مال

چیزهایی بداند که دولت بشود ببریم. مثلاً چقدر قرض کرده نمی‌تواند بدهد خرج را توی پاش می‌کنند. امثال اینها. انقلاب دنبال مسأله سوء مدیریت نیست می‌خواهد بگوید نظام توزیع ثروتش غلط است.

(س) در حقیقت آنجا هم جاسوسی می‌کند برای رهبران اجتماعی

(ج) احسنت

(س) یعنی جاسوسی برای نفوذ جریان‌های سیاسی در انقلاب یعنی رهبران اجتماعی را مورد نظر قرار می‌دهد.

(ج) می‌آیند برای امام تعریف می‌کنند که دیروز کاپیتالیسیون امضاء شد. امام هم سخنرانی می‌کند قلب من در فشار است. حالا اگر کسی خبرش را به امام نمی‌داد هیچکس نمی‌فهمید موضوعاتی که برای این سه تا رده جاسوسی می‌شود باید فرق داشته باشد. چه سیاسی، چه فرهنگی، چه اقتصادی.

(س) بعد طبقه بندی آنها می‌آید در جداول پائین ترش یعنی هر عنوانی از آن بالا قرار می‌گیرد یک ۲۷ تا مثلاً.

(ج) جدول مادرش الحمد لله درست شد.

(س) حاج این برای شناسایی آسیب‌ها و اینها خیلی.

(ج) بله شما اینها را که درست می‌کنید همان روز درس می‌دهید یا برای بعدها می‌گذارید

(س) نه فردا در حقیقت یکشنبه مطالب قبلی را توضیح دادیم.

(بحث خارج از بحث چند دقیقه ای وجود دارد.)

(ج) کارهایی که برای هفته آینده داریم یکی اینکه اینرا باید ببریم این خدمتتان باشد تا اینها را پاک کنیم، درست کنیم منظم کنیم، یکی باید این را به جدول تعریف ببریم معلوم باشد که این کارها را آنها از طریق چه چیزهای جزئی انجام می‌دهند. یعنی به عبارت دیگر این ۲۷ تا چه کار می‌خواهند بکنند چه چیزی باید روی دوش آنها باشد. حالا آیا مثلاً پیشگیری از جاسوسی، کشف جاسوسی، شناسایی خنثی سازی اینهایی که در اینجا نوشته شده اینها چه نسبتی با این کارهای. شده است.

(س) این اقداماتی است که ما باید در قبال این موضوعات باید انجام بدهیم.

ج) اینها را ما باید ببینیم که روی دوش هم سنگش را درست کنید.

س) یعنی یک جدولی هم برای این درست بکنید.

ج) ای احسنت. که اقداماتی که می‌خواهد بشود در پیشگیری شما آسیب پذیری را شناسایی بکنید، قدرت دشمن را هم بشناسید. تا قدرت پیشگیری داشته باشید. اگر آسیب شناسی نکنید و برآوردی هم از قدرت دشمن نداشته باشید نمی‌توانید. بعد. شما باید حساسیت شما روی مسیر پیدایش تصمیم و اجرایش باشد.

پس از کشف مسأله شناسایی، به عبارت دیگر، موردی برخورد نکنید. فهمیدید که یک جایی جاسوسی است. شناسایی دستگاه مقابلتان را بکنید. نگذارید این تک مورد بسوزد ول بشود. بعد مسأله خنثی سازی یعنی برخورد آن مسأله دیگری علی حده است از سنخ این سه تا نیست.

س) در حقیقت این پیشگیری هم باز سنخش با آن دو تا فرق می‌کند چون یک نحوه اقدام است اینها مطالعه است از سنخ مطالعه و جاسوسی که ما برویم و پیدا کنیم یا اینکه لوازمش را ببینیم نظام مقابلش را ببینیم.

ج) پیشگیری را باید برایش در عین حال پیشگیری هم چیز ساده ای نیست.

س) یعنی اول کشف است بعد شناسایی است.

ج) اول پیشگیری است یا کشف است؟

س) اول کشف نسبت به موضوع است یا نیست؟

ج) یعنی اول شما بدن را مقاوم می‌کنید یا کاری به مقاومت بدن ندارید. دنبال کشف میکروب هستید یعنی کشف از قبیل درمان است. یعنی کشف از نظر شناسایی بیماری. شناسایی از قبیل ریشه یابی بیماری است. خنثی سازی شبیه دارو و درمان است. پیشگیری از قبیل بهداشت است و ورزش و تغذیه و چیزهایی که نمی‌گذارد مشکلی پیش بیاید.

س) پیشگیری به عنوان مثل عامل شامل نسبت به هم بیماریها باید اعمال بشود..

ج) نهایت این است که ارکانی باید داشته باشد کجاها را محکم بگیریم کجاها را ما باید سدّ بکنیم که او هیچ

نتواند. احتمال نفوذ به حداقل برسد. ما قدرت نداریم همه جا را پوشش بدهیم به جوری که هیچ جایش

س) واکسینه بکنیم

ج) ها. ولی می‌توانیم

س) ولی نکات محوری را می‌توانیم واکسینه بکنیم

ج) ای احسن نکات محوری را می‌توانیم آنجایی که آسیب پذیری بالاست از جهات مختلف کنترل کنیم.

س) آن وقت آن نکاتی که آسیب پذیری بالاست این خودش در مرحله کشف نمی‌آید شما اول باید ببینید

کجاها.....

ج) نه آن مطالعه خودمان است

س) یعنی ساختار خودمان

ج) نه کشف دشمن، هر کاری بکنیم کوفتی است که خودمان تعبیر کرده ایم (خنده حاج آقا)

وصلی الله علی محمد و آل محمد

بسمه تعالی

طبقه بندی موضوعات (ناجا)

جلسه ۳

موضوع: طبقه بندی تهدیدات حفا ناجا

تاریخ: ۷۷/۱۲/۸ شماره جلسه: ۳۴۴۳ پیاده کننده: داود شریف مدت نوار: ۵۱

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: [موضوع] بحثمان این است که می‌خواهیم شاخصه درست کنیم؛ یعنی در حقیقت اول می‌خواهیم جدول درست کنیم؛ بعد غرضمان از جدول درست کردن چه چیزی است؟ یک مفاهیمی را ما می‌خواهیم برایش تعریف بدهیم. که احياناً اینجا تعریفش ممکن است این گونه نباشد. می‌گوئیم که دشمن چه چیزی می‌خواهد و آرزویش چیست؟ شما جوری می‌گوئید: دوست چگونه می‌تواند سفارش بدهیم بگوئیم ماشین برای بار برداشتن، برای سرعت یا غیره می‌خواهیم، این خیلی برایش عالی است که به نفع او یک انقلاب بشود، یعنی ملت منقلب بشود. می‌گوئیم انقلاب چیست؟ می‌گویند [یعنی] ملت منقلب بشوند، همه آن ارزشهایی را که دارند، آن دستورهایی را که دارند، آن گروهی را که دارند، آن فکری را که دارند، عملی را که دارند، همه علوم سیاسیشان، فرهنگیشان، اقتصادیشان، همه‌اش بشود مثل یک استان از دشمن. این غایه المرام دشمن است یعنی این نهایت چیز است. کما این که غایه المرام ما این است که - ان شاء الله تعالی - اول مستضعفین جهان به ما ملحق بشوند، بعد در پایان مستکبرین زمین بخورند و در تاریخ ملحق به نظام اسلامی بشوند. تعریفی را هم که از امنیت می‌دهیم که برابرش ناامنی است در کلیه سطوح همیشه همین گونه است. این بزرگترین تعریف ما است. نهایت این که این تعریف باید در هر بخش کوچک و و در هر سلول بیاید و خودش را نشان دهد، یعنی اگر جامعه جهانی اسلام به معنای یک ارگانی که ایران نظام اسلامی را قلب تپنده‌اش بگیریم و در تک تک سلولها بتوانیم، این را بیاوریم. البته متناسب با آن مطلب را خرد و متناسب می‌کنیم که تطبیق پیدا کند. ما اولین چیزی که داشته‌ایم این است

.....

که دشمن چند تا کار می‌تواند بکند؛ یکی کودتا یعنی بدست گرفتن اختیار اراده، یکی رفرم یعنی کمی از کودتا بالاتر. ساختارها را هم یک تعمیری به نفع خودش بکند، یعنی نظام را هم یک تغییراتی در آن بدهد. ولی انقلاب معنایش این است که دین مردم، فکر مردم و همه چیز را در دستگاه خودش منحل بکند. حالا اگر بخواهد یک چنین چیزی انجام شود، چه کارهایی می‌کند؟ می‌گویید اول باید اطلاع داشته باشیم از اینجا که وضعیت چگونه است؟ اسم این اطلاع داشتن مرتب را جاسوسی می‌گذارید.

۲- باید بتواند متناسب با سطح جلو رفتن کارش، نگذارد مأموریتها در سطوح مختلف درست انجام بگیرد. پس ما اخلاص در مأموریت‌های جزئی را نمی‌گوئیم. اخلاص در همه سطوح تصمیم‌گیری، تصمیم‌سازی و اجرا و در همه جا می‌تواند اخلاص باشد. گردش کلیه امور، اینها را ما داریم مرتباً عبارات را تعمیم می‌دهیم. مفهوم‌هایشان را در سطوح مختلف گسترده می‌کنیم.

۳- ایجاد و گسترش نارضایتی، از مسئولین گرفته تا ارزشها، تفکرها، تا همه جا؛ یعنی همه سطوح سیاسی، فرهنگی، اقتصادی را مردم نپسندند. پسند عمومی عوض شود.

برای این سه تا عنوان در سه تا عنوان یک ضربهایی و بخشهایی گذاشته‌ایم نفوذ جریان‌های سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و بعد اینها را هم ضرب کردید. اینها در حقیقت اصطلاحات شما هستند. پس ما یادمان نرود وقتی اینها را تعمیم می‌دهیم، اینها جای اصطلاحات می‌شود. حالا امر زمانیش چیست که متغیر اصلی است؟ جاسوسی، اخلاص در مأموریت، ایجاد نارضایتی، چرا به آن امر زمانی می‌گوئیم؟ برای این که می‌گوئیم این مرتباً در سیکل می‌چرخد، نوع جاسوسی سطوحش عوض می‌شود. همراه با تغییر و دلایلی که انجام می‌دهیم، نوع اخلاصش عوض می‌شود. سه تا جریان می‌شود.

(س) آیا این سه تا جریان تقدم و تأخر پیدا می‌کنند؟

(ج) [این سه جریان شبیه جریان [برقی است که اول می‌آید در بخش اول، بعد به بخش دوم می‌رود و بعد به بخش سوم می‌رود. دوباره به بخش اول برمی‌گردد و لکن این گونه نیست که زمانی که به بخش دوم می‌رود، بخش اول تعطیل باشد. ثمره جاسوسی در اخلاص می‌آید؛ در حالی که جاسوسی در خط خودش مرتباً

مشغول است. اخلال، امکان توسعه جاسوسی را می‌دهد. اخلال در عین حال که اخلال است، برای توسعه جاسوسی جا باز می‌کند، یعنی گسترش پیدا کردن جاسوسی، نوع جاسوسی عوض بشود، بهینه بشود. هر دوی اینها علت نارضایتی می‌شوند، به میزانی که زمینه نارضایتی‌تان فراهم شود جای این دو بازتر می‌شود و نارضایتی هم، به این دوتا است. پس اینها در حقیقت سه بعد از تغییر است.

(س) سه بعد از تغییر یا مرحله تغییر؟

(ج) سه مرحله پشت سر هم است که وقتی در منته نگاهش می‌کنیم او را گسترش یاب می‌بینیم می‌گوئیم سه بعد از تغییر.

(س) یعنی یکی از آن سرعت است و یکی از آن شتاب و یکی شتاب [؟] مثلاً

(ج) یعنی اینها هر سه، وصف تغییر هستند؛ یعنی یک بار می‌آئیم آنها را جرئی و به عنوان یک کارهای پشت سر هم نگاه می‌کنیم یا یکبار می‌گوئیم منته‌اش این است که اوضاع دارد مرتباً یک طرف دیگری می‌رود. (س) یعنی تغییر در سطح خرد، کلان و توسعه.

(ج) ای احسنت! وقتی که تغییرات از سطح خرد مرتباً به سطح کلان می‌رود و در پایان باید به توسعه برسد، آنجا دیگر باید منته ملاحظه بشود، باید اینها را به عنوان سه بعد ببینیم که در عین حال که افعالی هستند، باید دستگاه بتواند نمونه برداری بکند و نسبت بین اینها را بسنجد، بگوید وضعیت جاسوسی در گروه چیست؟ چه نسبتی به اخلاهای مأموریتی دارد؟ چه نسبتی با نارضایتی دارد؟ نسبتها اگر تغییرهای جدی کرد، اعلان خطرهای مهمی است!

ما اگر بریده بریده آنها را ببینیم غافلگیر می‌شویم. اگر بریده بریده آنها را دیدیم، معنایش این است که او یک مرتبه بتواند نارضایتی عمومی را به رشد خاصی برساند و ما نتوانیم جوابش را بدهیم.

(س) حاج آقا، این یک سؤال اول - که در جلسه امروز مطرح شد - که این سه مرتبه نسبت به همه این مراحل را که جاسوسی و اینها را که می‌گوئیم، این سه مرحله تقدم و تأخر زمانی ممکن است نسبت به هم

نداشته باشند؛ یعنی اختلال در مأموریت زمینه پیدایش ایجاد نارضایتی عمومی، ممکن است باشد، ممکن است نباشد.

ج) هر مأموریتی - در هر سطحی که فرض بشود - انجامش مساوی است با خدمت رسانی، در هر نظامی. پس برای تفسیرش بنویسید: هر مأموریتی مساوی با خدمت رسانی است، چه مستقیم چه غیر مستقیم. و هر خدمتی، انتظاری را بر طرف می‌کند. آن وقت تعریف نارضایتی می‌شود فاصله افتادن بین انتظار و پاسخ ندادن به انتظار. انتظاری که قانونی باشد، مقنن باشد. حالا اگر انتظاری بی جا باشد، خود ایجاد انتظار بی جا این خودش چه نوع اخلاقی است؟ روزنامه‌ها دامن می‌زند یک انتظارات بی‌جای را فراهم می‌کند. اخلاقی در مأموریت توجیه صحیح مردم است نسبت به مقدمات. کار روانی دارد می‌کند.

س) مأموریت مردم در توجیه صحیح چیست؟

ج) یعنی به عبارت دیگر، تبلیغات یک کشور هماهنگ سازی می‌کند انتظارات مردم را، یعنی می‌گوید مقدمات من با او این قدر است. این مقدمات هم مهمان کیسه خودتان هستید.

من هم چون شما گفتید این گونه تخصیص دادم. اگر یک انتظارات بی جایی در بین مردم رواج دادند. حالا [فرض کنید] که از راه جاسوس، هنرش این بود که در تصمیم سازی گفت الگوی سرمایه‌داری را بیاورد، یعنی در عمل کارشناسی الگوی سرمایه‌داری را آورد، بعد گفت: باید انگیزه مردم مرتباً با تبلیغات تلویزیون و روزنامه به طرف مصرف برود. چه کسی این حرف را می‌زند. یک سطحش این است که بگوئید آدمی که فقط اطلاعاتش در نظام سرمایه‌داری شکل گرفته. این یک حرف است.

ولی یک حرف دیگری هم می‌شود گفت، بگوئیم چرا در خارج، بانک جهانی می‌گوید باید رقابت آزاد مرتباً بالا برود و کوبین باید برداشته شود. او برای چه چیزی دلش سوخته؟ او چرا دنبال رقابت آزاد است؟ حاضر می‌شود نظام سرمایه‌داری به روسیه قرض بدهد، روسیه را از تنگنا بیرون بیاورد ولی شرط می‌کند، به شرط این که رقابت آزاد بازار را ایجاد کند، معنایش این است که عدم رضایت بوسیله ابزار اقتصادی می‌خواهد ایجاد کند.

س) این ابزار اقتصادی چه ربطی به مأموریت دارد؟

ج) حالا مأموریت دولت چه بود؟ هماهنگ سازی انتظارات؛ یعنی توجیه مردم، تبلیغ مردم، تفهیم به مردم که دولت چقدر دارد، چگونه کار می‌کند، راندمانش چیست؟ حالا شما انقلاب کردید و در ساختار سرمایه‌داری شاه را کنار زدید توقع مردم را بالا بردید، یعنی انتظارات ابتدائاً گستاخ شدند، حالا انتظارات را وسیله قرار داده بودید برای جنگ با استکبار، حالا او می‌خواهد انتظارات را وسیله برای خوشی قرار بدهد تا جنگ [به شما برگردد]. توسعه رفاه بگیرید. آن وقت گستاخی انقلابی ضرب در توسعه در رفاه، شما که همه‌اش را نمیتوانی بکشی، تحقیر هم نمیتوانی بکنی. این جنگها عوض این که به آمریکا بشود به [طرف] خودت [برمی‌گردد]. به زور خودش انقلاب زمین می‌خورد. این که هدایت بکند انتظارات را. از جهتی که انقلاب می‌توانست هماهنگ سازیش را بکند در جنگ، در درگیری با کفر به جهتی که خودش نمیتواند هماهنگی‌اش را خودش بکند. تبلیغات را از شهادت و شعارهای شهادت بیاورد به ۶۰ نوع تبلیغ از شامپو و تایت و .. این درست نیست. اول کار آدم به ذهنش می‌آید که می‌خواهد جنسش را بفروشد، ولی قدم دوم این که می‌خواهد جنسش را بفروشد، یعنی چه؟ این، این قدر زیاد این را دارد در ذهن من جا می‌دهد که این نوع شامپو، این نوع بیسکویت، این نوع آبمیوه، این نوع نوشیدنی، این نوع فلان، می‌خواهد بگوید که همه‌اش همینها است والسلام. این که عکس گوجه فرنگی را درشت بکنند به اندازه‌های بزرگ در تابلوی تبلیغاتی بزنند، این می‌خواهد چه چیزی بگوید؟ در ذهن چه کار می‌کند؟ دنیا را بزرگ می‌کند. این که معنای «فاستبشروا ببيعکم الذی بايعتم» به را که نمی‌خواهد درشت کند. نه این که مردم گوجه فرنگی نخوردند، نمی‌دانند مزه‌اش چیست؟ همه مردم ایران گوجه فرنگی خورده‌اند، دهاتی و شهری. این می‌خواهد این را در ذهن او زنده بکند، درشت بکند.

س) وزن به او بدهد و آن را بالا بیاورد.

ج) بالا بیاورد.

س) شهادت طلبی هم پائین می‌آید.

ج) توجه به دنیا بالا می‌رود، نظرها از توجه به آسمان و عشق به ملکوت و ملا اعلیٰ، به طرف زمین می‌آید. جهت انتظاری آن که عوض می‌شود، اخلال در مأموریت هماهنگ سازی انتظارات جامعه می‌شود.

س) یعنی آن ابزار کارشناسی را شما می‌گویید مأموریت دولت است؟

ج) بله، مأموریت دولت هماهنگ سازی انتظارات در جهت انقلاب است، این حالا آمده یک کار کارشناسی انجام می‌دهد، بدون این که اسمش را بیاورد که من دارم اخلال می‌کنم. انتظارات را جایی می‌آورد که هماهنگ نشوند.

س) اختلال در ابزار بنویسیم بهتر نیست؟ یعنی ایجاد ابزار مأموریت.

ج) اخلال در مأموریت را توسعه بدهید مأموریت را از عمل کارشناسی، عمل رهبری، عمل هماهنگ‌سازی، عمل همه سطوح را. اگر آمدید اینجا را تضییق دادید به هر عبارتی که بنویسید. گفتید یک چیزی به او بدهید که بخورد.

س) این می‌شود اخلال در روش.

ج) اخلال در روش برای چیست؟ برای این که مأموریتان را انجام بدهید. شما [باید] یک عنوان بیاورید، نمی‌توانید ۱۰ تا عنوان بیاورید. باید از [آن کسی که] می‌آید تلفنت را قطع می‌کند که یک لحظه دیرتر تماس بگیری تا [آن کسی که] می‌آید ابزارت را عوض می‌کند تا این که جمع‌بندیت درست نتیجه ندهد، همه اینها باید تحت یک عنوان عام بیاید. شما بلافاصله سراغ جدول عناوین می‌روید، در عناوین بطور جداگانه خواهیم گفت. ما الان در جدول اضطرار هستیم، ما می‌خواهیم مأموریت را از یک عنوان، که یک معنون علمی دارد، یعنی یک عنوان انتزاعی ارتکازی به یک عنوان اصطلاحی تبدیل بکنیم.

س) یعنی بعد از [؟]

ج) ای احسنت! برای ما فرقی ندارد، که هر کلمه‌ای [که به] دست او بدهید ما در معنایش تصرف می‌کنیم، ما آن را از حالت فرهنگ ارتکازی در می‌آوریم تا مدل‌سازی کرده باشیم، بنابراین اینجا داریم تعمیم می‌دهیم. چه چیزهایی را تعمیم می‌دهم؟ این دو واژه را، جاسوسی، اخلال در مأموریت، ایجاد نارضایتی، نفوذ جریانات

سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، کودتا، رفرم انقلاب، اینها را داریم تغییر می‌دهیم. بیشترین تغییرات را کدامها می‌کنند؟ [؟] کمترین تغییر را این آخری‌ها می‌کنند. اینها را که در هم ضرب کردیم، تخصیص می‌دهیم؛ یعنی برای آنها در جدول تعریف جا معین می‌کنیم. نهایت این را باید بدانیم که برای اینها هم حداقل باید در سه مرحله معنا درست کنیم، یک معنای مصداق، یک معنای فلسفی که در روش چه معنایی می‌دهد.

این کارها را الان من به صورت اجمالی انجام می‌دادم. باید انجام بدهیم تا بتوانیم، بگوئیم این اولی‌اش بالاترین است، مثلاً جاسوسی برای نفوذ جریانهای سیاسی، اگر بالاتر این باشد.

(س) انقلاب باید بالا باشد

(ج) اگر انقلاب اینجا بالا باشد. احیاناً ممکن است اینجا را بگوئید بالاتر از همه باید باشد. در جدول این طوری نوشته‌ایم، ایجاد نارضایتی برای نفوذ جریانهای اقتصادی در انقلاب، ممکن است این بالاتر از همه باشد.

(س) سیاسی

(ج) سیاسی، فرهنگی، اقتصادی. این باید در سیاسیش هم جایش معین باشد، فرهنگی هم جایش معین باشد. مثلاً بنویسید اقتصادی، بعد فرهنگی، بعد سیاسی، بعد آخر می‌شود سیاسی. آن وقت مهمترین کاری هم که می‌خواهید بکنید انقلاب می‌شود که انقلاب سیاسی می‌شود. اگر این طوری شد آن وقت جدول‌تان را یک تنظیمی می‌کنید. مجدداً آن را در جدول تعریف می‌آورید.

(س) جدول تعریف که آمد وصف پیدا می‌شود.

(ج) وصف پیدا می‌شود حالا باید عنوان برایش تنظیم کنید.

(س) عنوانش هم وصفی است.

(ج) عنوانی که درست می‌کنید، این دیگر برایتان فعل موضوعاً است. باید یک موضوعات فعلی هم در اینجا داشته‌اید این هم ساختارها بوده ولکن باید یک ساختارهای عینی برایش بگوئید. برای این که مثلاً می‌گویند، ممکن است برای کودتا معنای اخلال در مأموریتش خیلی فرق داشته باشد تا برای رفرم. نوعش فرق داشته

باشد و برای رفرم خیلی فرق داشته باشد با ایجاد یک جریان برای یک انقلاب. باید معنوش کنید که چه کارهایی مثلاً انجام می‌گیرد؟ حداقل ۲۷ تا کار را [باید] بتوانید برای سرفصلها اصلی.

(س) برای یک کودتا

(ج) اول ۹ تا برای کودتا، ۹ تا برای تغییرات رفرم و ۹ تا برای ایجاد انقلاب باید ذکر کنید. بعد با هر ۹ تایش چه کار می‌کردید؟ دوباره مثل جدول جامعی که داشتید می‌رفتید داخل چه جدولی؟ می‌رفتید داخل جدول‌های صفری. صفرتان یا جدول اصلی‌تان یا طرح جامع‌تان که تمام می‌شد، می‌رفتید داخل جدولهای خرد آن می‌شدید. حالا ما قبل از این که سراغ آن کارها برویم، باید بگوئیم که این یک کارهایی بود، یک کارهایی هم مقابلش داشتیم، آنها را هم باید همراهش بیاورید تا چه کار کنید؟

(س) جلو ببریم.

(ج) ای احسنت! آنها چه چیزهایی بودند، و چگونه ضرب می‌شدند.

(س) در مقابل آن جدولی بود که اساسنامه مصوبه فرماندهی مقام معظم کل قوا بود.

(س) حاج آقا یک سؤالی بنده در ذهنم هست و آن این است که موضوعات محورهایی را که ما در این جدول ترسیم کردیم، این محورها شامل کلیه موضوعات براندازی - ابتدائاً - نمی‌شوند.

(ج) کدامش [؟] نیست.

(س) مثلاً کودتا و رفرم انقلاب، آیا ما موضوعات جزئی را در این که چه ارتباطی به براندازی دارند، حتماً باید به این سه تا مرتبطشان کنیم، یعنی بگوئیم این سه تا شاملترین هستند. موضوعات جزئی مثل اینکه: یک کسی یک جایی ترقه‌ای پرتاب می‌کند یا مثلاً تصادفی می‌کند.

(ج) باید به گونه‌ای در نظرمان مربوط به یکی از این سه نفر باشد.

(س) یعنی بگوئیم هر فعالیت براندازی که مثلاً یک خانمی می‌آید زلفهایش را بیرون می‌گذارد.

(ج) ای احسنت!

(س) این هم باید به کودتا و انقلاب و این حرفها برگردد.

ج) بله باید به انقلاب و کودتا و این حرفها باید برگردد.

حالا خوب عنایت کنید، - این نکته خوبی است که دارید سؤال می‌کنید. - اگر ما دیدیم که یک تخلفاتی داریم. در هر قانونی، در هر جای دنیا داریم، یک اشاعه تخلفاتی داریم، در نفس تخلف لازم نیست کودتا و تغییرات رفرم و انقلاب باشد. دخترکی هست، بالغ شده، شوهر هم برایش نیامده، می‌خواهد خودنمایی کند، حالا چه شوهر پیدا بکند چه نکند، می‌خواهد خودش را ارضاء کند. حالا یک جایی روسریش را جلوی پسر همسایه داشته است، یا یک خنده‌ای کرده یا او یک جمله‌ای گفته، او هم یک جمله‌ای جواب داده، تخلف کرده، اگر این تخلف به زنا هم منجر شود، هرگز در جرم‌شناسی نمی‌گوئیم می‌خواسته کودتا یا انقلاب کند. ولی اگر این مطلب تبدیل به یک جریان شد، [تبدیل] شد به یک رفتار گروهی ولو گروه سنی خاصی این کار را بکنند.

س) مثلاً جریان رپ.

ج) نه جریان رپ و اینها، بلکه این دارد واگیرداری می‌شود، شایع می‌شود.

س) تشیع فاحشه است مثلاً.

ج) این جزء اشاعه دارد می‌شود و عمومی [هم] دارد می‌شود این را بلافاصله می‌گوئیم که حسابش از آن مسأله خصوصی [جداست]. حالا ببینیم آیا فعالیت‌هایی برای این که اینها برای اقامه آزادتر هم بشوند صورت می‌گیرد یا این که اجازه برخورد و پیشگیری داده می‌شود؛ یعنی اگر بخواهیم کراهت اجتماعی را روبرویش بیاوریم، یک عده‌ای مانع می‌شوند، حمایت می‌کنند، طرفداری می‌کنند، یا همه این کار را ضد ارزش می‌دانند. حالا می‌بینیم که یک پیرمردی دارد از این مطلب طرفداری می‌کند. و این کار را هم به عنوان یک رفتار شخصی نمی‌کند [بلکه] قلم به دست می‌گیرد و دفاع حقوقی می‌کند. می‌گوئیم دارد رفتار اینها را هماهنگ سازی می‌کند دارد بهانه حقوقی دست اینها می‌دهد. این دیگر، هرگز اسمش را حالت یک دخترکی که نیاز جنسی دارد، نمی‌گذارند. این را می‌گوئیم - خواسته یا ناخواسته - دارد فرهنگ امریکا را اینجا رواج می‌دهد، یعنی دارد ضد ارزش قلم می‌زند، حالا اگر حداقلی را که به این بخواهم بگویم، می‌گوئیم تغییر رفرم

می‌خواهد بدهد. می‌خواهد فرم ارزشی جامعه را عوض کند. اهل انقلاب و درگیری و اینها نیست، ولی می‌خواهد یک موجی را درست کند که این موج در آخر، قوانین را به نفع یک ارزش دیگری تغییر بدهد.

(س) بله، آن وقت برای خود نفس اختلالهای اینجوری، ما چه جایگاههایی در جدول داریم.

(ج) حالا این را گاهی باز تا همین جا آدم ساده‌ای حساب می‌کنیم. آقایان می‌بینند که عجب، این شخص دارد می‌نویسد، حمله می‌کند، رادیوهای خارجی هم دارند این را توی بوق می‌کنند، آن وقت خیلی ساده لوحی است که ما بگوئیم این یک مسأله‌ای است که کاری به تغییر رفرم و سیاست ندارد.

(س) بنابراین هر موضوعی که ربط به اقامه داشته باشد.

(ج) اشاعه، اولش

(س) اشاعه اول، بعد اقامه. این حتماً در این سه موضوع می‌آید.

(ج) ای احسنت! هر گونه تخلفی که از نظام ارزشی، دستوری و حقوقی یک جامعه یا از نظام فکری یک جامعه و یا از نظام اقتصادی یک جامعه بخواهد به صورت گروهی در بیاید و از فردی خارج بشود و از گروهی سیرش به گونه‌ای باشد که برگردد خودش را قانونی بکند و عمل ضدش را خلاف قانون بکند، این حتماً مربوط می‌شود به [؟]

(س) آن وقت بقیه تخلفات

(ج) تخلفات فردی هرگز در این جدول نیست. آن بعداً صحبت می‌کنیم که در جامعه قانون هم که نقص داشته باشد، تخلفات فردی هم تعدادش زیاد می‌شود، نه این که نمی‌شود. ولیکن نوع زیاد شدنش (س) در نهایت یک جدول دیگری باید برای آن درست کنیم.

(ج) بله آن درباره یک چیز دیگری است. آن برای این است که شما قوانینت را خوب درست کرده‌ای یا نکرده‌ای؟

نبض جامعه را گرفته‌ای و قانون درست کرده‌ای یا نه؟ شما البته به دشمن بسیار میدان می‌دهید این که شما خوب قانون درست نکنید؛ یعنی ابزارهای هماهنگی شما مناسب با عینیت جامعه و رشدش نباشد.

س) زمینه برای نفوذ جریان‌های سیاسی کودتا و انقلاب [؟] یعنی زمینه‌ای برای تحقق می‌شود.

ج) ای احسنت! آن علی حده است، آن معنایش این است که شما کارتان ضعیف باشد.

س) آن وقت آنهم بیشتر باید [؟] تنظیم بکنیم مثلاً [؟] سیاسی، فرهنگی، اقتصادی

ج) ای احسنت! این را بکنید یک، دو جدول آن را حتماً ببرید.

س) بله بردیم تکثیر کردیم آن جدول قبلی را؟

ج) آن جدول پایان کار را یک تشریح می‌کنید، می‌گوئید ما باید بتوانیم این کار خودمان را برایش یک چنین

چیزی درست کنیم. هم برای قسمت اقدامات، هم برای قسمت موضوعات، هم تهدیدات که ما حتماً باید

بتوانیم یک چنین چیزی را درست کنیم و درست و حسابی به آنها رسیدگی کنیم، تا بتوانیم - ان شاء الله

تعالی - نظرهای دقیقی به موضوع بدهیم.

س) حاج آقا، یک سؤال دیگری هم مطرح شد و آن این بود که ما قبل از این که به جدول عناوین

اصطلاحاتمان، که عمدتاً از ارتکازات گرفته می‌شود، لازم است که جدول اوصافی داشته باشیم ولو اوصاف

اصطلاحی.

ج) یک اوصاف اصطلاحی دارید، غیر مصرح. این که شما معنا را عوض می‌کنید بر اساس ظرفیت، جهت،

عاملیت و آنها است؛ به عبارت دیگر پشت سر یعنی پشت پرده این تصرفاتی که شما می‌کنید، آن حرفها

است که شما بر آن اساس دارید این کارها را می‌کنید.

س) حالا می‌خواهید جدولش را سه تا وصف مکانی برایش درست کنیم؟

ج) درست کرده‌اید، به سلامتی!

س) حالا سه تا وصف زمانیمان چیست؟

ج) جاسوسی، اخلال

س) اینها عنوانهای ارتکازی است.

ج) نه اینها را اگر شما تصرف کرده‌اید که در ۲۷ تا خانه گردانیدید. معنایش این است که تصرف کرده‌اید از آن عنوان ارتکاز آن را خارج کرده‌اید.

س) باز عنوانش وصفی نمی‌شود، عنوانش مضاف و مضاف الیه است.

ج) چرا؟ الان شما جاسوسی را وقتی گفتید همه جا می‌بینم، انواع مختلفی برایش ذکر کردید، معنایش این است که جاسوسی را [تبدیل به] اطلاع کردید، اطلاع از وضعیت، بعد معنای اخلال را هم، به عبارت دیگر جاسوسی یک معنای خردی دارد که جاسوسی معنایش این است که خبردهی بکند، خبر یک جایی را به جای دیگر برساند. دیگر بالاترش نیست. شما آمده‌اید می‌گوئید که جاسوسی در سطوح مختلف بیاید جمع آوریش بکنید، بگوئید بخش جاسوسی نسبت به بخش اخلال مأموریت چه نسبتی دارد؟ معنایش این است که از اطلاع تا عمل دشمن، اخلال شد عمل، جاسوسی شد اطلاع، ایجاد نارضایتی، معنی انتظار را در آن اصل گرفتید.

س) [؟] نسبت تأثیر [؟]

ج) ای احسنت! بعد شما آمده‌اید یک کارهای دیگری کرده‌اید، آمدید گفتید هر گون اطلاعی که نسبت به امور فردی باشد که تخلف فرد باشد و تأثیر اجتماعی چندانی نداشته باشد، این را بعنوان مقابله با نظام نگیرید. هر چیزی که تبدیل به رفتار گروهی یا عمومی یا سازمانی شده باشد آنها را جز تخلفات بگیرید. مثلاً اخلال در مأموریت، شما کلمه مأموریت را آوردید، گفتید خدمت رسانی مستقیم یا غیر مستقیم. که اگر انجام بگیرد ایجاد نارضایتی نمی‌شود نیاز ارضاء می‌شود.

این که توسعه دادید تا آنجایی که کارشناس وقتی می‌گوید عکس توالی فرهنگی را بکشید، این را گفته‌اید، اخلال در نظام انقلاب سیاسی است. الان کسی جاسوسی نسبت به آن نمی‌کند، یعنی اگر شما به معنای خردش نگاه بکنید، تبلیغات شرکت ربّ گوجه فرنگی علیه نظام اسلامی نیست، تبلیغات سینجر گاز علیه جمهوری اسلامی نیست.

س) بلکه در سطح کلان حتماً با نظام مصرف و الگوی توزیع ارتباط پیدا می‌کند.

ج) ای احسنت! در سطح خردش که نگاه کنید می‌گویند، می‌خواهد که کارخانه‌اش نخوابد. جنس آن، تبلیغ بشوند تا مردم بخرند.

س) اتفاقاً خوب هم است.

ج) خوب هم است. ای احسنت!

س) توسعه تولید پیدا می‌شود.

ج) ای احسنت! در سطح کلان که نگاه می‌کنی، می‌گوئی که گفته تبلیغات بشود تبلیغات مصرف یعنی چه؟ اگر تبلیغات مصرف نباشد می‌گوید تولید بدست نمی‌آید. می‌گویند چه نوع تولیدی؟ تولید به چه نرخ؟

س) حاج آقا این جدول را ما بعنوان

ج) حالا اجازه بدهید صحبتش را بکنم. می‌گوئید این از دستور کار شهربانی خروج موضوعی دارد. اگر شهربانی بخواهد جای وزارت ارشاد بنشیند، جای وزارت سازمان برنامه بنشیند، جای وزارتخانه هم بنشیند، روی کل اینها بنشیند، می‌گویم نه، خروج موضوعی ندارد. شما برای انجام انتظام می‌توانید بگوئید خروج موضوعی دارد نه برای تنظیم کردن و آسیب شناسی کردن. شما آسیب شناسی بکن، بگو نظام اقتصادی علیه نظام سیاسی دارد فعالیت می‌کند، و رشدش هم که فلان درصد که شده، این قدر نتیجه داده است. تغییر رفرم را دارد الان می‌آورد. تغییر رفرم یعنی چه؟ یعنی شما در انتخابات شوراها، الان بحمدالله نتیجه‌اش خوب بوده، همه مردم دنیا هم می‌گویند خیلی استقبال کرده‌اند، ولی در خودش یک چیزی خودش را نشان می‌دهد که شما باید حواست جمع باشد. در قم خانم ارجمند، با [حالت] آرایش کرده رأی می‌آورد و بالا می‌آید، دختر ۱۹ ساله. این چه چیزی را نشان می‌دهد؟ اینکه به عنوان شهید و شهادت که بالا نیامده؟! این چه نوع کردانی و لیاقتی را دارد که [بالا] آمده؟ می‌گوئید جوانها به او رأی داده‌اند. می‌گویم جوانها را، چه چیزی به آنها نداده‌اید و چه چیزی داده‌اید؟ پرورش انقلابی برایشان درست کرده‌اید؟ درگیری با کفر؟ چه سیاسی، چه فرهنگی، چه اقتصادی؟ نظام فکری به آنها داده‌اید؟ می‌گوئید نه. می‌گویم همان را دارند نشانتان می‌دهند. مگر رفرم چطور می‌شود؟ رفرم معنایش همین است، یعنی یک چیزهایی را نشان می‌دهد که اگر

اینها در همه سطوح پیدا بشود و گسترده بشود، قدرت تغییر رفرم دارد. این دارد پیدایش یک بیماری را در عملیات سیاسی نشان می‌دهد.

(س) حالا این سه وصف زمانی را ما که عرض کردیم که بگوئیم جاسوسی به معنای ظرفیت یک فعالیت است. اختلال به معنای جهت است.

(ج) احسنت!

(س) [؟] به معنای عاملیت

(ج) اگر جاسوسی ظرفیتش بالا برود، به گونه‌ای که دشمن بتواند موضع‌اش را بهینه بکند، در همه قسمت‌ها جاسوس داشته باشد. بگوئید در بخش تصمیم‌گیری بگوئید؟ دارم، زیاد.

در تصمیم‌های مختلفشان، تصمیم توسعه، تصمیم‌های کلان، تصمیم خرد دارم. [اگر] اطلاعش روی کل گسترده شده باشد حتماً می‌تواند متناسب با بالا رفتن ظرفیت جاسوسی، یعنی ظرفیت اطلاع، اقدام بکند؛ یعنی دست روی جایی بگذارد که آسیب‌پذیری شدیدتر بشود. هر قدر اطلاع کم باشد، قدرت انتخاب موضع‌اش چطور می‌شود؟

(س) کمتر می‌شود.

(ج) اگر انتخاب موضع صحیح داشته باشد، باید بازتابش، نتیجه و ثمره‌اش متناسب است با انتخاب موضعی را که برای آسیب زدن کرده است. نارضایتی چه زمانی گسترده می‌شود؟

(س) وقتی که سیستم اطلاعاتی قوی بشود.

(ج) وقتی سیستم، اقدامش در دست زدن، بهترین جاها را توانسته باشد دست بزند. چه زمانی می‌تواند بهترین جاها را دست بزند؟

(س) که اطلاعات گسترده داشته باشد.

(ج) که اطلاعات گسترده داشته باشد.

(س) بنابراین نکات اقدام، آن خصوصیتی است که در اطلاعات می‌دهیم.

ج) ای احسنت!

س) می‌گوییم این الگوها روشها، ابزار.

ج) یعنی شخصیتهایی که الان اهمیت دارند.

س) اینها موضوع در اختیار، قرار می‌گیرند.

ج) ای احسنت! یعنی به عبارت دیگر، ما در جاسوسی باید نسبت به کجاها بشویم

س) حالا این روشن شد. در قسمت مکانش حاج آقا؟

ج) از باب مثال عرض می‌کنم، یک شخصیتهایی هستند تصمیم گیر که اگر آنها، یک دستگاه دشمن اطلاع

رسانی به آنها را بتواند آسیب بزند، خیلی اثر دارد. می‌گوئید دفتر مقام معظم رهبری، دفتر ریاست جمهوری،

۵ تا دفتر را می‌شمارید. می‌گوئید اینها موضوعهایی را که [تصمیم] می‌گیرند، در کل نظام اثر می‌گذارد. بعد

از آنجا می‌آئید پائین، می‌گوئید نظام کارشناسی مال وزارتخانه‌ها، در کارهای کارشناسی، آنها خیلی اهمیت

دارند. سازمان برنامه بانک مرکزی، این جاهای آن خیلی اثر دارد. ۱۰ جا هم ذکر می‌کنید که اینها در تصمیم

سازیهایی خیلی اثر دارند. حالا روی حساسیتهای اینها باید وزن بدهیم که کجاها باید حساس باشد. در امور

سیاسی، فرهنگی، اقتصادی کجاها اگر دست بخورد خطرناک است؟ اینها کجا بود که من گفتم؟

س) در تقسیمات وجودی.

ج) در تقسیمات، در ساختارها آمدند دست گذاشتند. آن ساختارها یعنی دفتر رهبری، دفتر ریاست جمهور

اصلاً ۵ تا دفتر را که در نظام می‌شمارید. این دفترها اثر مهمی دارد بعدش در تصمیم‌گیرها، بعدش

تصمیم‌سازی‌ها و کارهای کارشناسی اثر مهمی دارد، بعدش هم در بخش اجراء اثر دارد.

س) الان حاج آقا در قسمت اول، قسمت موضوع فعالیتها، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی خودش سه تا وصف

دارد، حالا در تغییرات رفومی و کودتا و انقلاب و ستون براندازی، این سه تا را با سه وصف توسعه، کلان، خرد

می‌توانیم مقایسه کنیم؟

ج) باید حتماً بیاورید.

س) یعنی بگوئیم کودتا در خرد هست.

ج) نه، بگوئیم کارهای خردی که انجام می‌گیرد که به درد کودتا می‌خورد. می‌گوئیم کودتا خودش به عنوان یک محور است. یکی از اهداف دشمن که همیشه خوب است که برای آن سرمایه گذاری بکند و یکی از اهدافی که همزمان با آن خوبست که در محور دیگری وارد عملیات بشود. تغییر رفرم است. یکی از بخشهایی را که باید همیشه در آن سرمایه گذاری بکند [؟] است.

در این سه تا همزمان کار می‌کند ولو این که نوکرهایش همدیگر را نشانند. هر وقت مناسب باشد، باید در دستگاه نظامی نفر داشته باشد، منتظر این که یک انقلاب در یک جای باشد نباشد، [بلکه] بلافاصله قدرت را بدست بگیرد. حالا آمدم ۴۰،۳۰ سال دارد خرج می‌دهد ولی چنین فرصتی پیش نیاید. در این قسمت چه کار می‌کند نفوذ، در جریانات سیاسی، از درجه دادن به افراد که نارضایتی داشته باشند تا کمبود اقتصادی که داشته باشند، کمبود فرهنگی را که داشته باشند برایش طعمه است بشناسد، جاسوسی کند ببیند که ۵ یا ۱۰ نفر از افسران ناراضی هستند، از غیر مستقیم بتواند برایشان اخلاص در مأموریت بکند نسبت به راضی کردن اینها، ۱۰ نفر در آستینش داشته باشد. ۱۰۰ نفر در آستینش داشته باشد، نارضایتی اینها را مرتباً گسترده‌تر بکند. هم کار فکری روی آنها بکند، هم کار مالی روی آنها بکند، هم کار سیاسی بکند، هم درجه گیریشان آمدن، بتواند تقلی کند، به آنها درجه برساند هم از درجه از آنها گرفتن و توبیخ کردن بهره بگیرد و بگوید اینها بی انصافی کرده‌اند. [آنها را] مثل نوکر خودش در آن دستگاه بداند. باید همیشه به فکر باشد که یک تعداد لازم و کافی برای عملیات براندازی و کودتا بتواند نفر درست بکند. همزمان با این خط باید خطی دیگری هم کار بکند روی این که هر طوری که می‌تواند تحریکات رفرمی را در امور سیاسی، فرهنگی، اقتصادی دامن بزند. همزمان با این دو تا، یک خط دیگری هم پیگیر کار انقلاب باشد.

س) یعنی در زیرساختها بتوانند کار کند.

ج) در زیرساختها بتواند کار کند.

س) یعنی در حقیقت عناصری که مرتبط با زیرساختها هستند یعنی تصمیم گیرنده زیرساختها.

ج) یعنی به عبارت دیگر باید بتواند در کلیه سطوح، از سه نقطه مختصات، از سه زاویه به یک نظام مرتباً حمله کند.

س) سه زاویه سیاسی، فرهنگی، اقتصادی.

ج) نه کودتا، تغییرات رفرمی، انقلاب. در این سه زاویه که مرتباً کار می‌کند، باید مرتباً از جریانات سیاسی، فرهنگی، اقتصادی بهره جویی کند برای توسعه جاسوسیش، برای توسعه اخلال در مأموریت به معنای عام و توسعه نارضایتی.

س) درست است.

ج) چیزی را که در این جلسه برای برادرها خوب تشریح می‌کنیم، این که قدرت تعمیم دادن برای درست کردن یک طرح جامع جزء کارهای لازم است. هرگز سخن این که اینها اگر تعمیم پیدا کردند، کار نیروی انتظامی نیست، نباید [هم] باشد.

س) یعنی ما اول یک جدول جامع درست می‌کنیم بعد محدوده وظایف را

ج) نه در عین حال باید دید جامع را همیشه برای نیروی یک سقفی را خرج برای دید جامع بگذارید نه این که بگویند ما محدودیم به همین گوشه کوچک. باید بتوانند از حداقل اطلاعات انتشار یافته بیشترین بهره را بگیرند.

س) یعنی قدرت تحلیل پیدا بکنند.

ج) احسنت! تحلیل به روز.

س) ولی متأسفانه الان، البته در نیروی انتظامی خوب است اجمالاً، هم مسئولینشان آدمهای بحمدالله خوش فکر و خوش انگیزه‌ای هستند، ولی قدرت تحلیلها، بعضیهایش، خیلی ضعیف است. علت اساسی بعضی از نگرانیها که در سطح کلان وجود دارد که انتشار هم پیدا می‌کند به پائین، همین است. من که در ارتباط بودم هم با بالا و هم با پائین. حالا حاج آقا.. ما سه تا وصف زمانی برای این درست کردیم که بر اساس این سه وصف زمانی توانستیم عنوان بگذاریم عنوان ارتکازی.

ج) مکانمان آن وقت کدام است؟

س) مکانمان موضوع فعالیتهای ما می‌شود آن می‌شود محورهای فعالیت‌های ما.

ج) یا این که این محورهای فعالیت همیشه مکان است، همزمان می‌تواند باشد.

س) این می‌شود کارآمدی. کارآمدی را گذاشتیم سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، که این وصف [؟] حالا در مکان

که محورهای فعالیت است آیا می‌توانیم بگذاریم خرد، کلان، توسعه که آن وقت کودتا را مصداق خرد بگیریم.

ج) این کار را نکنید چون خرد کلان توسعه مال بحث موضوع است این سه تا در حقیقت یکی است

هماهنگی، وسیله، زمینه هستند یعنی به عبارت دیگر

س) این که بحث کارآمدی می‌شود.

ج) محوری، تصرفی، تبعی است.

س) بله

ج) یعنی اگر دشمن موفق هم بشود که کودتا کند، بسیار ساده لوح است اگر دنبال تغییرات رفرم و انقلاب

نرود. چون بزودی برمی‌گردد.

س) نکته دوم این بود که ما آن جدولی تخلفات را باید چیز جدای از این درست کنیم؟ یا این که از این به

آن برسیم؟

ج) از این باید به او برسید. این باید فعل موضوعاً مان باشد. موضوعات فعل روی دوش باشد، ساختارها هم

باید باشد.

س) داخل ساختارها می‌آییم.

ج) وقتی که ساختار را ذکر می‌کنیم. می‌گوئیم حالا تخلف در این ساختار چگونه ممکن است انجام بگیرد؟

س) تخلف در ساختار می‌شود تخلف فردی، از قبیل این مسائل که فرمودید.

ج) ساختار، اگر هدف یک سازمان آسیب بخورد که سازمان برای آن جعل شده است، سازمان هم بزرگترین سازمان باشد، مثل کل نظام این می‌شود توسعه، ساختار اگر برون کل نباشد، منتجه نهائی نظام نباشد، درون بخشی باشد می‌شود کلان، اگر از درون بخش هم درون یک موضوع بیاید، می‌شود خرد.

س) بنابراین ما یک جدول

ج) این فعل موضوعاً است، موضوعات فعل داریم و روبرویش ساختارها.

س) یک جدول موضوعات فعل داریم یک جدول ساختارها، آن وقت برای هر سه این سه جدول، باید بتوانیم جدول تعریف درست کنیم.

ج) تعریف و تحلیل و تجزیه، این [؟] چیست؟ تجزیه اصطلاحات است.

س) پس تجزیه تحلیل تعریف، یعنی اول تجزیه می‌کنیم بعد تعریف می‌کنیم بعد تحلیل می‌کنیم.

ج) تجزیه هم دو رقم است تجزیه اصطلاحی، تجزیه عناوین عینی. اینها را که یادتان هست؟

س) بله، بله، یعنی در حقیقت باید ۹ تا جدول درست بشود اگر سیر بخواهد کامل بشود؟

ج) نه ۱۳ تا.

س) ۱۳ تا جدول باید کامل بشود، عین همین جداول پزشکی.

بسمه تعالی

تنظیم نظام تعاریف نیروی انسانی

جلسه ۴

بررسی ضرورت توجه به « تعاریف » - « نسبتها » - « شاخصه » - در تدوین و کمترین نیروی انتظامی

جلسه اول:

حجت الاسلام والمسلمین حسینی شیرازی : اعوذ... من کارهای را که به صورت خیلی کلی می توانم در خدمتتان باشم، سر فصل‌های اصلی آن را عرض می‌کنم. ما اگر برای هر جامعه، برای ما فرقی ندارد، نیروی انتظامی باشد یا هر بخش دیگر نظام باشد. از آن مشروب به شکل ماریپچی ها را لازم داریم،

۱- ضرورت توجه به نظام تعاریف:

حتماً ما می‌گوییم به یک دسته از تعاریف نیاز داریم که این تعاریف حتماً باید یک وحدت و کثرتی داشته باشند. معنای وحدت و کثرت داشتن این است که یک نظام مفهومی می‌خواهد، یک نظام را تعریف می‌خواهد. که باید وزن هر مفهومی نسبت به سایر مفاهیم قابل توزین باشد.

۲ - ضرورت توجه به نسبت «حکم» جهت طراحی نظام:

اگر داشته باشید، بعد بین آنها تعریف نسبت می‌کنیم. نسبت‌ها کار حکم ها را می‌کند. نظام در کلیتش طراحی می‌شود.

۳- ضرورت تنظیم مدل و ارائه، شاخصه برای آن:

اگر چنین چیزی باشد، باید بتوانید یک مدلی بسازید که متناسب با موضوع عینی دارای تغییر ، قابلیت داشته باشد که شاخصه برای آن تعریف کند و آن را کنترل کند.

۴- ضرورت منطق مدل سازی جهت تنظیم مدل:

برای انجام دادن این کار، یعنی اینکه بتوانیم نسبت تعریف کنیم ، شاخصه تعریف کنیم، کنترل کنیم شیء عینی‌اش را، حتماً یک منطق مدل سازی می‌خواهیم.

۵- ضرورت فلسفه تغییر (غیر انتزاعی) اسلامی:

و نهایتاً یک فلسفه تغییر می‌خواهیم. شما با فلسفه تغییر که، تغییر را انتزاعی ملاحظه می‌کنید - همان گونه که در عرفان اسلامی هست - جز برای فرد نمی‌توانید نتیجه بگیرید و همچنین برای فقهی که احکام کلی التزامی را نتیجه می‌دهد جز برای فرد نمی‌توانید کار کنید. داشتن فلسفه چرایی برای فرد ضرورت است، داشتن فلسفه چیستی و داشتن کلام حتماً ضرورت هست. ولی اگر فلسفه چگونگی را نداشته باشید، فلسفه شدن را ندارید. اگر فلسفه شدن را نداشته باشید، قدرت پیشگویی، کنترل، هدایت ندارید. ما آنچه را که می‌توانیم به شما عرض کنیم این است که ما به حول و قوه الهی فلسفه شدن اسلامی را تأسیس کرده ایم. در فلسفه شدن اسلامی از فلسفه دیالکتیک هگل اقتباس نشده، از نسبیت انیشتن نیز اقتباس نشده و طبیعتاً نمی‌تواند از فلسفه چرایی یعنی عرفان حوزه و فقه حوزه هم به دست آمده باشد. تأسیس فلسفه‌ای است هماهنگ با اسلام + ما هرگز خود اسلام را تعریف به فلسفه‌ای خاص نمی‌کنیم. می‌گوییم: پیامبر اکرم (ص) شاگرد هیچ فیلسوفی نبود و همچنین سایر انبیاء (ع). هر فلسفه‌ای که بتواند معارفی را که تحویل می‌دهد، به هر نسبتی هماهنگ با دین باشد با (یاء) نسبت منصوب به دین می‌شود. لذا تا آن جایی که یک دین، گمانه زنی را می‌پذیرد، فکر کردن را می‌پذیرد، فلسفه جدید می‌تواند داشته باشد، چه هماهنگ با معارف الهی باشد.

۵/۱- عدم انحصار اسلام در فلسفه اصالت ماهیت و وجود:

پس بنابراین شما نمی‌توانید بگویید: فلسفه اسلامی منحصر است به اصالت ماهیت. بیش از پانصد سال اصالت ماهیت حضور داشته، ابداً می‌گوید: معارفی که اصالت ماهیت می‌دهد، آیا می‌شود آن را منصوب به اسلام کرد؟ می‌گویند: تا حدودی این چند مورد را می‌شود منصوب کرد. می‌گوییم: پس تا این زمان این بوده. بعد می‌گویید: فلسفه اصالت وجود، معارفی را که می‌دهد، بخش بیشتری را نسبت از اصالت ماهیت می‌تواند تعریف کند به صورت استدلالی، عقلی آنچه را که دین آورده، می‌گویید: بسیار خوب می‌توان با یاء نسبت، اصالت وجود را منصوب به اسلام می‌کند.

۵/۲- ضرورت تأسیس فلسفه‌های که بتواند شناخت حسی را الهی کند:

هر فلسفه‌ای که بتواند خدمتگزار به اسلام باشد آن را با یاء نسبت منصوب می‌کنند. ولی هر فلسفه‌ای که بخواهد تأویل اگر اسلام باشد و نام بالا بردن کار آمدی، اسلام را تابع حس کند، می‌گوییم: این خیانت به اسلام و التقاط است. پس بنابراین اگر عالم محسوس را الهی کردید، فلسفه‌تان منصوب به اسلام است. اگر اسلام را حسی کردید، یعنی اسلام را توجیه‌گر کاری را که در علوم انجام می‌شود، کردید، این خیانت به اسلام است. می‌گوییم: ادراک بشری هرگز نمی‌تواند مقتدای وحیی باشد.

۵/۲/۱- ضرورت محور قرار گرفتن ادراک از دین، جهت اداره:

بلکه ادراکی را که خداوند متعال به انبیاء داده که نوعش هم از نوع ادراک ما نیست او باید شاخص و شاقول و محور قرار گیرد و بر مبنای آن اداره مشخص شود. و این هرگز به معنای توقف و تحجر نمی‌تواند باشد.

پس بنابراین توقف عرفانی، توقف فقهی، توقف اجرایی را مردود می‌دانیم. چرا؟ چون عالم حتماً به طرف کمال هست. همین که می‌توانید گمان بزنید، یعنی نسبت بین دو موضوع را بسنجید، معنای آن گمانه جدید تا عمل جدید است. امکان دارد. جمع بندی جدید امکان پیدا می‌کند. چه کار کنیم که جمع بندی‌ها هماهنگ با «ما أنزل الله» باشد و چگونه آن محور هماهنگی قرار بگیرد؟ و الا کمال رها شدنی نیست. چنانچه شما رها کنید، دشمن که معنا ندارد رها کند. اگر دشمن رها نکرد، معنای آن این است که مُحدثِ حادثه در تغییر مقیاس‌ها - چه مقیاس سیاسی، چه مقیاس فرهنگی، چه مقیاس اقتصادی - دشمن خواهد شد. هر که قدرت تغییر مقیاس را دارد در سرعت، دقت، تأثیر، همان حق دارد حتی آدم کارآمد را تعریف کند. یعنی چه حق دارد تعریف کند؟ یعنی وقتی کلاس بندی می‌کنیم، می‌گوییم: کلاس ششم است، دوازدهم است یا فوق دیپلم است یا لیسانس است یا دکتراست، که این اطلاعات را می‌دهد و معنایش این است که اجازه تعریف می‌دهید. می‌گویید: این کار آمدی را در نظام اجتماعی خواهد داشت.

کسی که محدث حادثه باشد، فقط اجازه تعریف نمی‌دهید، بلکه حکم هم می‌دهید. یعنی تغییر مقیاس دست او باشد در سرعت، دقت، تأثیر، چه در آدم و چه در ابزار و چه در منابع، اگر توانست تعریف کند و حکم

دهد، ساختارسازی از آن اوست و اگر ساختارسازی از آن او شد، جای موضوعات، جایگاهشان - یعنی منزلت و قدر هر چیز چه قدر باشد - را او معین می‌کند. یعنی حاکمیت بر توسعه ارزش اجتماعی می‌شود. اخلاق مدیریتش به او سپرده می‌شود.

۵/۲/۳- بن بست موجود تئوریک در امر اداره:

اگر شما بر اساس دین نتوانید اخلاق جامعه را مدیریت کنید، کفار بر اساس دنیا مدیریت خواهند کرد. اگر آنها «شدن» را توانستند دست بگیرند، شما حتماً یا محکوم به انزوا هستید یا محکوم به اضمحلال. اگر بگویید: هرگز ما مضمحل نمی‌شویم، می‌گوییم: حتماً منزوی خواهید شد. بنابراین کلاً آنچه را که می‌توانیم بگوییم این است که ما از گام اول، یعنی فلسفه شدن، تا منطق آن و تطبیق آن در تعریف کردن هر موضوع، یعنی مدل ساختن خاص، نه روش ساختن عام، و سپس کنترل کردن.

طبیعتاً من این‌ها را که می‌بینم، از یک جهت خوشحال می‌شوم. چون الحمد الله رب العالمین، یک عده از طرفداران انقلاب در یک مشکلات خاص نظری، همچنان کار می‌کنند. به نظرم می‌آید که آقایان به تنگناهای روحی و نظری و علمی دچار هستند. یعنی شما بین دو چیز قرار دارید؛ یا انفعال نسبت به غرب و شرق و تحت‌نسبت به شرق و یا تعصب نسبت به آنچه را که در حوزه وجود دارد.

تعلق شما، شما را در این بن بست قرار می‌دهد. شما یا چهره‌های درخشان حوزه را می‌بینید و می‌روید در چارچوبه‌ای که جایی برای تحرک و اداره عینیت ندارید. یعنی شما محال ممکن است که بتوانید با آن مفاهیم ولو آقایان سعی کنند و تنازل کنند و به هر نحو ممکن مطلب را برسانند، آن دستگاه منطقی‌اش جوابگو نیست. چرا؟ دستگاه انتزاعی، نسبت بین امور را باید قطع کند، مدل سازی، نسبت بین امور را باید ایجاد و کنترل کند. مدل سازی، باید مجموعه را ملاحظه کند. دستگاه منطقی حوزه، اجازه، کنترل عینیت و هدایت را نمی‌دهد. دستگاه دانشگاه که این اجازه را می‌دهد، حس گرا هست. پیش فرض‌ها را مطلقاً حسی می‌پذیرد. ابزار کنترل آن و اداره آن هم حسی است. آن محال بتواند است ارتباط به دین را برایتان جور کند. یعنی مشکل شما در ماشین مطلب است. شخصیت‌های مطرح حوزه بسیار درخشان هستند، ولی ماشینشان

نمی‌تواند مفهومی را تحویل دهد. بن بست روحی و تنگناهای روحی، تعلقی که به اسلام دارید، اسلام را مظهرش را حوزه می‌دانید، در تبیین چیزی که در دسترس شما است.

آن که در دسترس شما نیست، کاری است که بیست سال یا سی سال، روی متون مذهبی کار کنند تا مطلبی را دست آورند، آن در دسترس شما نیست، موضوع کارتان نیست. آنچه که در دسترس شما هست. مراجعه به آقایان است. به دلیل دلبستگی به اسلام و انقلاب به آقایان رجوع می‌شود. تا کارخانه عوض نشود، محصول عوض نمی‌شود. منطق، کارخانه مفهوم سازی است. قسمت اداره عینی آن نیز دچار بن بست است که ربطش با ..

شما مجری هستید و باید عینیت را اداره بفرمایید. در عین حال تعلق و دلبستگی دارید به معارف حوزه. پس بنابراین اگر بخواهیم به تعبیر دیگری بگوییم، باید گفت: آن سنگی که می‌گردد با آن سنگی که ثابت است، در عملیات تنظیم و اجرا، شما را تحت فشار قرار می‌دهد.

من متوجه شدم که یک عده از برادران این طوری دارند کار می‌کنند، خیلی خوشحال شدم. زیرا گاهی است که اعتنایی به این که فکر باید کرد و باید دقت کرد، نیست. همه صحبت درباره این است که بیاییم یک نورانیت پیدا کنیم و با آن نورانیت، کارها را حل کنیم. در حالی که شما این طور نیستید، بلکه دنبال این هستید «که بالعدل قامت السموات و الارض» عدل حتماً در نسبت ملاحظه شود. به عبارت دیگر نظامی که جریان پیدا می‌کند در کل عالم، نظامی نیست که فطرتاً همین طور بدون حساب و کتاب اداره شود. یعنی پایه عدل بر نسبت‌ها و حکمت است. وقتی که می‌گویید: دنبال این هستیم که روابط منطقی کار را پیدا کنیم که درست تعریف بشود، ما را خوشحال می‌کند. در حالی که محدودیت‌هایتان را حس می‌کنم. ما باید کنیم مدل خودمان را در یک تعریف‌های اصلی پیاده کنیم، حالا نظام تعاریفی را که شما پیشنهاد می‌کنید، حتماً ملاحظه می‌کنیم. معنای این که تعریف از «انتظام» چیست، این را می‌بریم در دستگاه فلسفی بررسی می‌کنیم. «امنیت» چیست که ما چیز دیگری می‌خواهیم که وظیفه‌اش این باشد که امنیت را ایجاد کند؟ تعاریف را یک دوره داریم که اول تعاریف را تمام می‌کنیم. سپس ما بر آن مبنا، تعریف‌های متعددتان را به

یک تعریف برمی گردانیم. یعنی اول کار با یک روش منطقی سعی در تبیینی داریم ، که تعاریف متعدد شما را به یک تعریف بر گرداند.. بعد با دستگاه خودمان سعی می کنیم یک تعریف را تکثیر کنیم. یعنی روش ذاتی تغییر دهیم ، همه را هم عرض نگیریم، چون می خواهیم توزیع کنیم. یعنی می خواهیم بعداً نسبت ایجاد کنیم. تا این کار را نکنیم، نمی توانیم نسبت ایجاد کنیم. حتماً ما تعریفها را تعمیم می دهیم. یعنی مثل صرف کردن یک لغت در ادبیات که مواردی مانند حرکت یا نوشتن را می توانند صرف بکنند، ما مفاهیم را این کار را سرش می آوریم. این تعمیم دادن به خاطر این است که بعد می توانم به لحاظ آثار، تخصیص بدهم. یعنی این که یک جای خاص را برای آن معرفی می کنم برای این اثرش که نمی شود از آنجا جابجایش کرد. بعد برای تغییر دادن، نسبت تعریف می کنیم آن وقت شاخصه معین می کنم برای خارج. می گویم این صفت در خارج با چه شاخصه ای اندازه گیری می شود.

ما می توانیم روزهای دوشنبه ساعت ۹/۴۵ تا ۱۰/۴۵ در جلسه حاضر شویم.

ما ابتدا یک مدل را درست می کنیم ، پس از مدل درست کردن، در دور دوم نقد مدل است، یعنی شما به صورت جدی برخورد تلخ نه شیرین - با حفظ مدیریت جلسه که موضوع متفرق نشود - اشکال های مختلف را هم بر تعریف، هم نسبتها، هم به شاخصه ها کاملاً اشکال شود. ابتدا اشکال بر کارآمدی بشود، که این کار آمد نیست. پس از اینکه ما توانستیم این را خوب جواب دهیم ، اشکال دوم را شروع کنید و بگویید: که اصلاً اسلامی نیست ، اگر چه کارآمد هست و از فکر یک مسلمان هست، چه ربطی با اسلام دارد. شما که ریشه اش را از حوزه قیچی کردی ، پس چرا دوباره مطرح می شود که اسلامی است. اگر توانستیم دفاع دوم را هم خوب انجام دهیم. آن وقت تفصیلش را شروع می کنیم. یعنی تا اینجا طرح کلیات مدل سازی بود، حال تفسیرش را درست می کنیم بعد سازمان یا برنامه آن را درست می کنیم.

بسمه تعالی

تنظیم نظام تعاریف نیروی انسانی

جلسه ۵

عنوان جلسه: بررسی معنای نظم و ارکان آن

جلسه دوم

عنوان موضوع بحث، انتظام است و به تعبیری طلب نظم کردن، اما نظم چیست، که طلب نظم، موضوع قرار می گیرد؟

۱- بررسی تعریف نظم.

نظم، هماهنگ بودن امور مختلف، متعدد و متفاوتی است، برای رسیدن به هدف.

۲- بررسی ارکان نظم.

ارکان نظم عبارت است از:

۱- تعدد موضوعات.

۲- هماهنگی.

۳- هدف.

نظم در امور جامعه انسانی، اگر بخواهیم به ساده‌ترین وجه بگوئیم چه هدفی می‌تواند داشته باشد.

۳- شناسایی تعریف از جهان، تکامل تاریخ، تکامل جامعه، شاخصه ملاحظه هدف.

قبل از اینکه هدف را در جامعه انسانی بشناسیم، صورت خیلی کلی باید ملاحظه شود که چه تعریفی از جهان، چه تعریفی از تکامل تاریخ و چه تعریفی از تکامل جامعه داریم.

اگر در مفروض فلسفی مان به اینجا رسیده باشیم که جهان محتاج به خالق نیست، ماده است و خصوصیاتش.

حالا مبهم خصوصیات بنویسید یا بی نهایت خصوصیات بنویسید. حرکت را هم ذاتی‌اش فرض کنید و تکامل

را هم ذاتی‌اش فرض کنید، در این صورت تعریف از کمال یک گونه می‌شود. طبیعتاً تعریف از تکامل تاریخ و تکامل جامعه انسانی و توسعه جامعه انسانی و هدف جامعه انسانی یک گونه می‌شود.

اگر در مفروضات درباره عالم، قائل هستید که عالم مخلوق است، طبیعی است که درباره حرکت هم جهتش را به سوی همان هدفی که خالقش قرار داده می‌دانید. مفهوم تکامل تاریخ هم مراحل است که در همان جهت است. همچنین تکامل اجتماعی باید بر آن اساس تعریف شود.

۳/۱- ضرورت شناسائی فلسفه فیزیک، جهت تولید معادلات اداره، هماهنگ با تکامل تاریخ.

نمی‌توان عالم را مخلوق دانست. و جهت تکامل عالم را هم، در جهت تقرب معرفی کرد و تکامل این تقرب را هم، محور فلسفه تاریخ قرار داد. در توسعه و تکامل اجتماعی هم، همسوئی با این تکامل را شرط کرد و فلسفه فیزیک را مادی اخذ کرد.

اگر مدعی چنین چیزی هستید، در پیش فرض‌ها باید فلسفه فیزیک بیاید. همچنین تاثیر آن در معادلاتش هم باید ظاهر شود، تا قوانین دینی جدای از قوانین اداری نشود، والا جدا می‌شود.

یعنی نمی‌توان دو حوضه مستقل را که از نظر نظام منطقی، جز در کلیت، جامع مشترکی ندارند، فرض کنیم و بعد تنظیمات توسعه را الهی فرض کرد. این مطالب را صرفاً به صورت پاورقی فرض کردم تا اینکه بدانیم شعاع مطلبی را که دو تا جهت می‌گیریم دامنه‌اش تا کجا می‌آید. حالا می‌آییم به سراغ بحث خودمان، بحث ما چه بود:

۳/۲- تعریف از هدف جامعه به توسعه تقرب.

هدف جامعه چیست. در جهت گیری الهی، باید توسعه تقرب باشد.

۳/۳- بررسی رابطه هدف جامعه و هدف ناجا به (توسعه حضور و مشارکت).

ابتدا باید ببینیم توسعه تقرب چه ربطی به اهداف ناجا برای ایجاد نظم دارد؟ توسعه تقرب به واسطه ی توسعه حضور و مشارکت احاد افراد جامعه در نظام خلافت و ولایت امکان پذیر است؛ یعنی افراد مجرای جریان اراده الهی بشوند. چه موقع چنین چیزی ممکن می‌شود؟

۳/۴ - تعریف امنیت در نظام الهی و الحادی.

وقتی که ما تعریف از امنیت را می‌خواهیم الهی کنیم، باید توجه داشته باشیم که در تعریف جامعه، حضور اراده شخص در اراده دیگران، وابستگی تصمیم فرد به تصمیم دیگران و تصمیم دیگران به تصمیم فرد، برای چیست؟ برای ایجاد یک ساختار یا نظامی است که در آن نظام، مسائل و موضوعات حساسیت‌ها، سنجش‌ها و رفتارهای عینی (به عبارتی رفتار روحی، رفتار ذهنی، رفتار عینی) بتواند کثرت بیشتر پیدا کند (کثرت کمی). همچنین انسجام کیفی بیشتر پیدا کند و شدت تاثیر بیشتر پیدا کند. یعنی چه؟ یعنی نظام، بستر کمال درک روحی در ((سرعت))، کمال سنجش ذهنی در ((دقت)) و کمال ((انضباط)) در موضع‌گیری، عملی بشود. حالا چرا به این تعریف لقب امنیت می‌دهد؟ در مقابل آن ناامنی الهی است. اگر این اموری که عرض شد با شاخصه‌هایش، در بالا رفتن تعلق به دنیا پیدا شود. یعنی شرح صدر للكفر، در برابر شرح صدر للاسلام قرار می‌گیرد. در آن صورت امنیت در مقابل ناامنی است. تعریف ناامنی این است که: این

((امنیت تعریف شده))، مصون از خطر نباشد. این حفظ صیانت اجتماعی، این مصون بودن از خطر، مصون بودن از آسیب کی محقق می‌شود؟ وقتی سرعت حساسیت نظامتان به گونه‌ای باشد و عناصر نظام. (نظام به معنای وحدت کل و عناصر یعنی کثرت منزلت‌های متعددی که وجود دارند و افراد در آن منزلت‌ها موظف به وظایفی هستند و از طریق ارتباطی که در نظام دارند و به همدیگر وابسته می‌شوند و متقوم و متکی می‌شوند، اگر بتوانند این وحدت و این کثرت متقوم به خودش را طوری کنند که حساسیت‌هایشان طبقه بندی داشته باشد، نظام داشته باشد، معلوم شود برای چه موضوعی باید دغدغه پیدا کنند و آرامش و استراحت خودشان را به خطر بیاندازند و برای چه چیزهایی نباید. همچنین چه چیزهایی در محدوده نظام کوچک خانواده، برایشان مسئولیت می‌آورد و چه چیزهایی در نظام اشتغال اجتماعی و چه چیزهایی برابر نظام کند.

اگر «امنیت» مصون بودن از آسیب این نظام شد، تعریف امنیت با تعریف امنیتی که برای اراده فرد مستقل از تکامل - اراده فرد مستقل از مصونیت اجتماعی - اراده فرد در امور خرد تعریف بشود، کاملاً فرق دارد.

یعنی اولین امنیت، امنیت تکاملی اجتماعی است. امنیت توسعه اجتماعی است دومین مرتبه از امنیت که به آن می‌گوییم مرتبه فرعی، پس توسعه اجتماعی امنیت اصلی و محوری است. امنیت مرتبه دوم، امنیت در درون نظام توازن، یعنی عدالت سیاسی، فرهنگی و اقتصادی است. امنیت مرحله سوم امنیت در تخصیصی است که برای شخص در حل نیازمندی‌هایش پیدا می‌شود. پس یک نیازمندی‌های شخصی و عنصری دارد که بستر ارضاء آن در نظام خانواده هست. آن امنیت را نباید هرگز به معنای امنیت فرعی یا اصلی یا همدیف ذکر کنیم. اگر جامعه در جریان تکاملش نتواند به امنیت مرتبه اول دست یابد، امنیت در داخل نظام توازنش، یعنی عدالت سیاسی و فرهنگی و اقتصادی و .. محال است.

اگر امنیت در نظام توزیع قدرت، ثروت، اطلاعات پیدا نکند، امنیت فردی در نیاز ارضاء شخصی‌اش یک چیز بسیار مصنوعی می‌شود. چرا می‌گوییم مصنوعی می‌شود؟ برای اینکه صیانت او در جریان تکامل، جای دیگری رقم می‌خورد و نظام توزیع ثروت و قدرت و اطلاع هم، دارد محدودیت دیگری را در نظام توازن تمام می‌کند. حالا امنیت فردی اش را هر چه می‌خواهی دایره‌اش را باز کنید. با این بیان معلوم شد که اساس نظم در هدف توسعه اجتماعی تعریف می‌شود.

۳/۶ - طرح مثال جهت اصل بودن هدف در تعریف نظم.

مثال ساده: مرغوبیت بیسکویت، یک هدفی را برای آن تعریف می‌کنید و می‌گویید: بیسکویت خوب آن است که فرضاً این قدر شیرینی داشته باشد، این قدر تردی داشته باشد و .. آن هدفی را که برایتان مطلوب است، بیان می‌کنید و

بعد می‌گویید چه اندازه آرد بریزیم، شکر و روغن چقدر داشته باشد. می‌گوییم هدف برای ما معین می‌کند. اگر شکر و روغن آن را بخواهید زیاد کنید، می‌شود حلوا. پس به این هدفی که شما گفتید، نمی‌رسید و این ترکیب، هدف دیگری را می‌رساند. اگر بخواهید کیک بشود، ترکیب آن را باید تغییر دهید. یعنی هدف به شما می‌گوید که چه عیاری و چه نسبتی باید داشته باشد. چه مرحله‌ای باید طی شود، تا به مطلوب برسیم. یعنی هدف می‌گوید که نظم چیست؟ اگر هدف گفت نظم چیست، تعریف نظم به دست هدف بود،

۴- ضرورت تعریف پایگاه نظم.

خوب انتظام، طلب نظم است. پس پرداختن به تعریف انتظام قبل از شناختن نظم و پرداختن به نظم قبل از تعریف پایگاه تعریف نظم ممکن نیست. یعنی بسیار ساده اندیشی است. بنابراین نظم، عدل همیشه پایگاه می‌خواهد.

۴/۱- بررسی تعریف عدل در چگونگی.

عدل چیست؟ می‌گویند عدل، هماهنگی و تناسب نسبت به مقصد است. حالا گو اینکه، اینجا یک پاورقی کوچک می‌زنم. آقایان در معنی عدل می‌فرمایند «تناسب مطالب، نسبت به کمال فعل حضرت حق جلت عظمت» ولی هرگز این را درباره‌ی عدلی که در چگونگی، می‌خواهد صحبت کند، یعنی تکامل در تغییراتش نمی‌توانید به کار ببرید. شما باید تعریف تعادل، موازنه و توازن را متناسب با مراحل تکاملش، در جریان کمال عینی بیان کنید، نه تجربیدی. اگر تجربیدی بیان کنید، به درد شما نمی‌خورد.

بله، بعدها می‌گوییم: فرهنگی را که ما از دین می‌گیریم، او قواعد کلی کار را به ما این طوری می‌دهد. یعنی به عبارت دیگر هنگامی که می‌خواهیم هدف گذاری کنیم، در هدف گذاری مان آن چیزی را که از دین گرفتیم، از نظام ارزشی دین گرفتیم، حتماً دخالت می‌دهیم. ولكن این هدف کی می‌تواند عینی بشود؟ یعنی چه موقع می‌تواند نظم خاص شود؟ کی می‌تواند ویژگی خاص پیدا کند؟ کی می‌توانیم بگوییم که این نفری را که گرفتیم توقیف او لازم است یا لازم نیست؟ صورت عینی می‌خواهیم بگوییم که او را یک روز یا ده روز برای کیفر به زندان ببریم؟ یا این را چه تشویقی به او بدهیم؟ چون می‌خواهیم ایجاد نظم کنیم، باید حتماً به کمیت برسانیم، به واحد برسانیم، به تعاریف عینی برسانیم. لذا با تعریف کردن عدل به «تناسب با کمال مطلق» سازگار نیست. در بخش چرایی درباره این تعاریف بحث می‌کنیم. در بخش چینیستی درباره‌اش صحبت می‌کنیم. اما ما می‌خواهیم چگونگی اداره را الهی کنیم. مانند اینکه حرکت را به «سیر الی الله تبارک و تعالی» تعریف کنیم. این تعاریف را نمی‌گوئیم خوب نیست. ولی

پس عدل یعنی تناسب به رسیدن به یک مرحله تکامل است. نظم، تناسب به رسیدن به یک مرحله‌ای از تکامل است. لذا هرگاه بخواهیم بعد از آن مرحله‌ای که تمام شد به مرحله دیگر برویم، حتماً یک مناسبات دیگری پیدا می‌کند، یک وحدت و کثرت جدیدی پیدا می‌کند.

۴/۲- بررسی تعریف وحدت و کثرت غیرانتزاعی.

همیشه وقتی کلمه «وحدت و کثرت» را می‌گوئیم، اصلاً انتزاعی نمی‌گوئیم. لذا تعبیر وحدت عین کثرت است، کثرت عین وحدت است، کثرت اعتباری است، وحدت حقیقی است، ابدأً برای ما کارایی ندارد! پس آنجا باید چه چیزی را بخواهیم؟ مراد از وحدت، وحدت نظام است، مجموعه‌ای است مرکب. و مراد از کثرت، کثرت عناصر و اجزاء است که به همدیگرمتمومند. نحوه تبدیل شدن آثار متعدد به آثار واحد در نظام را هم باید دقیقاً مشخص کنیم.

یعنی موضوعاتی مانند «صف» - به اصطلاح سازمانی‌اش را به کار می‌برم بعدها اصطلاح دقیق‌ترش را عرض می‌کنم - اصطلاحات صف، ستاد و کل منتجه توسعه رابه چه صورتی تنظیم کنیم؟ به چه صورتی پشتیبانی و مدیریت کنیم؟ که منتجه نهائی، توسعه پیدا کند.

خوب پس بنابراین ما اصولاً تعریف انتظام را به اینکه هدفش چگونه باید الهی باشد در پایه برگردانیم.

۵- بررسی رابطه امنیت و شرائط اجتماعی.

خوب حالا در این بین، اشاره‌ای نه چندان مبسوط به مفهوم امنیت کرده‌ایم. معلوم شد مسئله آزادی و امنیت فردی، در هیچ جامعه‌ای نمی‌تواند به صورتی رها در عینیت فرض شود.

شما در اروپا باشید یا در آمریکا یا در هر جای دیگر دنیا، آزادید هر چه را که خواستید بخرید. ولی بلافاصله آرام به شما عرض می‌کنم، ضمناً محدودید به اینکه چقدر پول برای خرید دارید؟ چقدر اعتبار برای خرید دارید؟ می‌گوئید: این محدودیت از کجا می‌آید؟ می‌گوئیم: از «نظام توزیع ثروت». هر شخصی هر چیزی را نمی‌تواند بخرد. قدرت خرید اجتماعی در یک فضای تعریف شده است. ممکن است بگویند هر کسی می‌تواند

کار کند و هر قدرت خریدی را دست بیاورد. ولی می‌گوییم: در این قسمت هم نظام موازنهٔ حاکم بر افزایش سرمایهٔ حکومت دارد.

خوب، بنابراین آزادی که من در خرید داشتم محدود است. علی‌رغم اینکه من هم دسته چک دارم، من هم کارت خرید دارم. اما می‌روم داخل فروشگاه، می‌گویند: اگر هواپیما هم می‌خواهید بخرید، می‌توانید! اما من که ندارم بخرم. خوب داخل آنها می‌گردم، می‌بینیم که عجب، من می‌توانستم چند تا کمپوت بخرم.

بنابراین اگر چه آزادید ولیکن نمی‌توانید. منشأ این محدودیت در چیست؟ در تفویض اختیار اجتماعی است. در اختیار فردی به شما گفتند: آزادید. اما در نظام موازنه که توزیع قدرت خرید می‌کرد، آزادی شما محدود شد. حتی در توزیع اطلاع به شما گفته می‌شود با پولی که دارید، بیایید به اینترنت وارد شوید و هر چه می‌توانید از اطلاعات استفاده کنید، هر چه می‌خواهید سرچ کنید. که به این راحتی هم می‌گویند، نیست. شما اگر بروید اطلاعاتی را پیدا کنید که برای استفاده از آن اطلاعات میزان هزینه‌ای که باید پرداخت بشود، خیلی بیشتر از پولی است که شما دارید، خوب نمی‌توانید به آن اطلاعات دسترسی پیدا کنید. و همچنین است در مورد قدرت.

پس بنابراین هر جامعه‌ای یک نظام موازنه‌ای دارد که حتماً او حاکم است بر اختیارات فرد. می‌گویید اختیارات فرد کجا درست شده است؟

۵/۱- تعریف محدودهٔ آزادی فرد در نظام موازنهٔ اجتماعی.

خوب عنوان مثال سؤال می‌کنم، جناب آقای سید میرحسین موسوی قدر قدرت تصمیم‌گیری اجتماعی دارد؟ صحیح است بلافاصله بگوئیم: منصوب به چه منصبی است؟ می‌گوئید: منصب نخست‌وزیری، می‌گوییم: امضاء او این اختیارات را دارد. اما اگر بگوئید: منصوب به منصب استاد دانشگاه است، می‌گوییم: آن اختیارات را ندارد، اختیارات دیگری دارد.

پس اختیارات فرد در نظام موازنه تعریف می‌شود. و حدود تاثیرات اجتماعی آن و اختیارات فردی‌اش نیز از همان مطلب تبعیت می‌کند. خوب، اختیارات توسعه همیشه بالا رفتن و تغییر کردن روابط و موضوعاتش را و

شدت کل را مشخص می‌کند. یعنی در نظام ولایت الهی باید معلوم شود مردم اختیار دارند یا نه؟! تا بگویم منظم بودن معنایش یعنی چه؟

۶- بررسی رابطه «آزادی» و مفهوم «قدرت».

مسئله آزادی را در اینجا یک توضیح مختصری بدهیم. «آزادی نمی‌تواند از قدرت تفکیک شود» به طور مثال بنده در کوه هستم، اراده می‌کنم در عرض دو ساعت از این فاصله‌ای که این کوه تا مشهد دارد و فرض می‌کنیم فاصله‌اش بیشتر از بیست فرسنگ هم نیست، به مشهد برسم. می‌گویند: نمی‌توانید اراده کنید. می‌پرسند: وسیله انتقال شما چیست؟ می‌گوییم: راه رفتن. می‌گویند شما نمی‌توانید چنین اراده کنید چون نمی‌توانید در دو ساعت، بیست فرسنگ را بپیمائید.. ولی در تهران در عین حالی که دویست فرسنگ دور هستیم، با وسیله ای به نام هواپیما که توسط جامعه تولید شده و در اختیار من است و من قدرت تهیه بلیط آن را دارم و بلیطش هم درون جیبم هست و در سالن فرودگاه هستم. می‌گویند: دویست فرسنگ را می‌توانید در عرض دو ساعت طی کنید. یعنی اینکه من چه اراده بکنم مربوط به این است که چه مقدوری دارم. چون مقدور آزادی انتخاب و گزینش را حد می‌زند.

جامعه توانست به انرژی‌های طبیعی دست پیدا کند و آنها را مهار کند. می‌گوییم: چه انرژی را تسخیر کرد؟ می‌فرمایید: انرژی در حد تجسم را، می‌گوییم: برای رشد یک دسته از صنایع می‌تواند مؤثر باشد، فرضاً استاتیک و سیلات و سیماتیک، اینها تجسم هستند، می‌گویند نه بالاتر رفته و به گازها رسیده. خوب در رده ی بالاتر می‌تواند مؤثر باشد، یعنی می‌تواند در تبدیل مولکولی هم حضور پیدا کند. یک قدرت وسیعتر دارد. می‌گوئید: نه، به تشعشع هم رسیده و می‌تواند او را هم تسخیر کند.

۶/۱- رابطه افزایش قدرت اختیار افراد و تغییر مقیاس مقدور اجتماعی.

مقدور اجتماعی تغییر مقیاس پیدا می‌کند در سرعت، دقت، تاثیر. حتماً افراد، قدرت اختیارشان افزایش پیدا می‌کند. کارگران، مقدور اجتماعی اش را سلطان سابق بیشتر است. کارگر یک روز کار کرده است و هزار و

پانصد تومان کسب کرده. او می تواند تلفن کند به بچه اش در آن طرف کشور و حرف بزند. ولی سلطان سابق. کی می توانست چنین کاری بکند؟ آقا محمد خان قاجار را به خاطر شش تا خربزه کشتند.

شش تا خربزه از اصفهان برایش آورده بودند. چند تا از خربزه ها را خورد، یکی دو تا باقی مانده بود، غلام آقا محمد خان باقی مانده ها را خورد.

آقا محمد خان دستور داد که خربزه را بیاورید گفتند که غلام خربزه ها را خورده است. آقا محمد خان گفت: فردا غلام را خواهم کشت. غلام، همان شب آقا محمد خان قاجار را کشت. حالا یک رئیس جمهور پیدا کنید که به خاطر خربزه آدم بکشد. یک مدیر کل هم پیدا نمی کنید. چون در زمستان هم خربزه هست. در سود خانه نگه داری می شود.

مقدور اجتماعی می گوید: اختیار چیست؟ محدوده اختیار را تعریف می کند. محدوده اختیار به قدرت تعریف می شود. در نبود قدرت که اختیار معنی ندارد. بگویید: ما به رسمیت می شناسیم آزادی را، از عرش و فرش هم بالاتر. ولی با کدام مقدور؟

پس هرگز نمی شود اختیار به عنوان تابعی از متغیر مقدور طرح نشود. چه در جامعه الهی باشد چه در جامعه الحادی. اگر طرح شود مصون نیست. چرا مصون نیست؟ برای اینکه قدرت در جای دیگر ارگانیزه می شود و می رسند به مرحله بالاتر. این جامعه ای که به مرحله ای بالاتر قدرت نرسیده چطور می شود؟ از آن جامعه آسیب می پذیرد.

حالا اینجا حضور توسعه تکنیک را بعنوان شرط دوم، داریم ذکر می کنیم. شرط اول چه شد؟ شرط اول، جهت تکنولوژی شد، جهت توسعه شد. شرط دوم، توسعه تکنیک. در تعریف چه چیزی است؟ در تعریف نظم. اهداف نظم را داریم مقنن تر و مشخص تر می کنیم. پس بنابراین اگر نظم ما قدرت توسعه نداشته باشد، قدرت بالا بردن تأثیرش را نداشته باشد، این نظم عینی نیست. نظم التزامی می تواند باشد. التزامی همان که عرض کردم، در چرائی و چیستی گفته می شود.

اختیار و آزادی و اراده، زمانی محدود به قدرت می‌شود که لقب اختیار اجتماعی پیدا کند.

اختیار طبیعی، محدود به قدرت طبیعی است. سؤال می‌کنم آیا من آزادم در امور فردی، هر کاری خواستم در جامعه بکنم؟ بلا فاصله شما جواب می‌دهید: اگر مضرّ به ارگانیزه کردن، منظم کردن و مقنن کردن جامعه نباشد. من یک تطبیقش کنم و یک لحظه بیایم در امور منکرات و سریع بر می‌گردم..

می‌گویید: رابطه زن و مرد چگونه باید باشد؟ می‌گوییم: آن گونه که با توسعه اجتماعی سازگار باشد. شما می‌گویید: توسعه اجتماعی در جامعه اسلامی چیست؟ می‌گویید: انگیزه و اندیشه و عملش باید مرتباً الهی‌تر بشود. می‌گوییم: برای این مناسک هم دارید؟ می‌گویند: بله. می‌گوید: نیازها و ارضایش را مقنن کردند. گفتند: اگر در این مناسک کار بکنند، این آدم اهل محبت می‌شود، محبت مستقر. می‌گوییم محبت مستقر را برای چه چیزی می‌خواهیم؟ لذت بردن، امروز یک جوان با یک دختر باشد، یک ساعت دیگر با یک دختر دیگر، احیاناً همزمان دو پسر با یک دختر و امثال ذلک و به این ترتیب ارضاء بشوند.

می‌گویید این تلون و تنوع شدیدی را که شما می‌آورید، منشاء آن می‌شود که استقرار محبت پیدا نشود، می‌گوییم: اگر استقرار پیدا نشود چه می‌شود؟ در آن صورت موضوع محبت، خود فرد، عنایت فرد می‌شود. گرایش به غیر و ایثار - تحویل نمی‌دهد. می‌گوئید: ایثار تحویل نداد، چطور می‌شود؟ می‌گوییم: نظام شما نظامی است که باید آخرش «و یوثرن علی انفسهم ولو کانت بهم خصاصه» بشود و شهادت تحویل بدهد. در حالی که این نمی‌دهد. این ماشین به درد آن کار نمی‌خورد؟ در هر حال شما هر چه چرخ این کارخانه را بتوانید نظم را دقیق‌تر کنید، سرعت بیشتری در آن امکان پذیر خواهد بود. یعنی کارخانه‌ای که، سیستمی که، ارگانی که با بخار کار می‌کند، یک میزان نظم در تولید آلیاژ و مولکوش می‌خواهد. اما کارخانه‌ای که با سلیس کار می‌کند، یک حرف دیگر است. شما هر چه تأثیر را بخواهید بالا ببرید، بلافاصله باید بگویید: این سرعت، در ساختار متناسبش می‌تواند عمل کند. نظام و ساختار سیستم متناسب با انرژی‌تان را باید بیاورید.

جامعه و رابطه زن و مرد هر قدر مقنن‌تر بشود، انسان سازی شما بهتر می‌تواند کار کند. اگر انسان سازی شما بهتر کار کرد، باید تکنولوژی متناسبش را بتوانید ایجاد کنید. یک وقت می‌گویید: در تکنولوژی موجود، که

محرک انسانی‌اش علاقه به دنیا و حرص و تنوع است، این یک حرف دیگر است. وقتی می‌گویید: اهداف توسعه را الهی کردیم، می‌گوییم: خیلی خوب، حالا تعریف از نظم هم باید الهی باشد. تعریف از آزادی هم باید الهی باشد، تعریف از تکنولوژی و سرعت پیشرفتش هم باید الهی باشد. بنابراین مقنن نبودن یا کمتر مقنن بودن یعنی ضریب دقت را کم کردن، قطعاً نتیجه نمی‌دهد بالا رفتن ضریب دقت را. بلکه مقنن‌تر شدن، برابر است با ضریب دقت بالا رفتن، ضریب دقت بالا رفتن برابر است با ساختار و نظام را هماهنگ ساختن با انرژی متناسبی که منشاء سرعت است. حالا انرژی اختیار جناب عالی بنا هست در نظم بالاتری در بهینه‌سازی خودتان عمل کند. طبیعتاً هرج و مرج جنسی را نمی‌تواند بپذیرد. چون تعریف از نیاز و ارضائش در یک دستگاه دیگر می‌چرخد.

من صحبت امروز را با چند کلمه دیگر تمام می‌کنم. برای اینکه از فرصت حداکثر بهره‌برداری را کرد سوالاتی را که اصلی و محوری هستند را از من بپرسید تا بنده به آنها جواب دهم و بعد سوالات فرعی را. پس بنابراین در تعریف نظم، سه موضوع را به صورت مفروض دخالت دادیم و برایش استدلال نکردیم. ولی حین بحث تدریجاً استدلالش روشن شد. موضوعی را که عرض کردیم؛ انتظام موکول شد به نظم و نظم موکول شد به هدف نظم و بعد امنیت را تعریف کردیم، الهی و مادی بودنش را تعریف کردیم. به صورت خیلی کلی ربطش را با فلسفه جهان بینی و تاریخ، بدون اینکه اصلاً وارد آن شویم، عنوان نمودیم.

بسمه تعالی

تنظیم نظام تعاریف نیروی انسانی

جلسه ۶

عنوان جلسه: تعمیم تعریف انتظام به امور سیاسی - فرهنگی - اقتصادی در سطوح مختلف

(طرح توسعه کارآمدی نیروی انتظامی)

جلسه سوم تاریخ: ۱۰ / ۰۳ / ۱۳۷۸

مشاور عالی طرح : حجت الاسلام و المسلمین حسینی شیرازی.

مدیریت اجرائی : حجت الاسلام حسینیان.

با همکاری : پژوهشکده نیروی انتظامی.

۱- بررسی تعریف انتظام (طلب نظم).

موضوع جلسه قبل راجع به نظم بود که درباره آن مقداری صحبت شد. موضوع امروز درباره انتظام (طلب نظم) است.

۱/۱- ضرورت هماهنگی در فرهنگ تعریف نظم و انتظام.

هر فرهنگی که برای تعریف نظم وجود داشته باشد، همان فرهنگ برای طلب نظم هم می تواند وجود داشته باشد. یعنی نمی شود فرهنگ نظم و طلب آن، مخالف یکدیگر باشند. زیرا بنا شد توسعه و تکامل الهی و مادی فرض شود. و متناسب با توسعه الهی جامعه، مصونیت از آسیب و توسعه حضور یا امنیت برای عموم پیدا شود. و تعادل و موازنه امنیت هم یعنی این مشارکت، نحوه موازنه سیاسی، فرهنگی، اقتصادی اش، به آن نظم گفته شود. یعنی پایگاه تنظیم در جامعه باشد. تخلف از این نظم، خلاف شرافت می شود و عمل به این نظم، شریف بودن است. حالا اگر حقوقی که در این فضا و در این موازنه طرح می شود، رعایت نگردد و هر شخصی، نسبت به آن متخلف باشد، می گویند: متجاوز به حق است. و اگر شخص، عامل و منضبط باشد می گویند: غیر متجاوز یا شخص شریف است.

۱/۲- ضرورت هماهنگی در فرهنگ و فلسفه تعریف.

بر این موازنه، حتماً یک فرهنگی جریان دارد، یعنی بر توسعه و تکامل آن فرهنگی حاکم است. یک فلسفه‌ای دارد که آن فرهنگ‌گرایشی آن و فلسفه‌بینشی آن با هم هماهنگ هستند، تا بتوانیم عملی را که به صورت سطح خرد و سطح کلان می‌خواهد واقع شود، ملاحظه کنیم.

۲- بررسی پایگاه نظم.

۲/۱- ناسازگاری، محور توسعه مادی با عدالت اجتماعی.

اگر محور توسعه‌اش مادی شد، انگیزش آن جامعه، باید مادی باشد. اگر انگیزش مادی باشد، هرگز نمی‌توانیم معنای امنیتش را با عدالت اجتماعی تعریف کنیم. موازنه‌اش نمی‌تواند سازگار با عدل باشد. تعبیرش را عوض می‌کنند، می‌گویند: تعادل. خوب چرا هنگامی که تکامل مادی هست، نمی‌شود عدالت برقرار کرد؟ چرایی این موضوع را هم از نظر تئوریک و هم از نظر تطبیق و هم از نظر تحقیق میدانی، می‌توان ملاحظه کرد.

۲/۲- حرص و حسد اجتماعی، از نظر نظری، بهترین تعبیری را که بخواهیم بیاورم دو عامل هدایت و کنترل در دستگاه مادی.

- حالا نسبت به جهت گیری مادی، در موضع تحلیل هستیم - اگر اختلاف سطح نباشد، تحرک مادی ممکن نیست. وجود اختلاف سطح، علت حرکت می‌شود. پس در فیزیک اتمی و در انرژی و در کلیه امور مادی تا برسد به جامعه، این شیب را لازم دارید. اگر نتوانید ایجاد اختلاف سطح کنید و نتوانید تمرکز بدهید، در آن صورت قدرت تحریک برای سازماندهی و ساماندهی تلاش‌ها و در پایان دستیابی به تکنولوژی برتر را نخواهید داشت. انگیزش به وسیله ایجاد اختلاف سطح، امکان پذیر است.

اگر حرص را در ایجاد نکنید و حسد را (حسد و حرص سازمانی) وسیله کنترل قرار ندهید، نمی‌توانید تمرکز قدرت داشته باشید، نمی‌توانید انباشت انرژی داشته باشید، تا بتوانید به وسیله هماهنگ سازی‌اش، به تکنیک بالاتری دست پیدا کنید. ارگانیزه شدن فعالیت‌ها، در جهت دستیابی به تسخیر بیشتر، از مقدرات طبیعی - که در تکنولوژی بحثش خواهد آمد - و همچنین تغییر کردن مقیاس سرعت، دقت، تاثیر تغییر مقیاس بشود،

این بدون ایجاد حرص و حسد سازمانی امکان پذیر نیست. چون محوریت دنیا است، باید حرص نسبت به دنیا باشد. تجلیل و تحقیر برمبنای دنیا، نمی‌تواند از حرص و حسد دور باشد.

گاهی حرص و حسد فردی و شخصی را ذکر می‌کنیم و آن را صفت روابط اجتماعی قرار نمی‌دهیم. و گاهی این مطلب را به عنوان ابزار کنترل و هدایت جامعه قرار می‌دهیم، در این صورت کاملاً با حرص روابط اجتماعی‌ای که حرص را به وجود می‌آورد نباشد، و اگر تحریص اجتماعی، اقامه‌ی حرص روابط اجتماعی‌ای که حرص را به وجود بیاورد و حریص‌ترین را شریف‌ترین بداند و حسد را ابزار کنترل کردن و حرص را ابزار انگیزش و حسد را ابزار انضباط اگر نباشد در این صورت، نمی‌توانید رفتار جامعه را سازماندهی کنید. چون مفروض این است که غیر از دنیا مقصد نهایی دیگری نیست. آن اخلاقی را که در فرهنگ شما اخلاق رذیله گفته می‌شود، آن اخلاق، در فرهنگی که محورش ضد اخلاق شما باشد، باید اخلاق حمیده به گفته شود. باید اخلاق شریفه گفته شود. نهایت از شکل فردی باید بیرون آمده و به شکل اجتماعی برسد. و شکل اجتماعی، یعنی صفت رابطه‌ی اجتماعی، صفت ساختار اجتماعی، صفت ابزارهای توازن.

اگر در این دستگاه ملاحظه کنید، مثال آن را خدمتتان عرض کردم. اگر یک قرارداد باشد، باید شما اجازه بدهید که فرضاً ۳۰٪ این قرارداد را به شخص مدیر بدهند، ۲۰٪ را به کارشناس و ۵۰٪ را به کارهای اجرایی بدهند. چرا؟ برای اینکه بنا است آنهایی که پایین‌تر هستند (مباشیرین) حرف مدیر را بشنوند. چگونه برتری او را بر خودشان بپذیرند در دستگاهی که محاسبات فقط باید بر اساس دنیا باشد؟ برتری تنعم را باید مشاهده کنند. حتی باید کارشناس بپذیرد که برای آن، خوب فکر کند و خوب نقشه بدهد. چرا بپذیرد؟ جز اینکه اختیار تنعم او و تحریص او به تنعم، وجود داشته باشد. در این اخلاق، حتماً حرص باید وسیله‌ی تحریک بشود. در نظام موازنه‌اش، حرص (حرص مخصوصاً در شکل اجتماعی و سازمانی‌اش) نباید بد باشد. باید جزء ابزار کار باشد، اسم آن نیز، انگیزش می‌شود.

حالا من یک مثال ساده‌ای می‌زنم، موردی صحبت می‌کنم. این‌ها قابل مطالعه اند در جای خودشان. آیا عمل کسانی که شبیه کار آقای کرباسچی را انجام داده اند، بد است، یا خوب است؟ بلافاصله من سؤال

می‌کنم: در کدام دستگاه؟ در دستگاه الهی بسیار بد است. برای اینکه یک تخلف ساده نبوده است. چگونه تخلفی بوده؟ می‌گویم ایشان به گرایش انقلابی و گرایش اجتماعی آسیب زده، صحبت از هزینه کردن چند تومان یا چند میلیارد تومان نیست. اگر چه چیزهایی را ساخته، اما به نرخ ویران کردن خیلی چیزهای دیگر تمام شده است. یعنی انگیزه‌ها، انگیزه‌های آسمانی بوده انگیزه‌های شهادت طلبانه بوده ولی حالا انگیزه‌های مادی شده. می‌گویند: می‌خواسته سازندگی بکند. می‌گویم: باید همان انگیزه‌ای را که در میدان کشته می‌داد، موتور حرکت در سازندگی قرار دهد. ولی محور انگیزه‌ها را عوض کردند.

حالا اگر قرار باشد نقطه مختصات ملاحظه را عوض کنیم و بر مبنای انقلاب اسلامی نظر ندهیم، می‌گویم: بسیار کار خوبی انجام داده. اگر چه این نحوه خراجی، در اروپا هم رسم نیست. لکن اروپا یک جامعه الهی نیست، در حالی که جامعه شهید داده را الهی باید شوک وارد کرد تا حرکت مادی در آن آغاز بشود. شوک وارد کردن، یعنی اینکه سویچ یک ماشین پاترول را به مدیر بدهند. این روی سیکل جامعه غربی نمی‌تواند باشد. در این جامعه نهادینه نشده پذیرش امور مادی بعنوان شرافت، بلکه برعکس نیز شده است. در زمان شاه، تجلیل‌ها، تحقیرها، مادی بود و انقلاب آمد، این‌ها را سرنگون کرد. بعد از آن نیز ۸ سال، ۱۰ سال مقاومت کرده، شهید داد، با این مطلب برخورد کرده، تقریباً اگر از اول سال ۵۶ فرض کنی تا سال ۵۸، ۱۰ - ۱۲ سال مردم مشغول شهید دادن بودند. خوب در این صورت محال است کسی بتواند این جامعه را به راحتی مادی کند، مگر اینکه شوک وارد کند. خوب شوک وارد کردن هم بدین معنا است که همین طوری خرج کند. پس اگر دزد محور مختصات جامعه الهی ملاحظه می‌کنیم، می‌گویم: بسیار بد عمل کرده است، غیر شریف عمل کرده. و اگر در محور مختصات سازندگی مادی و جامعه مادی ملاحظه می‌کنیم، می‌گوییم: بسیار خوب عمل کرده.

اگر بخواهیم علت عوض شدن محور را بررسی کنیم، من این اشتباه را مستقیماً گردن ایشان تنها نمی‌گذارم. می‌گویم چرا مجلس اختیار خودگردانی داده است؟ مجلس باید دقت می‌کرد که بر محور انقلاب، چگونه خودگردانی را باید تفویض کنیم و با چه خصوصیات. که به انقلاب و ارزشهای آن آسیب وارد نشود.

این مثال برای این بود که تفاوت‌های تعریف نظم در یک فرهنگ با تعریف نظم در فرهنگ دیگر معلوم شود. اگر نظم، در فرهنگ مادی باشد، انتظام نیز - که طلب نظم است - باید متناسب با همان محور باشد. یعنی نظم و انتظام، باید با هم هماهنگ باشند. یعنی اگر نظم را الهی تعریف کردیم، باید انتظام «طلب نظم» هم، الهی تعریف شود.

۳- بررسی سه شاخصه قدرت، غیرت، رحمت، در دو دستگاه مادی و الهی.

حالا اگر قدرت، عزت، رحمت، شاخصه‌هایی برای شناسایی انتظام (طلب نظم) هستند، باید ببینیم این قدرت، عزت، رحمت، در دستگاه الهی چگونه پیدا می‌شوند؟

۳/۱- همراه بودن با استکبار در دستگاه مادی.

در دستگاه مادی، قدرت، حتماً باید با استعلاء و استکبار همراه باشد. معنا ندارد با مساوی بودن چه برسد به ایثار. به عنوان مثال جناب مالک‌اشتر فرمانده لشکر است، سرلشکر است. اما هنگامی که از بازار رد می‌شود، هیچ گونه علائم خاص استعلایی، همراه ندارد که مردم او را به صورت زبان مشترک بشناسند. لذا یک نادان، به او پوست خربزه می‌اندازد، بعد هم که مردم به آن نادان می‌گویند: این مالک بود، و او برای معذرت‌خواهی به دنبالش می‌دود، می‌بیند که داخل مسجد رفته و برای او دعا می‌کند. که خدایا این مرد را ببخش. حالا اگر بخواهید این رابطه را عیناً پیاده کنید و معادله‌اش را پیدا کنید، به همان صورت قابلیت پیاده شدن را ندارد. یعنی باید معلوم شود با چه ابزاری، هماهنگ سازی در رفتار یک مجموعه‌ای را ایجاد می‌کنید، بد چگونه آن مجموعه، مجموعه مقتدری است؟ چگونه دارای - عزت، قدرت، رحمت - در جامعه است. اگر نتوانید قواعد ارتباطش را بدست آورید، به صرف گزارشگری مورد، نمی‌توانید الگو را به ارتباط اجتماعی ترجمه کنید.

پس آنچه را لازم داریم این است که بتوانیم انتظام (طلب نظم) را چگونه «طلب» از استعلاء، می‌تواند به ایثار منتقل شود؟

۳/۲- تفاوت ایثار و استئثار (طلب ایثار از غیر) دو مبنای تعریف قدرت در دو دستگاه مادی و الهی

اگر استکبار، دقیقاً تحلیل شود، استثنای است. یعنی طلب ایثار غیر، برای خود است. که وقوع آن ممکن نیست مگر با تحقیر غیر، و تحمیل بر او. ماهیتاً با ماهیت ایثار (گذشت برای غیر) فرق دارد.

۳/۳- ضرورت دستیابی به کمیت نسبت، جهت دستیابی به معادله.

اینکه کلمه معادله را به کار می‌بریم، این به معنای استفاده از یک انس ذهنی است و استفاده شعری از این کلمه است؟ یا اینکه نه! باید کمیت پیدا کند و کمیت آن هم، کمیت نسبت باشد. نسبتش هم باید در یک نظام قرار بگیرد و ابزار کنترل بشود. "اگر و آنگاه" داشته باشد و بتواند پیشگویی و هدایت و کنترل را به دست بگیرد؟ کدامش هست؟ قطعاً اگر فرض دومی نباشد، معنای معادله لازم دارد یک استفاده هنری بیشتر نیست و برای کار سازماندهی اصلاً به درد نمی‌خورد. اگر «معادله لازم داریم» مفهومی این باشد که می‌توانیم واحد تعریف بکنیم، تعادل تعریف کنیم، ضریب فنی تعریف کنیم، آنگاه معنای معادله می‌تواند داشته باشد.

۳/۴- ضرورت دستیابی به نظام کیفی از طرف مکتب، در رابطه با موضوعات.

نیروی انتظامی

خوب حالا ما یک حدیث، یا ۱۰ حدیث را که دیدیم برای تبیین این مطلب کافی است؟ یا اینکه یک کاری است از حوصله این مجلس خارج است و اصول استنباط و احکام حکومتی می‌خواهد. موضوع کار هم مربوط به حوزه است.

ولی به هر حال، ما یک نظام کیفی و یک نظام اولویت اوصاف و موضوعات از طرف مکتب لازم داریم، که با ابزار خاصی و با روش خاصی بتوانیم آن را کمی کنیم، تا امکان دستیابی به معادله را پیدا کنیم. در آن صورت، پیدا کردن معادله فرهنگی که بر معادله انتظام (طلب نظم) در دستگاه الهی حاکم است برای ایجاد سازمانش و نحوه ارتباط با مردم، با فرهنگی که در دستگاه مادی وجود دارد، قطعاً تفاوت دارد. هم در نظمش و هم در طلب نظمش.

۴- بررسی تعریف انتظام به امور سیاسی- فرهنگی- اقتصادی، در مسائل خرد و کلان توسعه (با ذکر مثال).

اگر ما در فرهنگ الهی، طلب نظم کردیم، باید ببینیم محورهای طلب نظم چیست؟ در آنجا نظم را گفته بودیم توازن سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، در اینجا هم باید انتظام نسبت به امور سیاسی، فرهنگی، اقتصادی باشد. ابتدا مثالی در مسائل خرد می‌زنم، بعد می‌برم در کلان و بعد در توسعه.

۴/۱- ضرورت کنترل، نسبت به مسائل بیرونی سازمان (شرارتهای سیاسی - فرهنگی - اقتصادی).

در مسائل خرد، تخلفهای سیاسی باید داشته باشیم. یعنی کارهای غیر شریف در امور سیاسی. کارها و رفتارهای غیر شریف یعنی شرارتهای سیاسی باید داشته باشیم. شرارتهای فرهنگی، باید داشته باشیم. شرارتهای اقتصادی باید داشته باشیم! ما فعلاً در امور خرد صحبت می‌کنیم. رفتار غیر منضبط نسبت به امنیت افراد. آبروی سیاسی فردی را بردن، گرفته، تا علیه نظام کارکردن، که در یک افقش می‌شود کلان و در یک افق بالاترش توسعه می‌شود. فرض کنید از موارد انضباط و مقنن بودن رابطه زن و مرد، به عنوان از مصادیق فرهنگ ارتباط زن و مرد. شرارت داریم، تخلف داریم. در امور اقتصادی هم فرضاً کسانی اقدام به خرید و فروش مواد مخدر یا مشروبات الکلی می‌کنند. طبیعتاً تخلفهای دیگر سیاسی، فرهنگی و اقتصادی را می‌شود در امور خرد مثال زد. خوب نیروی انتظامی طلب نظم و انضباط کند، تا مردم دست به این کارها نزنند.

یک سطح بالاتر این است که، نیروی انتظامی باید نسبت به تخلفات کلان حساسیت داشته باشد یا نه؟ یعنی کارهایی که علیه امنیت کشور انجام می‌گیرد، دیگر نا امنی فرد نیست، آیا نیروی انتظامی، درباره وضعیت هنر و وضعیت اندیشه کشور حساس باشد؟ یا این امور دیگر کار او نیست؟ ارتباطات عینی می‌شود، گروه و جلسه درست می‌کند، چاپخانه و دستگاه فیلم سازی درست می‌کند. آیا همین که از ارشاد اجازه گرفتند، کافی است؟ آیا نیروی انتظامی به صرف اینکه اینها مجوز دارند، دیگر در هنر و اندیشه مسئولیتی ندارد؟ و اگر کسی مجوز نداشت با او برخورد می‌کند؟ چون ممیزی این امور، جای دیگری انجام گرفته؟ یا این که نیروی انتظامی باید حتماً به عنوان خطر برای محور تنظیم جامعه، اخطار بکند. اگر در شورای امنیت هست، مجاری قانون گذاری، آسیب را بشناسد. مثل وقتی که می‌گوید اگر ارتباط دارد به فلان گروه یا حزب

یا دسته‌ای که شکل گرفته‌اند، خطر امنیتی دارند، خطر فرهنگی را هم در مرتبه دوم به عنوان خطر امنیتی بتواند بشناسد. و از این گذشته، همین که ابزارهای تجمع و تمرکز ثروت ایجاد می‌شود، به عنوان خطر بشناسیم.

به عبارت دیگر، آیا نیروی انتظامی می‌تواند بگوید: من با مدل سازمان برنامه چه ربطی دارم؟ او نظام حاکم بر عرضه و تقاضای اقتصادی را درست می‌کند، چه ارتباطی به کار من دارد؟ یا اینکه حتماً باید بتواند بگوید: ربطی دارد. بگوید: من سهم تأثیر او را در موضع کلان، می‌بینم. و کلان یعنی نسبت بین امور. پس نسبت بین انتظام و برنامه ریزی را شما باید ببینید، تا حضور در کلان باشید. نسبت بین کار خودتان با کار ارشاد را باید ببینید، نسبت بین کار خودتان و کلیه عواملی را که ولو تصمیم‌گیر شما نباشید، موظف هم نیستید. ولی می‌خواهید طلب نظم کنید، می‌خواهید با محصولش برخورد کنید. محصول و معلول نظام سرمایه داری، پیدایش حرص و حسدی است که در آن، تخلفات حقوقی مشاهده می‌شود. آنجا شما باید حضور داشته باشید و نسبت کار خودتان با کار دیگری را بگویید. در توسعه هم، در تعیین استراتژی توسعه اجتماعی، باید حضور داشته باشید. اگر حضور نداشته باشید چه می‌شود؟ نسبت بین کار آنها و کار شما، به دلیل غایب بودن شما، قطع نمی‌شود. محصولات خردش هم پیدا می‌شود، شما درگیر آن هم هستید. این وضعیت شما نسبت به عوامل بیرون از سازمان است.

۴/۲- ضرورت کنترل، نسبت به مسائل درونی سازمان.

اما وضعیت شما نسبت به عوامل درونی و ارتباط شما با جامعه تان. یعنی انضباط سازماندهی و درونی خودتان چه طور باید باشد؟ در آنها هم، هزینه کردن سرمایه را برای پذیرش فرمان، برای تشان مادی، یا هزینه کردن برای پیدایش تشان الهی. حتماً نوع سازماندهی فرق می‌کند.

فرهنگ ایجاد روابط، در تشان مادی و تنظیم تشان مادی، ایجاب می‌کند که لااقل برای منصب نه برای صاحب منصب، متناسب و هماهنگ با فرماندهی و فرمان‌پذیری آن هزینه شود. این مسئله تا یک سطحی از

آن، تا زمانی که شما ابزار نداشته باشید، توجیه‌پذیر است. ولی نداشتن مدل، تا مدتی می‌تواند توجیه‌پذیر باشد، نه همیشه.

ببینید ما و شما تحت یک پرچم هستیم، لذا نباید به همدیگر تعارف کنیم. تا یک زمانی پذیرفته می‌شود که شما از ابزار پذیرش ادارهٔ مادی استفاده کنید، ولی برای همیشه پذیرفته نیست. اگر ۵ سال دیگر، ۱۰ سال دیگر، شما گفتید: دکور این اتاق باید عوض شود، باید ببینم این کارآمدی دارد؟ و علاوه بر آن، خیلی از چیزهایی که الان اینجا هست، می‌شود نباشد. مثلاً می‌گوئید: میکروفن، جزء ضروریات است. برای اینکه ضبط بشود، کنترل داشته باشد و البته این مطلب منحصر به اینجا نیست، من در دانشگاه ارتش که می‌رفتم، آنجا یک مقدار از اینجا پر زرق و برق تر بود. آنجا هم همین طور. این ابزار چه نوع مدیریتی است؟ به عنوان مثال اگر همسر آبدارچی اینجا مریض باشد و در ضوابط هم اجازه پرداخت وام ندهند، در همان وقت هم لازم شده باشد یک میز بخرند و بگذارند برای این میکروفن که میز ندارد، یا میزی که یک وقتی می‌خواهند روی آن گل بگذارند. در این صورت آیا به نظرتان می‌آید که این کار برای آبدارچی، وابستگی معنوی به شما می‌آورد یا احساس تحقیر می‌آورد؟

روابط سازمانی، تخصیصی را که برای اداره کردن می‌دهد، همین گونه است. که الآن هست. یعنی در واقع روی قاعده عمل شده و خلاف قاعده با ریخت و پاش عمل نشده. ولی این معادله با معادلهٔ مدیریت الهی و نظم و انتظام او، تفاوت دارد. این تا یک زمانی پذیرفته می‌شود، اما از یک زمانی که گذشت، دیگر پذیرفته شدنی نیست. یا باید محور توسعه را تغییر بدهد و به طرف توسعهٔ مادی برود. یا اگر بخواهد وفادار وفادار باشد به آرمان‌های الهی‌اش باید این طرف را تغییر بدهد.

آنچه را که انشا... تعالی در بحث، در خدمتتان هستیم، دستیابی به مدلی است که بتواند به صورت مقایسه‌ای، هم در سطح کار تحقیقات کتابخانه‌ای و هم در تحقیق نظری و هم در کار آزمون و تحقیقات عینی، هم تعریف ضرورت و موضوع و هدف نیروی انتظامی را تحویل دهد و هم اینکه بتواند استراتژی و

سازمان و برنامه‌اش را مشخص بکند. هم رابطه اش را در درون خودش و هم در جامعه و هم در ارتباطش با جامعه و همچنین با سایر بخش های نظام بیان بکند.

چند دقیقه‌ای اگر سئوالی داشتید، در خدمت شما هستیم. البته اگر برنامه جلسات به گونه‌ای تنظیم شود که ما بتوانیم از میزان بحثی را که برادران روی مطالب انجام می‌دهند، مطلع باشیم و همچنین تنظیم خلاصه‌ها و روند بحثی را که با برادران داشتیم به علاوه برنامه نسبت به آینده اطلاع پیدا کنیم خوب است که کنترل دستان باشد. برادران هم نظام سئوالاتی را بدهند که ما بدانیم چقدر جلسه فعال هست. غیر از محصولی را که آقای حسینیان در گردش عملیاتشان گفتند و تحویل می‌دهند، خود اعضای جلسه چقدر همراه هستند، برای ما مهم است.

۵- پرسش و پاسخ

(س):البته ما در ارتباط با جلسه، قصدمان این است که اعضای ثابتی را در جلسه داشته باشیم. لکن به دلیل موضوعات مختلفی که در پیش است، جلسه هنوز شکل نهایی خودش را نگرفته. حالا اگر آقایان سئوالی دارند، آقای عباسی، شما که از اول جلسه تشریف داشتید بفرمایید.

آقای عباسی:ما در چند جلسه گذشته استفاده کردیم، چون مطالب خیلی شفاف بود و قبلاً هم که خدمت بعضی از علماء حوزه رسیده بودیم، این فرآیند و این افق را بیشتر بین مدیریت فقهی با مدیریت علمی مطرح می‌کردند، این مطالبی که شما فرمودید، تقریباً شفاف می‌کند و با دسته بندی جدیدی ارائه شد که بسیار استفاده کردیم.

(ج):در عین حال من یک پیشنهادی دارم و آن اینکه مدلی را که خدمتتان عرض می‌کنیم غیر از ارزیابی خود مدل و دقت کردن درباره آن و کار کردن و احیاناً کار کتابخانه‌ای و تحلیل نظری با آن روشی را که عرض می‌کنم سپس آزمون عینی در جاهای مختلف، بعد یک فرم برای جای عمل کردن مدل در خود سازمان هست که لزوماً لازم نیست به عنوان روش تغییر در نیروی انتظامی به آن فرمی که ما عرض می

کنیم، این فرم فرم کار خود ما هست. ممکن است شما در سازمانتان، عین همین مطالب را به هر نحوی که می‌خواهید از آن بهره ببرید و در دستگاه دکترین نیروی انتظامی عرضه کنند.

به عبارت دیگر تفاوت بین محتوایی را که ما عرض می‌کنیم که در این محتوا اصل محورش توسعه کارآمدی نیرو است. یعنی نیرو را دارای یک نارسایی‌هایی مشاهده می‌کنیم که باید رساتر بشود. بنابراین توسعه نیرو، موضوع بحث ما است؛ البته با یک روش تحقیق خاص شما می‌توانید پس از این که مطلب برایتان محرز شد، در سطوح مختلفش در قالب دکترین نیروی انتظامی جا بدهید. نوشتن دکترین به سادگی انجام نگرفته، زمان زیادی روی آن کار شده. و ما هرگز درست نمی‌دانیم کاری را که قبلاً انجام گرفته بخواهیم آن را نقد کنیم. ما برای کمک به کارهایی که وجود دارد، یعنی خود آن مطلب را به عنوان پذیرش وضعیت موجود همیشه می‌دانیم. به عبارت دیگر از نظر محتوا در تکمیل عناوینی که در آنجا هست، کمک می‌کنیم. و فرمش هم همان فرم است.

احیاناً در خود محتوا هم، حتماً باید چالش باشد، حتماً باید بحث و دقت باشد. اگر آن دستگاه یک مدل برای آزمون عینی دارد، آن مدل باید کار خودش را انجام دهد و این مدل هم، باید کار خودش را انجام دهد. بین کارآمدی‌های دو دستگاه مقایسه شود. یعنی من کانالیزه شدن در صرف روش تحقیقی را که خودمان می‌گوییم، تأیید نمی‌کنم. زیرا در عینیت، این روش از یک محورهایی می‌گذرد تا به عینیت می‌رسد. در کنارش هم یک روش دیگری هست که آن کار نیز می‌آید و دست مدیر را برای مسلط شدن بر هر دو دستگاه باز می‌گذارد.

۵/۱- ضرورت پرهیز از التقاط در اداره امور (استفاده از علوم مادی).

س) نگرانی ما این است که؛ این محتوای بنیادی و اساسی را که در علوم حوزوی داریم، چه طور پیاده کنیم، یعنی چگونه برای آن مدل ارائه کنیم و چه طور آن را پیاده کنیم؟ این دغدغه و نگرانی ما است. از این جهت هم مدیریت علمی به تعبیر آقای صالحی، علوم نجسی است که از ذهن‌ها سنجسی تراوش کرده. اگر چه ما آنها را منزّه کرده و استفاده می‌کنیم.

اما در هر صورت به موازات کاری که انجام می شود تدبیر تیمسار فرماندهی بر این بود که زحمت تنزیه این قضیه و همچنین انطباق آن با علوم دینی ما و با آن موردی که فرمودید: یعنی التقاطی صورت نگیرد، به عهده حضرت عالی باشد. از طرف دیگر توسط یکی از دوستان به نام دکتر رضانی - که ایشان کار سیستمی کرده اند - با همراهی آقای صالحی - که در روش فرآیند مدیریت علمی زحمت می کشند - در آن سمت، ما با آن دوستان هم، کاری را که می کنیم،

موازین غربی و علوم روز مادی را در علم مدیریت با آن تطبیق کنترل کنیم و برویم به جلو. و همچنین یک استاندارد و ملاک و موازین این طرفی داشته باشیم که این برای ما بنیادی است. خوب آن خیلی راحت قابل کمی کردن است، یعنی فرمول داده و الگو داره که به راحتی پیاده اش کنیم. خیلی راحت هم مثالی که شما درباره آقای کرباسچی زدید، ممکن است فکر کنیم ما خیلی هم خوب کار می کنیم، خیلی خوب عمل می کنیم اما مهم این است که ببینیم در چه جامعه ای قرار دادیم و با چه اهدافی جلو می رویم و محمل ها کدام است؟ باید آن را بشناسیم. لذا این طرف که یک مقدرای بود برای ما به تعبیر من، انتزاعی تر است، یعنی ما واقعاً مسائل عرفانی، فقهی، کلامی و اصولی یا اینکه قرآن، احادیث و روایات را چگونه در قالب مدل و الگو آورده و پیاده کنیم؟ این نگرانی ما است. چون آن طرف شفاف تر است. با ذهن های مادی شده و درس هایی که ما خوانده ایم، متأسفانه منطبق تر است. حالا این طرفی ها با فطرت ما بیشتر هماهنگ و منطبق است.

حاج آقا حسینی: ما حتماً آن چیزی را که به نام حسد یا حرص می گوئیم، در مقابل هم ایثار را می گوئیم، حتماً هم برای آن واحد اندازه گیری می دهیم و هم آن را کمی می کنیم.

س: همان مدلی که فرمودید با همان قواعد و معادله؟

ج: ما آن چیزی را که عرض می کنیم تا آخرش، یعنی تا شاخصه عینی آن می آییم. و هیچ جایش را رها نمی کنیم. آن کسی که از نظر سیستمی، درس دیگری را خوانده به ما اشکال کند، یعنی این طور نیست که ما بگوئیم ما کار خودمان را تا این قسمت انجام می دهیم، حالا شما قسمت ارگانیزه کردن یا سیستمی کردن

آن را انجام بدهید. ما تا آخر خط، سیستم کردن آن را درست می‌کنیم و در هیچ جایش نیست که بگوئیم: لطفاً شما یک کمکی به دین بکنید.

س: اتفاقاً بحث همین است که ما با همان روش جلو برویم.

ج: آن روش را ما تا عینیت، تا معین شدن واحد کمی، برای مقدمات مقولات انسانی، که در اصل گزینش بگوئید: خوب وبد با شاخصه کمی چطوری.... هم برای مقدمات ابزاری تان وهم برای مقدمات مادی تان وامکانات تان در خدمتتان هستیم.

یک کار دیگری هم باید انجام شود، جناب آقای رضانی با سیستم روز که بدهند، می‌آییم اینها را مقایسه می‌کنیم؛ می‌گوئیم چون فرهنگ او این است، باید این جا این را گفته باشد. ما چون فرهنگ ما این گونه بود، مجبور هستیم این را بگوئیم. این عددی که در اولویت برای ما آمده، برای ایشان باید این طوری بیاید. همچنین کارآمدی این در جامعه چه طور است و کارآمدی آن در جامعه است.

س: البته ترکیب جلسه را من خدمت شما عرض می‌کنم، شاید وضعیت شفاف تر شود. زحمت کار سیستمی را جناب آقای صالحی می‌کشد. سیستم انتظامی را. یعنی نظام مدیریتی، تحت عنوان استراتژی فرماندهی یک پارچه انتظامی به عهده ایشان است. پس متولی کار سیستمی، ایشان هستند. بخش فلسفی و جامعه شناختی آن، که دکترینها و استراتژیها را به یک شکلی باید از منظر چیستی، چرایی و چگونگی اش احزاء شود. من متولی آن هستم. شاکله کار در سیستم انتظامی، از نظر وضعیت اجتماع - چون سیستم انتظامی با جامعه سر و کار دارد - به عهده سردار بتولی است. نفس عملیاتی اش به عهده سردار جزنی است. سه تا از دوستان اینجا غایب هستند. که پیگیری کردیم، ولی توفیق نبود که خدمت برسند. یک از آنها دکتر مکی هستند، که ایشان نگاه فرآیند مادی و ساپورت مالی و اقتصادی را به عهده دارند. یعنی مجموعه افراد یک سیستمی را تشکیل می‌دهد که آن سیستم از بیانات شما، هر کدام بقدر بضاعت مطالب را جمع بندی می‌کنیم و در چارچوب خودمان کار می‌کنیم. یکی دیگر از دوستان، دکتر اسماعیلی هستند که ایشان، هم در فقه و هم در حقوق، دستی دارند و از نزدیک با این مسائل درگیر هستند. ایشان بعضی از بخشهای فقه

انتظامی و بخشی را از موازین حقوقی حقوق روز را به عهده دارند. یعنی اگر شما خواسته باشید بدانید که کدام یک از ما با سازمانهای بیرونی درگیر هستیم، مشخصاً ایشان با سیستم قضایی و قانون گذاری درگیر هستند، ریشی که از سه قوه اعزامشده بودند، رأسش ایشان بودند. حتی به عنوان رئیس هیئت ایرانی، ماه گذشته ایشان به خاطر بحث حقوق بشر در ژنو بودند. لذا ورودی‌هایی که مد نظر شما بود، یعنی آن سازمان‌هایی که از بیرون با نیروی انتظامی تعامل دارند و بینیم با آنها در سطح کلان و سطح توسعه چگونه عمل کنیم، ارتباط ارگانیک، روشمند و سیستمی با آن سازمان‌های حقوقی قضایی و بعضاً شاید فقهی را، یعنی از شورای نگهبان تا خبرگان و تا سیستم قضایی و سیستم قانونگذاری را ایشان عهده دار هستند. مشخصاً ارتباط و تعامل جنبی با سازمان‌های نظامی‌اش را ما دنبال می‌کنیم. یعنی ورودی و خروجی‌هایش را. دکتر مکی سیستم‌های اقتصادی و مکانیزم بازار را اینکه فرآیند اقتصادی جامعه و نیروی انتظامی متقابلاً چه تأثیری روی یکدیگر می‌گذارند. ارتباط با همه اجتماع را به صورت حرفه‌ای سردار بتولی متولی‌اش هستند. در پلن کلی جامعه، ما یک سیستم کلان داریم، ابر سیستم، ابر سیستم را ایشان دنبال می‌کنند. سپس در درون آن ابر سیستم، یک ماکرو سیستم یا یک سیستم بزرگی به نام سیستم انتظامی ناجا را می‌بینند با یک نگاه سیستمی، یعنی ناجا را تنها نمی‌بینند. در بستر این کار یک سطح پایین‌تر که به آن سطح میانی یا همان اینتر میدیا تلور، سردار جزنی متولی عملیات انتظامی هستند. این جا خروجی همه این حرف‌ها ایشان عهده‌دار عملیات انتظامی هستند که می‌خواهند با مردم تعامل کنند، جامعه، از مجرم گرفته تا افراد عادی و سالم. یکی از دوستان که فرصت نشد من معرفی کنم سردار آیت هستند، که ایشان مسئول مرکز مطالعات و پژوهش‌های ناجا هستند و تحصیلاتش هم کارشناسی ارشد در مسائل اجتماعی، روانشناختی و سیاسی است. تجربه‌های زیادی هم در سال‌های ممتدی، ایشان متولی مبارزه با مفاسد اجتماعی از زمان کمیته به این طرف بودند و مدتی هم فرمانده تهران بودند. ایشان هم اکنون رئیس مرکز مطالعات هستند و جمع بین این دیدگاه‌ها را برای فرهنگسازی و نهادینه کردن آن از نظر علمی، متولی هستند. در نتیجه همان طوری که

سردار جزنی فرمودند، وقتی که مجموعهٔ دوستان حاضر باشند و شاکلهٔ تیم کامل شود، آنگاه هر کدام از دوستان در یک فاز مسئولیت دارند و بخشی از مسائل را مدیریت خواهند کرد.

بعد به دو موازات. یکی، موازات بخش مدیریت فقهی را تا کاربردی ساختن آن در خدمت شما هستیم. دکتر رضانی هم با الگوهای غربی‌اش. آقای صالحی متولی طرح سیستم‌ها هستند. اما ایشان چون سیستمی تدریس می‌کند و مدتی در ناسا و دانشگاه برکلی و در MIT تحصیل می‌کرده، فقط می‌خواهیم ببینیم که ما آیا مناسب جلو می‌رویم یا نه؟ یعنی هم آنجایی که لازم است از آنها بگیریم، بیاییم. هم اینکه واقعاً حرکتمان نیز کاملاً آن طرفی نباشد و به قول ایشان فقط بر مبنای علوم نجس نباشد. کاملاً منطبق بر فقه خودمان رفتار کرده باشیم. این فرآیندی بود که شاید لازم بوده ما در جلسهٔ اول این چارچوب را، یعنی تدبیر تیمسار برای این چنین افراد تیم را خدمتتان عرض می‌کردیم، که مسئله شفاف‌تر بشود.

۵/۲- عدم نیازمندی اسلام به دانشگاه‌های علمی شرق و غرب، جهت اداره.

ج: یک کاری برای گذران روز می‌خواهیم، که ترکیب، ترکیب درجه یک، و خوبی است. یک کار برای اینکه از گذران خارج بشویم. آنچه را که من انتظار دارم این است که برادران اولاً خوب مسلط بشوند به آنچه را که من عرض می‌کنم.

ادعای من اولاً این است که اسلام بدون نیاز به دستگاه‌های دیگر، نهایتاً قدرت اداره را در کلیهٔ سطوح را دارد. اگر این قدرت را نداشته باشد، یعنی اگر به این مطلب، چه در نظر و تئوریک و چه در عمل نقضی وارد شود، در آن صورت باید بپذیریم که توسعه، یا باید التقاطی انجام بگیرد و یا الحادی انجام بگیرد. البته این را هم باید بدانید که توسعه، جز بر یک مبنا نمی‌تواند استمرار تام داشته باشد. پس برای گذران، حتماً تدبیری را که انجام دادید، من جزء بهترین تدبیر می‌دانم.

پس از مسلط شدن به آن چیزی را که عرض می‌کنم، باید به صورت جدی برخورد بشود. یعنی اینکه فقه برای بنده است و سیستم برای دیگری است، اصلاً قبول نکنید. بگویید: ما سیستمی که دست یابیم که در

نفس روشش آن و در نفس اجرایش، بتواند انتساب «بما نزل الله» را بدهد. یعنی علوم حسی انتظامی را بر مبنای شرع پی‌ریزی بکند، نه اینکه مونتاژ بکند. نه در چارچوبه.

۵/۳- ضرورت ارائه مدل تنظیم امور «بر اساس» احکام، نه در «چارچوبه»

این کلمه را شاید شما خیلی نپسندید، ولی من به آن معتقد هستم. لذا شما روی آن تأمل بفرمایید. به عنوان مثال عرض می‌کنم به همان اندازه‌ای که منطقه آزاد تجاری، می‌تواند فرهنگ سرمایه‌داری را وارد کند، منطقه الفراق یا منطقه آزاد فرهنگی هم، می‌تواند فرهنگ غیر اسلامی را حاکم کند. لذا هرگز قصد ندارم عمل تنظیم را «در چارچوبه» تقدیم کنم. بلکه عمل تنظیم را «بر اساس» می‌خواهم تقدیم کنم. می‌پرسید «بر اساس» با «در چارچوبه» چه تفاوتی دارند؟ «چارچوبه» معنایش این است که خطوط ممنوعه را از طرف شرع یا از طرف فقه یا از طرف حقوق من بیایم بگوییم، در این میدانی که حد و مرزش معین شده، کارشناس تجربی بر پایه دستاوردهای تجربی، انجام فعالیت کند. در حالی که «بر اساس» معنایش این است که خود آن ابزاری که «در چارچوبه» تنظیم می‌شود را بتوانیم به وحی نسبت بدهیم.

تا وقتی که شما معادله کمیتان را در نفس کمیت، مثل نصاب زکات، نتوانید به شرع نسبت بدهید، دستگاه سازماندهی شما نمی‌تواند بستر پرورش اخلاق اسلامی بشود. یعنی سازمان وقتی می‌تواند بستر پرورش اخلاق حمیده بشود که معادله آن معادله حمیده باشد. و الا معجزه که نمی‌توانید بکنید. البته برای گذران، لازم است که از آنها استفاده شود.

خوب پی‌ریزی علوم جدید (کاربردی - حسی) نه تنها در امور انتظامی بلکه در تمام قسمت‌ها از جمله اینجا طبیعتاً مرکز پژوهش شما رساله‌های دانشجویی که در اختیارش هست و با کارهایی که انجام می‌گیرد، یک مدل را باید تجربه کند، اگر جواب داد، بعد نسبت حجیت این مدل به شرع و بعد کارآمدی آن، این را ما دنبال احکام خرد حقوقی بنابراین نیستیم. دنبال احکامی هستیم که بتواند مبنای روش قرار بگیرد. اگر هم قضیه مالک را در جایی مثال می‌زنم، هرگز قبول نمی‌کنم که بگویید: خود مثال را عمل بکن. این به عنوان یک دستور العمل نیست. اگر شما بتوانید این را خصلت سازماندهی و اداره استفاده بکنید، نه اینکه یک عملی

را که یک فرد مدیر مثلاً به آن متخلف باشد. بگویید: باید ارتباط آن با جامعه به این طریق باشد، آن یک حرف دیگری است.

امیدواریم که برادران در مرحله اول به حرف‌هایی که ما عرض می‌کنیم تسلط پیدا کنند. در مرحله دوم به شکل مقایسه‌ای (هم به صورت نظری و هم بصورت تجربی) اشکال کنند. که این روش همان روش تطبیقی است. شماسیدی خوب، طلبه هستی خوب، محترمی خوب، اما کارآمدی مدل مال کفار است. بسیار خوب، نجس است، طاهر است، این حرف‌ها به درد نمی‌خورد. من راندمان کار را در پرورش اجتماعی این طوری می‌گویم. تو که می‌گویی: طور دیگر است، آن را به من تحویل بدهم، شاخصه آن را بده، هم گذشته و آینده را کنترل کن، گذشته یعنی روند اطلاعات قبلی را در داخل نرم‌افزار بریز و بگو منحنی چگونه کشیده می‌شود. و آیا با جامعه تطابق داشته یا نه. آینده را هم بگو که چگونه پیش بینی می‌کنی و چگونه برنامه انتقال را تنظیم می‌کنی و چگونه می‌توانی انتقال را کنترل کنی؟

به عبارت دیگر یک ذره در اینجا انعطاف و لطف آقایان نسبت به شخص بنده گرفته تا ارزش‌های انقلاب - که بر سر و چشم همه ماست - نباید وسیله برای سوءاستفاده سیاسی بشود. سوء استفاده سیاسی یعنی اینکه از آرمانهای انقلاب، اگر کسی به گونه‌ای استفاده کند که اغماض از کارآمدی پیش آید، در آن صورت شکست برای انقلاب قطعی می‌شود. یعنی من به دلیل احترام و اعتماد به جملات وجود مبارک علی ابن ابی طالب (ع) تا ائمه معصومین (صلوات الله علیهم اجمعین) و به دلیل احترام و اعتماد به فرمایشات امام (رحمه الله) و به دلیل اعتماد و اهتمام به فرمایشات مقام معظم رهبری و آرمان‌های انقلاب، خون شهداء و همه این مجموعه، اینها علت بشود که حین بررسی و تطبیق بحث کارآمدی، من بیایم یک مقدار تخفیف بدهم و یک چیز نا کارآمدی را بگویم: حالا عیبی ندارد! یا اینکه بگویم: در جامعه، غیر از این نمی‌شود گفت، یا بگویم: این مدلی را که فلانی آورده، به هر حال توجیه انقلابی آن یا سازش آن با وضعیت روانی جامعه خیلی بهتر است، پس بنابراین نسبت به کارآمدی حسی آن مقداری سازش کنم. خیر! این ضربه به انقلاب است. بله، اگر بنده توانستم کارآمدی برتر را تحویل دهم، برتری سیستم تطبیق شده است، برتری روشی را که کار کردم، تطبیق

شده است. یعنی باید در پایان طوری باشد که اگر دشمن انقلاب اسلامی بخواهد قضاوت عالمانه بکند و بگوید: این ها خطرناک هستند، زیرا راندمان کار آنها مرتباً افزایش پیدا می کند و نرخ رشدش بیشتر از نرخ رشد ما است. نگوید: بگذارید اینها سرگرم بشوند، خیلی زود زمین می خورند.

بسمه تعالی

تنظیم نظام تعاریف نیروی انسانی

جلسه ۷

عنوان جلسه: مباحث نظم تعاریف نیروی انتظامی

(طرح توسعه کارآمدی نیروی انتظامی)

جلسه ۴: تاریخ ۷۸/۳/۱۶

در جلسه قبل مسئله نظم تعریف شد کار نیروی انتظامی طلب نظم است.

۱- بررسی معنای انتظام (طلب نظم)

حالا بحث در این است که آیا موضوع و تعریف این نظام در دستگاههای مادی و الهی فرق دارد یا نه؟ یک مسئله درباره خود سازمانی است که طلب نظم می‌کند. همچنین روابط تشکیل دهنده آن که بعداً مفصل‌تر خواهیم گفت، اما مسئله فعلی ما طلب نظم نسبت به غیراست. باید ببینیم آیا نفس طلب نظم، یعنی منظم ساختن (به گونه ای که قبلاً تعریف شد) در دستگاه مادی و دستگاه الهی، تفاوت دارد؟

۱/۱- بررسی مبنای مدیریت در ارتباط با انتظام

در صورتی که بخواهیم این مفهوم را مورد دقت قرار بدهیم باید پایه مدیریت را تعریف کنیم، البته بعدها قید خصوصیت را هم اضافه خواهیم کرد. یعنی در حقیقت مبنای اداره را باید ذکر کنیم بحث مبنای اداره را (به دو گونه) به صورت اجمالی (ان شاء الله تعالی) در یک جلسه تمام خواهیم کرد.

۱/۱/۱- بررسی مبنای مدیریت مادی (خواص ماده اصل در پیدایش انگیزه)

اول اینکه خواص ماده را در پیدایش انگیزه اصل بدانیم. یعنی اگر انسان را انسانی اکونومیک، انسانی اقتصادی، انسانی عاقل فرض کنیم که انگیزه اش نیز مادی است در اینصورت مدیریت به دست دناشتن ابزار رفع نیاز مادی خواهد بود.

آیا متغیر اصلی این ارگانیزه کردن ، این هماهنگ سازی رفتار و قبل از رفتار ، هماهنگ سازی افکار و قبل از افکار ، هماهنگ سازی اراده ها و اختیارها ، رفع نیازهای مادی است؟ یعنی آیا ارتباط انسان با جهان ماده محیط کنترل اراده انسان را فراهم می‌کند؟ آیا مفهوم سیانت سیاسی در پایان به بهره وری مادی ختم می‌شود؟ اگر اینطور باشد انتظام (طلب نظم در جامعه و در نظامی که باید دارای یک نظم باشد تا بتواند این طلب نظم را از غیر بکند) باید به اصل بودن نیاز و ارضاء نیاز مادی بازگشت کند.

حالا اینکه چه بخشی از آن مربوط به عوامل بیرونی نیروی انتظامی هست ، طبیعتاً ما به آن نمی‌خواهیم پردازیم و موضوع بحثمان نیست. ولی طبیعی است که در درون دستگاه نیروی انتظامی مورد دقت قرار می‌گیرد. زیرا رابطه انسانها با هم یک طبقه بندی پیدا می‌کند.

۱/۱/۲- بررسی مبنای مدیریت الهی (تولی اصل در پیدایش انگیزه)

بنابر بحثی که بعدها خدمتتان عرض خواهیم کرد آن را به ولایت و تولی اختیارات در دستگاه غیر مادی تعریف می‌کنیم ، در آن دستگاه هم بهجت و قرب است ، ابتهاج ولذت هست اما نوع آن لذت فرق دارد. چون تعریفی را که از جهان از تکامل و تاریخ از جامعه و انسان می‌کنیم طبیعتاً با تعریف مادی فرق دارد.

به عنوان مثال اگر نیاز جنسی را ملاحظه کنید. آیا این نیاز مطلقاً مادی است؟ آیا می‌توان آنرا مقنن کرد و از ابتدا غیر مادی تعریف کرد؟ بله ، اگر نیاز را مقنن کردید و گفتید : (و استغفرک من کل لذه بغیر ذکرک و من کل راحه بغیر انسک و من کل سرور بغیر قربک) بدین معنی است که یک دسته از لذات و یک دسته از حالات هستند که محور بودن خدای متعال در آنها اصل می‌باشد. یاد خدا ، انس با خدا ، قرب به خدا ، و اینها را مظهر رحمت او می‌دانیم. تا اینجا مطلب ساده است و البته آقایان هم در کتب اخلاقی و نظیرش اینها را دیدند، اما آیا پایه مدیریت را می‌توانیم روی اینها بگذاریم؟ شما جای دیگر می‌گوید که فرزند زنا حب علی ابن ابیطالب را پیدا نمی‌کند. یا مثلاً می‌گوئید اگر ارتباط جنسی با چنین شرایطی مقنن باشد ، مولود برای صالح تر شدن آمادگی بیشتری پیدا می‌کند یعنی بستر صالح سازی و کانون برخورد عواطف آدمها چگونه

مقنن می‌شود؟ متناسب با یک رشد و پرورشی در اصل شمردن ارتباط بین اختیارات در جامعه و نهایتاً ارتباط بین شاء و اراده آدم و مشیت الهی.

اگر چنین چیزی پایگاه مدیریت قرار گیرد بدین معنا است که رابطه بین اختیارات (نظام ولایت) اصل در اداره است. حالا اینکه چگونه این را مقنن کنیم و این که چگونه به سازمان برسانیم و تعریفمان از سازمان چیست؟ و چگونه آن را ارگانیزه کنیم؟ حرف دیگری است که باید در جای خودش صحبت کنیم.

صحبت اینجا درباره انتظام است ، پایه طلب نظم چیست؟ آیا پایه طلب نظم ، مقنن ساختن نیاز مادی و ارتباط با عالم ماده است؟ یا اینکه این مسئله به صورت تبعی است و محور اصلی نیست یعنی نهایتاً تکنولوژی تابع روابط اجتماعی است و روابط اجتماعی تابع بالا رفتی شدت روحی است ، سرعت حساسیت ، دقت ذهنی و انضباط عملی حول محور ولایت وتولی الهی را نتیجه می‌دهد. اگر مفروض باشد که بر این اساس نیز می‌توان سازماندهی کرد؟ حالا چرا می‌گوئیم مفروض باشد؟ یعنی چرا لفظ اگر می‌گوئیم؟ دلیل آن را عرض می‌کنم.

۱/۲- بررسی تعریف واحد کمی در دو نظام مادی و الهی

در مدیریت مادی می‌توانیم ساعت کار افراد را نسبت به تغییر کیفیت مادی و نسبت به محصول و راندمان کمی کنیم. همچنین می‌توانیم بگوئیم در مقدار ساعت معینی مقدار خاصی تغییر کیفیت در ماده مورد نظر با واحد مخصوصی قابل اندازه گیری است. اگر بخواهید این امر را معنوی کنید آیا از واحد اندازه گیری خارج نمی‌کنید؟ اگر بخواهید معنوی کنید می‌توانید در آنجا هم واحد کمیت اندازه گیری تعریف کنید؟ در شمول مادی واضح است که ارزش را می‌آوریم روی سهم تأثیری که در منتهی هست ، مقنن کردن چنین چیزی سهل است ، برای اینکه راندمان مشهود و محسوس است و به صورت حسی قابل کنترل است ، یعنی فعالیت حسی نسبت به راندمان حسی کنترل می‌شود و واحد هم می‌توان برای آن تعیین نمود و حتی این را بصورت ارزش مادی می‌توان برای آن پاداش و جریمه معین کرد. این کار برای ارگانیزه کردن امور داخلی یک

سازمان امکان پذیر است و مناصب را هم می‌توانیم بر همین اساس تعریف کرده و همچنین سهم تاثیرش هر منصب را در هماهنگی‌ها کنترل کنیم.

اما اگر بخواهیم مدیریت را الهی کنید حداقل بخشی از ارتباط را با عالم غیب (عالم غیر محسوس) مطرح نمی‌کنید؟ یعنی می‌گوئید ارزش عمل، به ارتباط آن عمل با خدا (اخلاص) معین می‌شود. آیا امکان ارگانیزه کردن چنین چیزی را بر این مبنا (نه بر مبنای دیگر) محال نمی‌دانید؟ حالا اگر بخواهید این را ارگانیزه کنید، سازماندهی کنید، به آن نظام بدهید، آنرا مقنن کنید، کمیت گذاری کنید، برای آن شاخصه معلوم کنید، آیا ناچاراً آنرا از الهی بودن خارج نمی‌کنید، آن را مادی کنید ((و لا تنفقوا اموالکم رءاء الناس لم یومن بالله و الیوم آخر)) یعنی آیا ریا را جای اخلاص نمی‌نشانید؟! اینها سئوالاتی برای معلوم شدن این مطلب، که حداقل مبنای ارگانیزه کردن از مادی به الهی قابل تغییر است.

پایه انتظام که در جامعه عوض شود، متناسب با آن پایه داخلی دستگاه هم می‌تواند بهینه شود. حالا اگر ما مبنای انتظام و مبنای مدیریت سازمان را هم تغییر دادیم و روابط بین اختیارات را نسبت به ارتباط به دنیا اصل قرار دادیم.

۱/۳- اصل بودن نظام انگیزش نسبت به کارآمدی در دستگاه الهی (نظام انگیزش)

حتماً مناسب پرورشی را متناسب با همان مبنا باید ترسیم کنیم.

در لین دستگاه، کارآمدی بخش سوم خواهد بود نه بخش اول، بخش اول نظام انگیزش یا حالات فرد در الگوی گزینش است. بخش دوم قدرت سنجش، جمع بندی و مشاهده نسبت بین امور است، (که بعدها در مدل خواهیم گفت نسبت های کلان و توازن آنها، به توسعه و تکامل است.) بخش سوم کارآمدی در اجرا است.

خوب اگر بنا شد این نظام را برای گزینش درست کنیم باید امکان پرورش افراد را در درون سازمان را فراهم کنیم. سازمان نه تنها بیرون از خودش (جامعه) باید تغییر ایجاد کند. (نظم بدهد) دو تا تغییر دیگر را هم باید

ایجاد کند، یکی تکامل روابط درونی خودش دوم اینکه به گونه‌ای درون خودش را تکامل دهد که عنصر پرورش پیدا کند. زیرا شما آدم را در سازمان اصل قرار داده‌اید.

۲- بررسی محصولات انتظام (سه شاخصه شناسائی)

بنابراین انتظام سه تا محصول خواهد داشت.

۱- انتظام در بیرون سازمان (جامعه).

۲- انتظام در وضعیت (روحی، ذهنی، عینی) افراد سازمان. (یعنی پرورش فرد نه مصرف کردن فرد).

۳- توسعه و تکامل کل. (منزلت کل سازمان بالاتر رود)

یعنی ما به این سه تا خصوصیت انتظام را می‌شناسیم.

۱- قدرت کارآمدی در اجرای برنامه نسبت به بیرون.

۲- قدرت تولید فرد و بهینه سازی پرورش (روحی، عینی، ذهنی) افراد.

۳- قدرت توسعهٔ منزلت کل نیرو در جامعه.

اگر بنا به این تعریف از انتظام بخواهیم سازمان را بشناسیم آیا معیار لازم است یا نه، طبیعتاً معیار برای بخش‌های مختلف لازم است که در بحث‌های آینده باید عرض کنم.

ما چند جلسه است که در خدمتتان هستیم اما ظاهراً نظام سئوالاتی نبوده یا اگر بوده عرض نشده، به هر حال انباشته شدن سئوالات یک ضرر برای جلسه دارد و آن اینکه بحث با ابهام و تردید جلو می‌رود یعنی بحث باید حتماً چالش‌های لازم را داشته باشد. چون به هر حال ما با حداقلها اکتفا نموده و اشاره‌ای به مبانی دیگر می‌کنیم. و صحبت خودمان نیز به صورت اشاره است، لذا باید روی بحث دقت بیشتری شود تا تدریجاً بحث نتیجه‌گیری شود.

خصوصاً در فصل تعاریف هر مطلبی را که ارائه می‌کنیم بعد همان تعاریف را تعمیم می‌دهیم، تخصیص پیدا می‌کند، توضیح پیدا می‌کند. و نهایتاً نظام پیدا می‌کند یعنی به عبارت دیگر در این فصل شالوده یا پایه

مطالب مطرح می‌شود تا کاربرد آن معلوم شود، لذا بعداً دیگر امکان برگشت نیست، زیرا زمان بحث گذشته، پس در هنگام بحث تعاریف، اگر برادران سئوالی یا صحبتی دارند ما در خدمتشان هستیم.

۳- پرسش و پاسخ

(س): بسم الله الرحمن الرحيم در جلسه قبل هم خدمت برادران عرض کردم، این مطالبی که جنابعالی مطرح می‌فرمایید قطعاً مبتنی بر یک سری برداشتها و تعاریف از عالم، انسان، سیورت عالم و انسان و نتایج آخرش بعنوان پایه‌های اولیه است که در این برداشتها (علی الخصوص بعد از انقلاب اسلامی) و همچنین برداشتهایی که در دنیای غرب و حتی در دورانهای قبل و یونان باستان و نیز در طول تاریخ اسلام یا فلسفه اسلامی یا کلام اسلامی نسبت به این مسائل وجود دارد، تعدد و پراکندگی بسیار زیاد است.

یعنی کتاب مدونی نیست که ما بگوئیم اگر این کتاب را بخوانیم کل برداشتهای ما از عالم و انسان سیورتش از آغاز به پیدایش و غایت، همه روشن بیان شده است و بقیه حرفهای ما بر این استوار است! چنین چیزی مدونی را حداقل ما سراغ نداریم. در نتیجه وقتی مطالبی بر یک اصول تدوین نشده‌ای مطرح شود چون آن اصول ناشناخته است مطالب روی هوا حرکت می‌کنند. چه بسا من بعنوان یک شنونده هنگامی که (مثلاً) تعریف خاص ماده و اصل بودن آن در پیدایش انگیزه را می‌شنوم روی تک تک این کلمات برای من سئوال ایجاد شود که فرضاً، ماده یعنی چه؟ منظور از این مطلب چیست؟ برداشت من از ماده چه باید باشد؟ لذا من ناچاراً در چهارچوب ذهنی خودم سعی می‌کنم مطالب را جای دهم. اما ممکن است چهارچوب ذهنی من با چهارچوب ذهنی شما تطابق نداشته باشد در نتیجه انحراف در برداشت و انحراف در نتیجه گیری خیلی شدید بروز می‌کند. بویژه که جنابعالی بحث را به گونه‌ای آغاز کردید که اگر چه در سطح صحبت می‌کنید ولی این مطالب عمقی دارد که آن عمق برای ما روشن نیست و از آن عمق برای ما صحبتی نشده. یعنی آنطوری که من برداشت کردم جنابعالی از خیلی وقت پیش روی این مطالب زحمت کشیدید و کار کردید. خوب این نشان می‌دهد که مطالب واقعاً عمق زیاد و گسترده‌ای دارد که این مطالب بر آن استوار است. مثلاً شما می‌گوئید انتظام طلب نظم است. خوب برداشت از نظم چیست؟ برداشت از طلب چیست؟

اصلاً این طلب حق است یا باطل است؟ مجاز است یا غیر مجاز است؟ همه این سئوالات یکی یکی مطرح می‌شود، زیرا هیچ کدام اینها حداقل برای ما روشن نیست. اگر چه شاید یک برداشتهایی برای خود داشته باشیم یا همان لحظه حادث شود، (حالا یا با القای شما یا بنابر ذهنیت قبلی خودمان) در هر حال چهارچوب ذهنی سالمی برای ما ایجاد نمی‌شود.

حالا من نمی‌دانم راه چاره چیست؟ آیا برگردیم روی مبانی و از بء بسم الله شروع کنیم که اصلاً (ماده) یعنی چه؟ (معنا) یعنی چه؟ عالم یعنی چه؟ انسان یعنی چه؟ سیورورت انسان در این عالم یعنی چه؟ ما کجا مجازیم به چه چیزی مراجعه کنیم؟ کجا مجاز نیستیم به چه چیزی مراجعه نکنیم؟ آیا عقل مبنا است؟ کتاب مبنا است؟ عقل و کتاب مبنا است؟ عقل بعد از کتاب است؟ کتاب بعد از عقل است؟ یعنی ما همه اینها را باید یکی یکی بحث کنیم بیائیم جلو تا یک مبانی را بدست آوریم. بعداً بر آن اساس بگوئیم حالا نظم چیست؟ طلب نظم چیست؟ مدیریت چیست؟ مدیریت مادی چیست؟ مدیریت معنوی چیست؟ الی آخر. آیا به نظر شما راهکار دیگری می‌آید که این مشکل ذهنی ما حل شود؟ قاعدتاً با این یکی دو جلسه فکر نمی‌کنم قابل حل باشد.

۳/۱- ارائه سیر مطالب ارائه شده در مورد نظم و انتظام و عناوین مورد بحث آتی

(ج): بنا برآنچه که در دو جلسه قبل گفتیم (نظم) حتماً در جریان تکامل خاصی و در جهت خاصی قابل تعریف است. یعنی کمال بصورت (وضع کل شی فی موضعه) معنا نکردیم کمال را با تناسب به (فعله جلت عظمه) معنا نکردیم. یعنی عدل را به او معنا نکردیم. چرا؟ عدل مگر این نیست که هر چیز سر جای خودش باشد؟ با اینکه هر چیز عالم متناسب با خواست خدا باشد؟

عدل را آنگونه تعریف کردن برای التزام قلبی کافی است، ولی برای تصرف عینی کافی نیست. یعنی شما چرایی و چگونگی را در سطح التزام قلبی در حوزه دارید. ولی (فلسفه شدن) را، آنها هم نه فلسفه شدگان هگلی (که در شکل ماتریالیسم تاریخ مارکس طرح شده) و نه در شکل نسبیت انیشتین (که نسبیت اخلاق را

خواه ناخواه بدنبال دارد) بلکه در شکل نسبیت الهی توسط ما پی ریزی شده. البته اینکه حدود اولیه آن چگونه آغاز شده و چگونه به نتیجه رسیدیم در آینده باید صحبت کنیم.

بنابراین در ابتدا نظم را معنا کردیم و اولین کاری که شده این بوده که اگر بحث درباره (نیروی انتظامی) است باید ببینیم نظم چیست؟ تا معلوم شود انتظام چه باید باشد و چه چیزی را می‌خواهیم طلب کنیم؟ در این جلسه سعی شده که بصورت بسیار مختصر (طلب) را معنا کنیم. طلب نظم (یعنی مدیریت) را بصورت خلاصه واگذار مطرح کردیم. و گفتیم که اگر مدیریت، پایه‌اش عالم محسوس باشد چه خواهد شد، و اگر هم عالم محسوس نباشد چه خواهد شد. اگر چه بصورت خیلی ساده قبول می‌کنیم ولی در جای خودش اینها باید در تعاریف بعدی مرتباً از زوایای مختلف تبیین شود، نباید گسیختگی بین تعاریف باشد یعنی تعاریف نباید همدیگر را نقض کنند. مثلاً عرض می‌کنم در تعریف ساختارها (که موضوع هست) باید من بتوانم به گونه‌ای ساختارهای (روحی، ذهنی، عینی) را در کلیه سطوح جامعه و سازمان تعریف کنم که با تعریفی که از نظم کردم کاملاً هماهنگ باشد. بعداً (مثلاً) در سطح اهدافش نیز چیزی را ذکر کنم که متناسب با همان تعریف باشد. بنابراین این تعاریف باید تلائم داشته باشند، یعنی همخوانی و هماهنگی و همدیگر را نقض نکنند. باید نظام داشته باشد. این نظام را قبل از اینکه بخواهیم تعریف کنیم باید در عمل بکار بگیریم. شخص باید وجود نسبت و تناسب را احساس کند. لذا پس از اینکه احساس وجود نسبت و تناسب، واقع شد در آن صورت هرگونه اختلاف برداشتی تدریجاً تصحیح می‌شود.

البته دو گونه می‌شود برخورد کرد. یکی برخورد تئوریک محض، یعنی یک دوره درباره مقایسه فلسفی و تئوریک از حدود اولیه، یعنی از اصول انکارناپذیر (به قول ما) آغاز کنیم. کار دیگری که می‌توانیم انجام دهیم این است که در یک نمونه بکار بگیریم. یعنی فضای هماهنگ سازس گمانه‌های نظری شما فراهم شود. باید تدریجاً هر بحث که می‌گذرد جنابعالی اولاً تفاوت برداشت از این بحث را برداشتهایی که حاصل مطالعات شما است مشخص کنید. دوم اینکه ببینید آیا نسبت‌هایی بین آنها برقرار است یا نه؟ فرضاً اگر بخواهیم دو تئوری را مطالعه کنید، در پایان باید پس از بررسی تعاریف، یک مقایسه اجمالی (نه اینکه مقایسه تفصیلی) بین

پایه‌های دو تئوری در ذهن شما تصویر پیدا کند. پس از آن مسئله الگو طرح می‌شود، آنوقت روش تحقیق را طرح می‌کنیم و می‌گوییم این روش تحقیق که ما داریم جامعیتش چیست، مافعیتش چیست؟ درباره آن بحث می‌کنیم و بعد بکار می‌گیریم، در اینجا اشراف نسبی در مرحله دوم پیدا می‌شود. در مرحله سوم کارآمدی را باید تحویل دهیم. یعنی نشان دهیم که این تئوری چه چیزی را می‌تواند درست کند؟ و آیا آن چیزی را که درست می‌کند کار هم می‌کند یا نه؟ یعنی در مقیاس کوچک هم باید قابل آزمون و قابل مشاهده باشد و قابل مقایسه باشد علاوه بر این اگر اطلاعات را در مدل قرار دادید باید حتی آسیب پذیری طرف مقابل شما را بتواند معین و شما بتوانید تغییراتش را پیش بینی کنید ولو مدیر یا مجری دستگاه آنها نباشید.

مثلاً با توجه به تحولاتی که صنایع فیبر نوری در ابزارها و وسایل اطلاع رسانی ایجاد کرده باید بتوانید پیش بینی کنید چه حوادثی از نظر انتظامی در روابط اجتماعی پیدا می‌شود؟ و پلیس غرب دچار چه محذوری خواهد شد. و آسیب پذیری آن جامعه کجاست؟ باید بدانیم بر اساس مدل خودش چه موضعه گیری خواهد کرد؟ و تا چه حد می‌تواند موفق باشند.

اگر مدل خودش را توانست تعریف کند، پیش بینی نسبت به وضع خودش داشته باشد و قدرت کنترل و هدایت داشته باشد. هم اینکه طرف مقابل خودش را که در مدل خودش نیست بتواند بشناسد. آن وقت می‌توانیم بگوئیم کارآمدی این مدل از آن مدل توسعه یافته‌تر است. ولی اگر نتواند طرف مقابل خودش را بشناسد و به صورت یک سیستم بسته عمل کند در آن صورت حتماً شکست می‌خورد. چون تحرک محیطی را نمی‌تواند ببیند. مدل کارآمد باید هم تحرک محیطش را ببیند و هم تحرک خودش را ببیند و هم نسبتی که بین بین دو محیط برقرار می‌شود بشناسد.

مثال را ساده می‌کنم ضمناً معذرت می‌خواهم که مجبورم بخاطر فاصله تئوریک مطالب را تمثیلی بگوئیم ، خودرو درست شده همین که می‌گوئید خودرو دست شده باید بتوانید پیش بینی کنید که حمل و نقل در جامعه چه خصوصیتی پیدا می‌کند چه انتضباطهای جدیدی را می‌طلبد مثلاً فرض کنید آئین نامه راهنمایی

و راندگی و تصادف اینها یک موضوع است. موضوع دیگر این است که جرائم و تخلفها با این ابزار چه پیامدهایی داشته باشد. همچنین انضباطها و ارتباطهای سالم چگونه می‌تواند باشد. وبالاخره نیروی انتظامی با چه مسائلی در آینده مواجه خواهد شد؟

یعنی به عبارت دیگر هرگاه تغییر در مگیاس ((سرعت ، دقت، انضباط)) پیداشود با چه مسائلی در روابط انسانی مواجه خواهیم بود و بر سر نظم وانضباط چه خواهد آمد. فرضاً اگر ما نسبت به رسانه های نوری بتوانیم درست پیش بینی کنیم و مدل ما بتواند شاخصه بندی کند ، اطلاعاتی را بگیرد و نسبت بین آنها را بسنجد و بگوید که فلان فلسفه با فلان دانش چگونه دچار چه بن بستی می‌شوند و چگونه می‌توانند معالجه بکنند و به چه نسبتی موق می‌شوند به چه نسبتی مبانی فرهنگی آنها اجازه نمی‌دهد که مسلط بر محیط بشوند ، همچنین ما به چه نسبت می‌توانیم. این موفقیت باید حتماً جزء شاخصه‌های کارآمدی مدل شما لحاظ گردد.

س)حالا من منظورم پاسخ گرفتن نبود فقط می‌خواستم طرح اشکال کرده باشم حالا برای اینکه این طرح اشکال شفافتر شود بعنوان مثال عرض می‌کنم در دانشگاههای کشور یک کتابهایی تدریس می‌شود ، در زمینه های مدیریت ، علوم انسانی ، علوم تجربی، ریاضی ، فیزیک و غیره. .. ، واضح است این علمی که الان در دانشگاههای ما تدریس می‌شود حالا اگر نگوییم همه آنها ، حداقل بخش زیادی از اینها مبتنی است بر اصولی که ریشه تاریخی در غرب دارد. یک چیزی حدود از ۴۰۰ ، ۵۰۰ سال پیش ، از زمان رنسانس به این طرف ، این مطالب و این علوم شکل گرفتند و توسعه پیدا کردند تا رسیدند به اینجا. ما در واقع محصول را در دانشگاه مصرف می‌کنیم. یعنی ما علوم ساز نبودیم و خودمان اینها را نساختیم. ولی در حوزه های ما (فقه) چیزی است که خودمان آن را ساخته ایم ، کسی به ما فقه را یاد نداده ، از غرب و شرق و از رم باستان نیامده ، فقه را همین مومنین و مسلمین و علمای خودمان ترتیب و توالی آنها را ساخته‌اند و چهارچوب بندی کرده اند.

ولی علمی که در دانشگاهها است مبتنی بر ریشه هایی است که ما آنها را نمی‌شناسیم. یعنی نمی‌دانیم دانشمندان آن دوران در چه فضایی؟ با چه مبنای ارزشی و ذهنی؟ و با چه برداشتهایی از عالم ، حیات و انسان ، فکر کرده‌اند و این علوم را تحویل جامعه خودشان داده اند که در دنیا هم سرایت پیدا کرده است و از جمله به ایران هم آمده و ما امروز مطالعه و مصرف می‌کنیم.

خیلی جالب است کتابهای مدیریتی را که مثلاً دانشجویان ما می‌خوانند و بعد لیسانسی یا فوق لیسانسی یا دکترایی هم می‌گیرند و بعد عرض اندام هم می‌کنند که بله ! ما مثلاً دکترای مدیریت هستیم. ولی خوب که موضوع را ملاحظه می‌کنیم در واقع اطلاعات او به غرب وصل است ، لذا ملاحظه می‌کنیم ارزشهای ذهنی خودش را (که از جامعه اسلامی گرفته اعم از محیطهای آموزشی و یا محیط عمومی و تخصصی) خیلی ساده در ذهنش دوتا قالب درست کرده و ارزشها را یکجا گذاشته و آن علوم را یک جای دیگر به گونه‌ای که کاری هم به یکدیگر ندارند و مزاحم یکدیگر هم نیستند. اگر هم در جایی سئوالی پیش آید خیلی زود از خیرش می‌گذرد و جوابی نمی‌دهد. چون آنقدر درگیر کار و فکر است که اصلاً فرصت نمی‌کند اینها را با هم درگیر کند. در نتیجه آنها را براحتی کنار می‌گذارد و تاثیر بر کار عملی او می‌گذارد و تاثیر بر کار علمی او نمی‌گذارد. حالا ممکن است بعضی ها برونند یک سری کارهایی هم بکنند اما این کفایت نمی‌کند. حالا من در سه کلمه سعی می‌کنم آن فضا را تصویر کنم. فضای فرهنگ و تمدن غرب و حتی یونان باستان را و در واقع فضای شیطانی را بطور کلی در سه کلمه خلاصه می‌شود: ۱- فلسفه اپیکوریسم که همان لذت‌گرایی است ۲- امانیسم به معنای انسان محوری است و ۳- لیبرالیسم است.

یعنی در این سه کلمه با تمام شقوقات قطعاً خلاصه می‌شود. بعبارتی همه دانشمندان غرب حتی کمونیستها در این سه فضای اپیکوریسم ، امانیسم و لیبرالیسم حرف زدند، نوشتند و فکر کردند. حالا ما داریم از آن محصول استفاده می‌کنیم بدون اینکه آن فضا ، را شناخته باشیم لذا عملاً در آن فضا عمل می‌کنیم بدون اینکه خودمان بفهمیم. حتی در زندگی اجتماعی هم عملاً آنرا پیاده می‌کنیم بدون اینکه متوجه باشیم ، فقط اگر در جاهایی یک تعارض ظاهری با آن مسائل پیدا کند بگونه‌ای آنرا حل می‌کنیم. یعنی در واقع سرهم

بندی می‌کنیم یا مثلاً توجیهش می‌کنیم حالا اگر این معضل در افکار (فردی مثل) من بروز کند مهم نیست ، ولی امروز در جامعه و در حکومت ما هم بروز کرده. امروز بعد از ۲۰ سال می‌بینید که سردمداران حکومت و کارشناسان نظام عملاً دارند از مطالب و علوم غربی استفاده می‌کنند و ارزشها را کنار گذاشته و ممکن است شما ۱۰ سال دیگر فقط ظاهری از اسلام ببینید. البته به شرطی که روی این موضوع کار نشود و کسی متوجه این درک و شکاف عمیق نشود.

البته در اسلام ، قران یک فضای دیگری برای انسان باز می‌کند که اساساً نفی اپیکوریسم ، نفی امانیسم و نفی لیبرالیسم است (به آن معنایی که آنها دارند) و بعد وارد یک فضایی می‌شود که در آن و دنیا هدف است. ما بهشت را در آخرت و قیامت جستجو می‌کنیم در حالی که آنها بهشت را در همین دنیا جستجو می‌کنند. ما عمر جاویدان را در این فضای قران نیاندیشیم و سعی نکرده‌ایم که علم بسازیم ، هیچ کاری نکردیم حتی می‌خواهم بگویم با اینکه فیزیک و ریاضی بعنوان علوم محض معرفی شده اند ، ولی چون در آن می‌خوانم می‌بینم آن دانشمند فیزیک که حرف می‌زند در آن فضا است. نسبت انیشتین در آن فضا شکل گرفته ، مسائل کوانتم در آن فضا بوده ، اگر چه با واقعیات سرو کار دارد ولی پرداخته ذهن دانشمندان است. دانشمندان این اصول را درست کرده‌اند اصل بقا ، اصل فلان را این دانشمندان درست کرده‌اند. به قول نحوپها که می‌گویند علم نحو بافتنی است این علوم را هم بافتند ولی انصافاً خوب بافته شده ، البته نه در فضای قران وانجیل و تورات (تحریف نشده و واقعی) و نه در فضای کتب الهی و دیدگاه انبیا . در نظر دانشمندان مطرود است و در صحنه زندگی نیست حتی در حوزه‌های علمیه هم این انحراف رسوخ کرده ، حوزه های ۵۰ سال پیش تقریباً حوزه های خالصی بودند اصلاً علوم غربی در آنها راه نیافته بود ولی روند تاریخی حوزه ها را که ملاحظه می‌کنید رگه هایی از همین مسائل متولد شده ، البته از خود ما زاییده شده ، یعنی بالاخره این بافتنها ناشی از هوای نفس است و ناشی از جهالت خود ما است ، ناشی از دنیا طلبی خود ما است ، در فضای همین علوم ها شکل گرفته.

یعنی سعی نکردیم واقعاً براساس قران و بر اساس روایت متقن ، یک فضای سالمی را از برداشتها از جهان بینی ها از ذهنیتها از ارزشها ایجاد کنیم ، تعریف کنیم پیاده کنیم. یعنی رشد و نمو انسان باید در همین فضا باشد و اینگونه فکر کنیم و عمل کنیم اصلاً بر این اساس ۲*۲ چهار تا کنیم و در آن فضا محاسبه کنیم. نه در فضای دنیاگرایی و شیطانیت غرب. حالا این مشکل ماست و من بارها دچار همین تناقض و تعارض شده‌ام و در فکرم که بالاخره چه باید کرد و نمی‌دانم چه بکنم.

۳/۲- نیازمندی جامعه به علم اصول احکام حکومتی جهت استنباط احکام حکومتی و مدل تجربی برای تولید معادلات اجرایی

ج: ما از ملاقات با برادران عزیز خیلی خوشحال هستیم و از بیانات شما خیلی خوشحال‌تر، البته این مطلب را بخاطر خوش‌آمدی شما عرض نمی‌کنم و امیدوارم خدای متعال این طرز تفکر را برای شما تا قیامت باقی بدارد. و ان شاء.. به حد مشکلات هم قدم به قدم برسید.

اما همین طور که می‌فرمائید هم نقص و هم کمال علوم حوزه را باید به نحوه ای متوجه باشیم ، یکی از نقائص التقاط است ، یعنی حاکم نمودن حس گرایی بر دین و این یک نقص بزرگ است که در حوزه پیدا شده. البته این نقص به عمق نمی‌تواند برسد چرا ، چون حوزه به دنبال حجیت ارتباط ر مطلب به دین هست. حالا چرا این نقص در حوزه پیدا شده؟ اساساً اگر آن را به ویروس تعبیر کنیم ، باید ببینیم چرا در ارگانیزیم حوزه این ویروس بیگانه پیدا شده؟ علت این بیماری ضعف دیگری است که باید در منطق حوزه آن را پیدا کرد.

منطق انتزاع مابه الاشتراک اشیاء را مثلاً این لیوان و این استکان و این پارچ را تحت عنوان مفهوم ظرف اخذ نموده و سپس مابه الاشتراکها را کلی می‌کند تا می‌رسد به عاملترین مفهوم به نام (وجود) ، لوازم آن را هم سلب و ایجاب در نظر می‌گیرد و مبتنی بر آن ، دستگاه منطقی خود را تنظیم می‌کند. آنگاه خود ((وجود)) و (هستی) را موضوع مطالعه قرار می‌دهد و نهایتاً فلسفه را تنظیم می‌کند. پس از آن موضوعات را مستقل از دین مورد مطالعه قرار می‌دهد که منجر به صدور احکام کلی التزامی می‌شود.

بطور خلاصه اینکه از جداسازی خصلت‌ها آغاز می‌شود و به صدور حکم در مورد موضوعات جداگانه ختمن می‌شود تطبیق احکام و عمل به آنها را به عهده مکلف واگذار می‌کند. البته مکلف نیز در امور تخصصی مثل بیماری، به متخصص رجوع می‌کند.

بنابراین حکم شناسی به عناوین کلی را، در حوزه دین می‌داد و موضوع شناسی موضوعات غیر عرفی و تخصصی را در حوزه کارشناسی و مربوط به متخصص می‌دانند. هر گاه از موضوع شناسی نخواهید ((نسبت بین امور)) را ملاحظه کنید، این کار در امور فردی کافی است. و برای یک جنگ پارتیزانی فرهنگی روش خوبی است. یعنی یک فرد می‌تواند بخوبی مجتهد شود، و نظام را برای اجتهاد لازم نمی‌داند. یعنی برای مبارزه فرسایشی طولانی خوب است.

اما پس از اینکه شما از مبارزه گره دار فردی برگشتید و بر یک فرهنگ حاکم بر فرد پیروز شدید، حالا یک جنگ منظم، مرتبه بندی شده و سازمان یافته که در جامعه نیز ارگانه شده، در پیش دارید، طبیعتاً آن منطق برای این جنگ کارآیی نخواهد داشت. پاسخهایی که آن منطق دارد فقط برای حفظ فرد خوب است ولی برای تنظیم نسبت بین امور و برای توسعه و سرپرستی تکامل اجتماعی اصلاً کارایی ندارد. لذا فلسفه شما، عرفان شما، فقه شما، حکومتی نیست. البته برای افراد در جریان تاریخ تا قبل از غالب شدن یک فرهنگ خوب است. اما اگر بخواهید حکمت حکومتی داشته باشید، باید (نسبت بین امور) را ملاحظه کنید نه اینکه امور را از هم انتزاع کنید چرا، برای اینکه می‌خواهید تغییر را کنترل کنید.

حالا باید (نسبت بین امور) را ملاحظه کنیم و سپس آنرا به حجیت برسانیم و بعد به سراف دین برویم، البته نه اینکه نسبت به دین تحمیل کنیم، نه اینکه پیش داوری کنیم (چه پیش داوری حسی، چه عقلی) بلکه نسبت امور را آن گونه که دین معرفی کرده ملاحظه کنیم و منطق کنترل چگونگی را هماهنگ با اسلام و سپس در تفصیل آن بر مبنای اسلامی، علوم را پی ریزی کنیم این مطلب یک نیاز حکومتی است. خوب حوزه اگر این مطالب را داشته باشد، اولاً هرگز دچار تلفیقها، التقاطها و پیش داوریهای حسی در نسبت دادن حکم به دین نخواهد شد. ثانیاً، هنگام پاسخ گوئی به مسائل در سطوح مختلف تفکیک می‌کند

متلابه‌های فردی را تفکیک می‌کند و نسبت به فرد می‌گوید همان رساله قبلی کافی است و همان اخلاق سابق کافی است. یعنی فرد در یک زمان یک کار می‌تواند انجام دهد. بعنوان مثال در بحث تزاحم، تزاحم در مورد امکان پذیر است. ولی در موضوع و عنوان کلی و در ملاک محال است. تزاحم در مورد یعنی بچه‌ای در آب افتاده و وقت نماز هم گذشته و در حال قضا شدن است، در اینجا واجب است نماز را ترک کنم و بچه را از آب بگیرم. پس احکام در کلیت با هم تزاحم ندارند. یعنی حکم نماز با نجات انسان تزاحم همیشگی ندارد. یعنی همیشه این گونه نیست که آدم وقتی می‌خواهد نماز بخواند بچه در آب افتاده باشد یا همیشه این گونه نیست که هر موقع بخواهد بچه را نجات دهد نماز نخوانده باشد.

بنابراین موضوعات مستقل و احکام مستقل با هم هیچگونه مزاحمتی ندارند. در مدارک جعل حکم و عنوان کلی، معنا ندارد کسی فرض تزاحم کند، ولی در موضوعاتی از قبیل الگوی تخصیص، الگوی سازماندهی، الگوی کنترل عینیت، گاه تا ۵۰۰ موضوع و خیلی بیشتر، همزمان با یکدیگر تزاحم دارند. البته لفظ تزاحم در اینجا مصداق ندارد، باید بگوئید تعاضد. آیا تعاضد یا هماهنگ بودن نظام احکام را، آیا می‌شود با بعضی استحسانات و مقایسه‌های حسی یا عقلی از قبیل اینکه: کار اصل است یا سرمایه اصل است یا ابزار اصل است و غیرو ذالک، سرهم بندی کرد؟ یا اینکه این موارد باید حجیت به دین پیدا کند؟ باید اصولی را که بتواند استنباط نظام کند، ایجاد کنید. یعنی اصول استنباط احکام حکومتی.

پس اولاً حکمت حکومتی و منطق حکومتی اسلامی لازم دارید. ثانیاً اصول استنباط احکام حکومتی لازم دارید. ثالثاً مدل تجربی برای تولید معادلات اجرایی آن را هم لازم دارید.

والسلام علیکم

بسمه تعالی

تنظیم نظام تعاریف نیروی انسانی

جلسه ۸

عنوان جلسه: بررسی معیار شناسایی وضعیت نیروی انتظامی

(طرح توسعه کارآمدی نیروی انتظامی)

جلسه ۵ تاریخ: ۷۸/۳/۳۱

حجه الاسلام والمسلمین حسینی: در جلسات گذشته معنای نظم و انتظام هر چند به طور اختصار بیان شد که البته متناسب با کلیاتی بود که در این دوره از بحث ها بیان شد. این جلسه در باره ی معیار نیروی انتظامی بحث می کنیم.

۱- ضرورت ارائه معیار به صورت کیفی و کمی

به طور کلی معیار همیشه کیفی و کمی دارد که ابتدائاً پس از تعریف خود موضوع و ضرورت و هدف آن ، باید بتوانیم معیار را به صورت کیفی تعریف کنیم. سپس در پایان ، معیار را به شاخصه ی کمی برسانیم. اگر به شاخصه کمی نرسد قبل از اینکه بگوییم معیار نیروی انتظامی چیست ، مقدمتاً باید معلوم شود خود معیار

چیست

۱/۱ - بررسی تعریف معیار در دیدگاه مادی

معیار را در دستگاههای مادی صحیح است که این گونه تعریف کنیم : کلیه علوم مادی علاوه بر اینکه روش ، مواد و محصول آنها حسی است (یعنی مطلق گرایی حسی در کلیه علوم حسی جاری است) علوم پایه در آنها نقش محوری دارد ؛ یعنی در دستگاه مادی رفتار ماده که مربوط به فلسفه فیزیک است و تناسبات فیزیک که فلسفه ریاضی است به نسبت در کلیه معرفتهای حسی که مادی تعریف می شود حضور دارند.

۱/۱/۱ - امکان کمی شدن کیفیت در دستگاه مادی

حالا در آنجا (دستگاه مادی) کیفیت می تواند کمی شود یعنی در برابر انگیزش های افرادی که کار می کنند یک کمیت خاص تخصیص پیدا می کند. یعنی هر گاه شخص ، دونفر ساعت کار می کند می گوئید از زش کار او نسبت به کل رتبه ی فلان را داشته (یعنی بهتر شدن یا بد تر شدن) و نسبت تاثیر آن در کل ، فلان مقدار سهم را داشته ، بنابر این قیمت کار او از نظر هزینه، این مقدار می شود یعنی معادله ی تناسب هزینه و راندمان درست می کند. فرد هم متناسب با دستمزدی که می گیرد یک قدرت خریدی پیدا می کند که می توند نیاز های خود را بر طرف کتد. بنابر این اگر درجه تعریف می شود ، مادی است ، اگر مزد و پاداش تعریف میشود ، مادی است و کلیه امور را می توانند کمی وریالی کند.

۱/۲- ضرورت کمی شدن کیفیت فعالیت اسلامی جهت ارگانیزه کردن فعالیتها

سوال مهمی که در بخش شاخصه باید به آن پاسخ گفت و بدن این پاسخ نمی توان سازمان را ساخت ، این است که وقتی یک ظرف مطلق را در عالم غیب قرار می دهید و می گوئید : افراد ((قربه الی الله)) کار بکنند ، چگونه می توانید کار آنها را کمی کنید تا وضعیت کار آنها را بهینه کنید؟ یعنی اگر نتوانید کیفیت را کمی کنید مدیریت و ارگانیزه کردن کارها در مقیاس کوچک ، تقریباً غیر کارشناسی خواهد بود و در مقیاس بزرگ محال خواهد شد.

این مسئله مهمی است که در سازماندهی و گردش عملیات بایستی حتماً رابطه کیفیت با کمییت تعریف شده باشد. اگر نتوانستیم تعریف کنیم ولی فتوحات جبهه را هم مشاهده کردیم می گوئیم: این انگیزه کار آمدی دارد ولی هنوز ابزار سازماندهی آن را بدست نیاورده ایم.

آیا واحد اسلامی پول می توان چاپ کرد؟ آیا می توان به گونه ای تعریف کرد که دقیقاً بتواند کار واحد مادی را انجام بدهد؟ ممکن است کسی بگوید می شود. من مثالی می زنم برای اینکه صرفاً استبعاد مطلب را از ذهن شما دور کنم والا در بحث شاخصه باید بسیار دقیق این مسئله بررسی شود.

آیا می توان کوپنهای مخصوصی را برای امور خیر قرار داد ، مانند رسیدگی به ضعفا ، زیارت ، برپا داشتن عذاذاری وغیره ، چندین کار خیر را در نظر بگیرید که وقتی به فرد کوپن می دهند به اختیار خودش داخل

یکی از صندوقها بریزد و این فرد وقتی که کار می‌کند و کارش را بهینه می‌کند به انگیزه کسب امتیاز بیشتر در خیرات باشد.

۱/۲/۱- ضرورت کمی شدن اخلاص جهت ارائه ملاک ارزیابی در نظام اسلامی

البته اشکالی که ممکن است وارد باشد این است که آیا در این صورت ریا می‌تواند واقع شود یا خیر؟ و چگونه اخلاص در آن را می‌توان حفظ کرد؟ که این بحث‌ها مربوط به بحث شاخصه است. ولی به هر حال یک سؤال جدی است. که برنامه ریزی به آن بستگی دارد. و اگر نتوانید کیفیت ارتباط آخرت را نسبت به کمیت و کیفیت ساعات کار دنیایی کمی کنید؛ بهینه راندمان کارها به دست مدیر نمی‌افتد. اگر گفتید اخلاص رابطه بین بنده با خدا است و هیچ‌گونه شاخصه‌ای ندارد و نمی‌توان ملکه عدالت را در یک نظام رفتار شناسایی کرد و نمی‌توان برای آن پاداش قرار داد و پاداش او بهشت است؛ من می‌گویم بهینه سازمان را چکار می‌کنید؟ می‌گویید چرا نمی‌توان سازمان را بهینه کرد؟ می‌گویم تنظیم نسبت‌های کلان در ارگانیزه کردن ساختمان یک نظام نهایتاً برمی‌گردد به اینکه شما در سطح خرد چگونه امور را کمی می‌کنید؟ نسبت بین دسته‌ها در سطح کلان بازگشتش در نمونه‌گیری به نسبت بین کیف و کم در سطح خرد است. البته این بحث معیار در باب شاخصه است. که بعداً به آن می‌رسیم. اما معیارهای کیفی باید در اینجا گفته شود.

۲- تعریف معیار

معیار چیست؟ معیار تبدیل وصف کیفی به کمیت و نهایتاً تبدیل آن به ضریب فنی یا نسبت بین دسته‌های کمی است و همچنین ابزاری برای کنترل تغییرات است.

۲/۱- بررسی آثار و ثمرات معیار

اگر معیار نداشته باشیم، پیشگوئی، هدایت یا برنامه ریزی و کنترل نمی‌توانیم داشته باشیم. یک مدیر در توسعه تشکیلات و کارآمد نمودن آن باید حتماً این سه کار را بتواند انجام دهد. اولاً باید بتواند پیشگوئی کند، ثانیاً در برنامه باید بتواند هدایت وضعیت را تعیین کند، ثالثاً بتواند کنترل هم بکند. یعنی هر مرحله جلو رفت بداند آیا هدایت شده یا خیر؟ این مطلب ماکول به داشتن معیار است. معیار کیفی به معنای صفت است

و معیار کمی به معنای واحد برای اندازه گیری است. این واحد کمی اگر در سطح خرد نتواند بین هزینه و راندمان ، نسبت برقرار کند و بین صفت و واحد ، نتواند نسبت برقرار کند؛ نمی‌تواند ضریب فنی بین دسته های کلی را ایجاد و کنترل کند.

پس از توجه به معیار به سراغ صفت‌هایی می‌رویم که لازم داریم. لذا بعداً در شاخصه آن چه را که شما باید از ما بخواهید این است که این صفت‌هایی را که گفتیم در اینجا تبدیل به واحد کنیم ؛ یعنی اولاً باید کمی شود ، ثانیاً به گونه ای کمی شود که مدیر بتواند به وسیله کم و زیاد کردن آن ، نهایتاً راندمان کار را بالا ببرد و ضریب فنی آن را هم تغییر بدهد. یعنی وقتی می‌گوید الگوی تخصیص دادن و نیروی انسانی ، امکانات و ابزارها را اینگونه تخصیص دادم. بعد نتواند بگوید : اثر آن در پایین چه بوده است؟ یعنی در عملیات ستادی که این کار را کردم ، در مدیریت اجرائی چگونه راندمان افزایش یافته است؟

۳- بررسی و ارائه سه وصف (قدرت) (عزت) (رحمت) به عنوان معیارهای کیفی نیروی انتظامی

اکنون در این مرحله از بحث سه صفت را بعنوان صفت کیفی برای نیروی انتظامی ذکر می‌کنیم. این سه صفت (قدرت) (عزت) و (رحمت) است که مقام معظم رهبری نیز به آن اشاره کردند. حال این صفتها را چگونه معنا کنیم؟

۳/۱- ضرورت تعریف سه وصف فوق بر اساس فلسفه ای واحد جهت صرف مفاهیم

باید حتماً بتوانید این سه صفت را تعریف کنید و همچنین به یک صفت واحد برگردانید. حتی اگر تحلیل و تعریفی را که ارائه می‌کنید دخالت در موضوع یا دستور باشد. اما اگر نتوان آنرا به وحدت رساند، نمی‌توان تکثیر کرد. بنابراین برای معیار کیفی به این صورت عمل کنیم که ابتدا وصفهای مطلوبی را ذکر کنیم سپس آنرا بر اساس یک فلسفه‌ای تعریف کنیم و بعد به یک فلسفه تبدیل کنیم. چرا که بعداً قدرت تکثیر آنرا داشته باشیم. برای چه می‌خواهیم تکثیر کنیم؟

برای اینکه بتوانم بگویم کیفیت عمل یک مباشر (یک پلیس) در یک عمل کوچک انتظامی، چگونه دارای (قدرت، عزت و رحمت) است؟ همچنین متناسب با یک سطح نسبی بالاتری، عملکرد مسئول یک پاسگاه یا

یک کلانتری چگونه باشد؟ متناسب با یک سطح بالاتر مانند یک مدیر اجرایی، عملکرد او چگونه باشد؟ در تناسب با عملیات فرماندهی چگونه باشد؟ اگر مفهوم نتواند صرف شود - نه صرف لفظی، بلکه صرف معنوی، صرف معنوی یعنی اینکه بگردد تا متناسب با همه مراحل نسبی شود. مثلاً در زبان عربی چگونه از کلمه (کتب) بیش از چند صد کلمه می‌توان درست کرد، باید از نظر معنوی قدرت تعمیم داشته باشید. یعنی یک صفت را صرف کردن، نسبی کردن و سپس تخصیص دادن و معرفی کردن اینکه هرگونه از معنای آن مخصوص چه قسمتی است؛ اگر چنین کاری نتواند انجام بگیرد، قاعدتاً اوصاف را که برای کل می‌گوئیم در داخل یک سازمان نمی‌توان جاری کرد.

۳/۲- ضرورت دستیابی به فلسفه چگونگی جهت صرف مفاهیم

بنابراین ما باید یک رهنمود را بتوانیم صرف کنیم. در این صورت نیاز به فلسفه چگونگی داریم، که ما آنرا در جای خود مفروض داریم، فقط آنرا بکار می‌گیریم. به عبارت دیگر قدرت را برای شما تعریف می‌کنیم متناسب بر تعریفی که برای نیرو از منظر نظم و طلب نظم کردیم. حالا باید (قدرت، عزت و رحمت) را تعریف کنیم و تعریفها را هم به یک امر بازگردانیم.

۳/۳- بررسی تعریف (قدرت) و منشا پیدایش آن

قدرت چگونه پیدا می‌شود؟ هویت قدرت چیست؟ ما ابتدائاً قدرت را به صورت ساده به بالا رفتن تاثیر محیط و شرایط تعریف کنیم.

هماهنگی عزت با جریان بالا رفتن قدرت و رحمت یعنی بر بنیان امید قرار داشتن رابطه آن با محیط. حالا هر یک را توضیح می‌دهیم.

ما برای تکامل هر چیزی این اصل را بیان می‌کنیم: اگر وحدت و کثرت افزایش پیدا کند؛ یعنی تنوع کمی موضوعات و روابط آنها (تعداد آنها) بیشتر شود، وحدت، یعنی انسجام آنها نیز بیشتر شود. در اینجا می‌گوئیم: شدت و کمال بیشتری نسبت به قبل یافته است؛ یعنی کارآمدی آن افزایش پیدا می‌کند. وقتی که تنوع بالاتر برود، انسجام ارتباط آنها هم بیشتر می‌شود.

مثلاً اگر تعداد موضوعات تشکیل دهنده یک دستگاه از نظر کمی افزایش یابد روابط آن هم از نظر کیفی بالاتر رود، اینکه می‌گویید اثر آن بیشتر می‌شود یعنی چه؟ یعنی در گستره‌هایی که قبلاً نمی‌توانسته حضور داشته باشد و فعال باشد حالا می‌تواند فعال باشد. به عبارتی در میدان‌هایی که نمی‌توانسته تاثیر داشته باشد حالا باید بتواند، مسایل را حل کند. این کمال را چگونه می‌توان شناخت، بحث بعدی است. بحث اول این بود که هر کجا می‌گوئیم کمال یعنی اینکه وحدت بیشتر می‌شود، کثرت هم بیشتر می‌شود.

۳/۳/۱- تفاوت تعریف (قدرت) در دو فلسفه (چگونگی) و (چرائی)

طبیعتاً این مطلب با تکاملی که در عرفان گفته می‌شود (که وقتی وحدت بالاتر می‌رود، بساطت بیشتر می‌شود) کاملاً فرق دارد. این درباره چگونگی است و آن درباره چرائی است، موضوع بحث دوتا است. این در نظام دادن و تنظیم نسبت است، بدیهی است وقتی که شما می‌گوئید: موضوعات بیشتر بشود (تعداد کمی آنها) رابطه‌ها منسجم‌تر و محکم‌تر شود، فرضاً اگر قبلاً صدتا موضوع داشته و هر یک به ۹۹ تا موضوع دیگر ارتباط داشته، حالا که ۲۰۰ تا شد باید به ۱۹۹ موضوع ارتباط داشته باشد و ۱۹۹ موضوع هم در خودش با آنها ارتباط داشته باشند. در اینجا می‌گوئیم: انسجام هم بیشتر است، البته نوع ارتباط هم عوض می‌شود، کیفیت ارتباط عوض می‌شود.

۳/۳/۲- ارائه مثال جهت توسعه مقیاس (سرعت)، (دقت)، (انضباط) به لحاظ (توسعه قدرت)

حالا برای مقیاس و سنجیدن آن یک مثالی بیان می‌کنیم. می‌گوئیم هر وقت قدرت بالاتر رود باید (سرعت، دقت و انضباط) بیشتر شود می‌گوئید: سرعت در چه سطحی؟ می‌گوئیم سرعت در حساسیت یعنی ضریب حساسیت باید بالاتر رود. مثلاً یک چیزهایی قبلاً در دامنه حساسیت شخص یا سازمان و حتی ابزار تعریف نمی‌شده. ولی اینک در دامنه حساسیت او یک موضوعات جدیدی طرح می‌شود. ضریب دقت قبلاً کمتر بوده و الان بیستر شده است. طبیعی است که تاثیر آن هم بیشتر می‌شود. این را بعنوان مقیاس خود قدرت بیان می‌کنیم، مثال آنرا به صورت عینی‌تر و فیزیکی توضیح می‌دهم.

برای درست کردن یک ارابه یا گاری در پانصد سال قبل - اعم از حمل و نقل کالا یا انسان - با اندازه گیریهای ساده‌ای مانند: زرع، زارع و گره می‌توانستند چرخ کالسکه را درست کنند. واحد اندازه‌گیری در آن زمان مقیاسها و واحدهای اندازه‌گیری ساده‌ای داشته که یک مقدار تخلف پذیری را تحمل کرد؛ یعنی نه آن دهنه‌ای که برای اسب درشکه یا گاری بود و نه برای چرخهای گاری لازم بود که مقیاس اندازه‌گیری بر حسب میلیمتر باشد؛ ولی هرگز نمی‌توان پیستون یک ماشین را با آن واحدها اندازه‌گیری کرد، بلکه برای اندازه‌گیری آن به واحد میکرومتر (یک صد میلیمتر) نیاز است، واحد که به میکرومتر می‌رسد مقیاس عوض نشده است فقط دقیق شده است، لذا غلط است که در اینجا کلمه تغییر در مقیاس را بکار ببرید. چرا که اندازه کوچک شده است (متر، سانتیمتر، میلیمتر، میکرومتر) ولی وقتی از نظر فلسفی و منطقی ملاحظه کنیم؛ این مقیاس جز دقیقتر شدن، خرد شدن و کوچکتر شدن معنای دیگری پیدا نکرده است.

حالا می‌خواهم بحث را از ساختار برون مولکولی به درون مولکول ببرم. زیرا می‌خواهم انتقال انرژی حاصل از تراکم و احتراق بنزین یعنی این نیرویی که در اختلاف سطح بین حجم بنزین و کربن ایجاد می‌شود. (چون بنزین وقتی که به کربن تبدیل می‌شود به صورت طبیعی زیاد می‌شود؛ در نتیجه یک نیرویی را در اختیار ما قرار می‌دهد، مثل آبی که در پشت یک سد جمع می‌شود یک نیرویی را تحویل می‌دهد تا توربین را بچرخاند) می‌خواهم این نیرو و فشار را کنترل کنم. در سرعتهای بالا ساختار درون مولکولی قطعات دستگاه باید موضوع تحقیق قرار گیرد. اگر قطعه به لحاظ برون مولکولی بخواهد تراش بخورد با واحد اندازه‌گیری میکرومتر قابل اندازه‌گیری است. ولی وقتی بخواهم به درون مولکول وارد شوم باید چکار کنم؟ می‌گوئید جریان الکتریسیته را به این وصل کن تا تبدیل به اشعه شود، بعد یک منشور روی آن قرار بده تا نور تجزیه شود، روی منشور درجه بزن، در نسبت بین طیفها، رنگهای مختلف تشکیل می‌شود؛ بنابراین در اینجا هم درجه بکار می‌رود، در اینجا هم خطوطی که روی منشور است، روی طول است؛ ولی خطوطی که روی طول واقع شده و با میکرومتر هم درجه‌بندی شده و زیر میکروسکوپ قرار گرفته، می‌خواهد نسبت بین طول موجها را ببینند نه اندازه برون مولکولی را، اندازه برون مولکولی مربوط به پیستون بود که می‌خواست در سیلندر بنزین محترق

شود و لکن الان اندازه درون مولکولی را بوسیله طیفهای نوری ملاحظه می‌کنم. آنوقت می‌گویم فولاد را با چه سختی‌ای و با چه کربنی بسازید تا چه مقاومتی را در چه چرخشی داشته باشید. در این جا مقیاس روی این منشود مدرج، با مقیاس روی اندازه‌گیری خود قطعه در برون مولکول خیلی فرق کرد. من دارم صفت را اندازه می‌گیرم، اندازه وصف استحکام، وصف کشش پذیری و تنش پذیری و نقطه انقطاع را می‌گیرم؛ اوصاف را اندازه می‌گیرم نه اندازه قطعه را، بلکه اندازه وصف قطعه است، یعنی مقیاس تغییر کرده. پس آنگاه که تغییر مقیاس نشده باشد شما نمی‌توانید بگوئید دقیقتر می‌توانم کار کنم. اگر تغییر مقیاس در (سرعت، دقت، انضباط) پیدا شد آنوقت می‌توانید بگوئید اوصاف سازمان بالاتر رفته است. اگر اوصاف سازمان بالا برود باید بتواند وحدت و کثرت جدیدی را ایجاد کند. آیا مثالی را که روی فیزیک پیاده کردید در مورد آدم و سلزمان نیز قابل تعمیم است؟ بله، اگر نتوانید در نسبتهای کلان سازمان را به وصف تعریف کنید و شدت ضعف آنرا نتوانید ببینید هرگز توسعه و تغییرات را نخواهید دید. حالا مثال تمام شد وارد اصل بحث می‌شوم. اگر قدرت به بالا رفتن دامنه فعالیت نسبت به کثرت موضوعات و شدت ارتباط پیدا شد. یعنی اینکه سازمان می‌تواند در موضوعات جدید و در افق جدیدی که قبلاً طرح نبود حاضر باشد. البته این هرگز بدین معنا نیست که وارد موضوع دستگاهها و ساختارهای دیگر بشود. اول بذهن می‌آید که برای هر سازمانی یک وظیفه‌ای تعریف شده است و بنا است مشغول وسایل خودش باشد بنابراین فرض خوب است یک نیرو مرتباً گسترش یاب باشد و کارهای سازمانهای دیگر را نیز انجام بدهد در حالی که چنین چیزی درست نیست، وارد شدن در افق جدید بدین معنا است که در همان موضوعاتی که به صورت کلی برایش مطرح شده بود در وضعیت بهتری بتواند حساسیت دقت و عملکرد سازمان را قرار دهد.

۳/۳/۳- بازگشت توسعه قدرت به توسعه کرامت انسانی در اسلام

حالا اگر خواستیم در مورد کرامت انسان بحث کنیم، ابتدا یک مثال انسانی ساده بیان می‌کنم. هر فردی نسبت به نیازمندیهای خود و خانواده‌اش و آنچه بازگشت به شخص خودش می‌کند، یک حساسیتی دارد،

همچنین حساسیت نسبت به سازمانش و آنچه که مربوط به محل کار و محیط فعالیت اجتماعی او و نیز حساسیت نسبت به کل جامعه‌اش دارد.

حالا اگر حساسیت فرد نسبت به کل بیشترین سهم را داشت و متغیر اصلی در زندگی او باشد و حساسیت او نسبت به سازمانش در مرتبه دوم و حساسیت نسبت به خودش و آنچه متعلق به او است، در مرتبه نازلتر و پایین‌تر قرار گرفت. آنوقت سؤال می‌شود، آیا حساسیتهایی را که نسبت به رویدادها دارد در چه ابعادی است؟

یکی از بزرگان به نیروی انتظامی سفارش کرده بود که به مسئله اعتقادات و امنیت فرهنگ توجه داشته باشد، ممکن است نیروی انتظامی بگوید امنیت اعتقادی مربوط به وزارت ارشاد یا مربوط به سازمان تبلیغات یا مربوط به حوزه یا دیگران است در هر صورت ربطی به من ندارد. اما گاهی است که قدرت تقسیم دارد. می‌گوید چه کارهایی نسبت به اعتقادات مربوط به وزارت ارشاد و چه کارهایی مربوط به وزارت علوم و چه کارهایی مربوط به حوزه و چه کارهایی مربوط به من است؟ این بدین معنا است که افق حساسیتش بالا رفته. برای اینکه بتواند هر گونه تغییر در محیط را تفسیر کند، اعم از خوب و بد آن و ارتباط آن با دستگاه خودش و سهمی را که او باید متکفل شود و تشخیص بدهد. آیا برای این کار یک دستگاه تحقیقاتی بسیار وسیع باید داشته باشد؟ و آیا باید کلیه امور جامعه را کنترل کند تا کار خودش را معنا کند؟ یا اینکه از کنار خیلی از کارها به صورت اجمالی بگذرد ولی دستگاه طبقه بندی باید داشته باشد و هنگام که روی طبقه خودش می‌رسد کاملاً آنرا باز کند و بتواند موشکافی کند.

پس اگر قدرت به کرامت انسانی بازگشت کند و هر قدر کرامت انسانی بالا رود و متناظر آن نیز کرامت سازمان هر قدر بیشتر شود، یعنی تعلق و وابستگی به حضرت حق و دغدغه نسبت به آنچه که مربوط به اوست بیشتر شده است. تقوی، همین دغدغه داشتن است و هم در مادی و هم در الهی هست. اگر دغدغه و دلواپسی در یک سازمانی وجود نداشته باشد چه سازمانی که شرح صدر للكفر پیدا کرده باشد و چه سازمانی

که شرح صدر للایمان پیدا کرده باشد آن سازمان نمی‌تواند شدت پیدا کند یعنی یک فرد اگر نسبت به یک فرد اگر نسبت به یک موضوع بی تفاوت شد یا در درجهٔ دوم یا سوم حساسیتش قرار گرفت معنایش این است که دغدغهٔ چیزدیگری را دارد. انسان بدون دغدغه نمی‌تواند حیات داشته باشد ، موضوع دغدغه می‌تواند فرق داشته باشد ، انسان موثر هر قدر میزان دغدغه او پائین بیاید ، قدرت تأثیر او به نسبت پائین می‌آید البته دغدغه غیر از اضطراب است ، معنای اضطراب این است که دغدغه را نتوانید هماهنگ کنید و به عینیت برساند یعنی دغدغه ناهنجار اضطراب می‌شود. اگر دغدغه به هنجار باشد ثمره‌اش انضباط است.

۳/۳/۴- توسعه حساسیت روحی در وحدت و کثرت جدید با ذکر مثال

هر قدر حساسیت روحی یک فرد بالا باشد وحدت و کثرت جدید داشته باشد یعنی نسبت به یک دسته از امور قبلاً حساس بوده و نسبت به یک دسته از امور حساس نبوده ولی از این به بعد حساس است. این مطلب را با یک مثال ساده ای توضیح می‌دهم. ابتدا در مورد یک زن در خانه ، برای اینکه این دغدغه را در سه سطح ذکر کنیم بعد به زندگی شغلی و بعد به زندگی یک نظام در جامعه تطبیق شود.

مثلاً خانمی برای فرزندش یک لباسی دوخته است ، در این کار سعی او بر این بوده که خودنمایی کند و هنرش را نشان بدهد البته ممکن است بگوئید این تبرز شرعاً حرام نیست نخواستنه از مغازه لباس بخرد ، بلکه لباسی را که خودش درست کرده تن بچه اش بکند. یک وقتی است که خانم منزل می‌گوید : من نمی‌توانم تحمل کنم که علاوه بر اینکه خرج منزل بر عهده شوهرم شوهرم هست یک خرج اضافه ای روی دوش او بگذارم ؛ لذا سعی می‌کنم تا آنجا که بتوانم صرفه جویی حفظ کنم. البته در اینجا ابروی مادی را می‌گوید. این یک مقدر از اولی بیشتر احترام دارد. چون شخص خودش را محور قرار نمی‌دهند بلکه خانواده را قرار می‌دهند. اما یک وقتی است که می‌گوید چون در کشورم قیمت نفت پایین آمده و دچار مشکل ارزی شده است ، لذا به میزانی که می‌توانم باید در اردوی مصرف به صرفه جویی کمک کنم. در اینجا دیگر صحبت از خانه نیست ، بلکه از مملکت حرف می‌زند. لذا می‌گوید حاضر نیستم مصرف را بالا ببرم تا کشورم دچار

مشکل ارزی شود. یک وقتی مقداری از این بالاتر صحبت می‌کند. مثلاً با وجود اینکه پول در اختیار داشته تا در عید برای بچه هایش لباس بخرد ، ولی نخریده است و می‌گوید این کشور به منزله یک بلند گو است در مقابل مقام معظم رهبری برای نظام کفر در میدان جهان ، اگر میکروفن یک بلندگو خراب باشد و صدای ناگوار تولید کند ، صدای گوینده به مستمعین نمی‌رسد. می‌گوید اگر کشور ما مغروض باشد ، علاوه بر ضرر داخلی ، صدای رهبر در دعوت کشورهای دیگر به اسیلام به آنها نخواهد رسید ، و من نمی‌توانم این را تحمل کنم. این آخرین مرحله تکامل است که پرچم اسلام را برابر پرچم کفر می‌بیند. دیگر در او معنا ندارد که خود نمائی حضور داشته باشد یا حتی گرایش به خانه در او حضور داشته باشد. حتی موضوع بحث او و شدتی را که نشان می‌دهد درباره کشور خودش هم نیست. آیا او برای اسلام خالص شود و هیچ یک از آن موضوعات در دغدغه او سهم نداشته باشد؟ سهم داشته باشد ، ولی سهم بالاتر مال پرچم توحید باشد نه خانه.

حالا در محیط کار ، اگر شخصی که در نیروی انتظامی کار می‌کند دلبستگی او به عالم اسلام بالا رفت و برای او مهمترین خطر آبروی سازمان یا آبروی شخص خودش در سازمان نباشد ؛ نگوید کار من جلوه پیدا کند ، فرضاً بدون اینکه کسی بداند پا جلو پای رفیقم بگذارم. در عین حالی که پستهای سازمانی پستهای تعریف شده است و بالا رفتن درجه معنایش این نیست که مرتباً پستها اضافه می‌شود اما می‌گوید من می‌دانم که چگونه رفتار کنم تا کار بخش من واحد من و مسئولیت من جلوه اش طوری شود که علاوه بر جلوه خودم پیش پا برای دوستم نیز باشد و من برای پست بالاتر برگزیده شوم. یک وقتی می‌گوید من سعی می‌کنم مشکلات او را حتی المقدور با کمک کردن به او حل کنم. هر چند درجه من دیرتر برسد هر چند او به پست بالاتری برسد. پس یک مرحله تبرز خودش است که خودش به نرخ اینکه دیگری سقوط کند پیشرفت کند ، یا نسبت به سقوط دیگری بی تفاوت باشد ، یک مرحله مرحله‌ای است که کمک می‌کند، هم کار خودش را انجام می‌دهد و هم اینکه حتی المقدور سعی می‌کند در هماهنگ سازی بخش خودش با بخشهای هم ارزش کمک کند به طوری که آنها هم جلو بیفتند. یک سطح بالاتر این است که کل سازمانش را مشاهده می‌کند و از آن بالاتر می‌گوید این سازمان در درون این کشور است ، و این کشور در مقابل کفر

جهانی است. پس به طور کلی پیدایش شدت به خدای متعال در افراد، پیدایش شدت در جهت تکاملی در کل سازمان معنای قدرت را نشان می‌دهد. مرحله بعد عزت است که تناسب با این جهت هست و رحمت که در جلسه آینده بحث می‌شود.

بسمه تعالی

تنظیم نظام تعاریف نیروی انسانی

جلسه ۹

عنوان جلسه: بررسی تعریف معیار در نیروی انتظامی

(توسعه کارآمدی نیروی انتظامی)

تعریف معیار

۱ - تعریف «قدرت» سازمان انتظامی به شدت وابستگی نیرو به اسلامی

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر اساس قدرت یک سازمان را به تعلق و شدت وابستگی افراد نسبت به اسلام تعریف کنیم، در آن صورت شدت روحی، اساس قدرت خواهد بود، و نظام انگیزشی سازمان هم بتواند از این شدت روحی استفاده کند. یعنی انگیزشها مادی نباشد، بلکه الهی باشد. این تحلیل مهمترین مطلبی بود، که در مورد قدرت بیان شد با این توضیح که حساسترین مطلب در انگیزش این است که مدیر بتواند راندمان عملکرد مادی سازمان را بهینه کند، در عین حال موضوع پاداش هم مربوط به عالم دنیا نباشد بلکه مربوط به عالم آخرت باشد. توبیخ و تشویق او چگونه باید انجام گیرد؟ چکار باید بکند تا بتواند به صورت کمی رفتار سازمانی افراد را کنترل کند؟ این سؤال مهمی در مسئله قدرت بود. پاسخ آن موكول می شود به وقتی که بخواهیم تفصیلی بیان کنیم فعلاً اجمال آن راعرض می کنیم. باید فرض شود که نظام حساسیت، مرتباً در حال تکامل است یعنی محور آن از الحادی به التقاطی و از التقاطی به الهی تغییر می کند. لذا نظام پاداش هم در الهی و مادی نمی تواند به یک شکل باشد، نظام پاداش هم باید موضوعاً از بهره‌وری شخصی تا بهره‌وری اجتماعی و بهره‌وری نسبت به توسعه‌ی کلام حق در عالم مشخص بشود و آثار آن هم در نظام ملاحظه بشود. پس سه تا نظام برای بهینه کردن در جای خودش نسبت به قدرت لازم دارد.

۲ - تعریف «عزت» در نیروی انتظامی به عنوان دومین معیار

اما مسئله دوم، عزت است. عزت یعنی چه؟ عزیز بودن، شریف بودن غیر از پست بودن و رذل بودن است.

۱/۲ - دنائت حاصل خوف و ترس از مقام بالاتر (ضد عزت و شرافت)

قدرت می‌تواند باشد یعنی اگر قدرت بر خوف استوار شد، با شرارت سازگار است و قدرتی که بر ترس، پی‌ریزی بشود در کسی که تسلیم او باشد دنائت را پرورش می‌دهد، یعنی حاکم بر کسی حکومت می‌کند که دنی است، نه کسی که کریم النفس است. و خودش هم شریر می‌شود.

۲/۲ - عزت حاصل استوار شدن قدرت بر حبّ

بنابراین شرارت، ضد عزت است، و اگر قدرت حاکم یا نیروی انتظامی بر خوف استوار باشد (نه بر حبّ)، شرارت را نتیجه می‌دهد (نه عزت را). اگر تکامل همان باشد که قبلاً در باره‌ی نیرو (در تعریف نظم) بیان کردیم در آن صورت نظم: مناسبات قوانین و توازنی است که متناسب با انتقال از یک مرحله‌ی کمال اخلاقی به مرحله‌ی بالاتر کمال اخلاق است و مناسبات سازمانی آن را رعایت کردن، تعریف عدل، کریم بودن و شریف بودن است، که تخلف از آن معنای شرارت را می‌دهد و کرامت نفس یعنی: پیدایش یک حالت متناسب با رعایت و انضباط به عدالت یعنی پیدایش یک حالت متناسب با کمال و تحقق تکامل است.

۳/۲ - بررسی معنای «ایثار» و «استثثار» در سازمان

ولکن مصرف کردن غیر برای خود و معنای تکامل را استثثار یعنی: طلب ایثار غیر، نسبت به خود تعریف کردن مربوط به آدمی است که خود محور است، در مقابل ایثار که مربوط به انسان کریم النفس است، عیناً مانند این می‌تواند، صفت یک سازمان باشد. سازمانی که برای حفظ امنیت غیر، فداکارانه خطر پذیری می‌کند. قدرتش را طوری مصرف می‌کند که در جامعه عزیز می‌شود، عزت پیدا می‌کند. اما نیرو یا سازمانی که بخواهد جامعه را برای خودش مصرف کند، کسانی که از او اطاعت می‌کنند و به او احترام می‌گذارند از ترس است، نه از روی عشق و محبت، و از این که در کنارش هستند احساس امنیت نمی‌کنند، در این صورت می‌گوئیم این سازمان، شریر است. آن سازمان در میان دزدان، بزرگترین دزد می‌شود. سازمان‌هایی که در غرب گفته می‌شود، برای مواد مخدر، یک تشکیلات بزرگی دارند و با سازمان پلیس شان با هم به وحدت اهداف رسیده اند، باید گفت، پلیس در آن کشور، پلیس شریری است و پلیس امینی نیست. اما پلیسی که

برای چیزهای مضر و آن که ضربه مردم می‌زند، نا امنی می‌آورد و برای مردم امنیت می‌آورد و مردم در بودن او احساس آرامش می‌کند. این عزیز بودن است. بنابراین درست کردن شاخصه، برای شناخت وضعیت شریف بودن رفتار پلیس و نیروی انتظامی چه در روابط داخلی سازمان که پرورش دهنده‌ی شرافت و کرامت باشد و چه در ارتباط آن با جامعه لازم است. و قدرت کنترل و کمی کردن آن و همچنین «محاسبه، مراقبه و مشارطه» سازمانی (که غیر از «محاسبه، مراقبه و مشارطه» افراد است) را ایجاد کردن، منشأ پیدایش بهینه‌ای می‌شود که شرافت سازمان مرتباً ارتقاء پیدا کند و عزتش مرتباً در نظر جامعه‌اش بالا برود. مثل پدری نباشد که مایه عذاب در خانه است و همه آن را مایه‌ی رحمت بدانند. اگر عزیز شد و قدرتمند هم بود. طبیعی است که آیه رحمت می‌شود.

۳ - تعریف «رحمت» در نیروی انتظامی به آرامش و اعتماد

شاخصه‌ی سوم رحمت است؛ یعنی وجود سازمان نعمت اعتماد را برای مردم به بار می‌آورد، نه فقط احساس نا امنی نمی‌کنند و احساس ترس نمی‌کنند. آرامش اجتماعی با بودن او احراز می‌شود. مثل خانه‌ای که یک بزرگتر محترمی داشته باشد، اگر مسافرت برود وقتی که از مسافرت برگردد، همه احساس رحمت می‌کنند، نه عذاب، می‌گویند هیچگونه تجاوزی در حضور او صورت نمی‌گیرد تحقیر بی جا نمی‌شود، تجلیل بی جا نمی‌شود، امتیازاتی به نفع افراد داده نمی‌شود، علاوه بر همه اینها وجودش را وجود رحمت می‌دانند، وجود اعتماد در فعالیها می‌دانند. بنابراین پلیس در مسئله‌ی نظم و عدم تخلف باید وجودش منشأ اعتماد و احساس یک نوع رحمتی باشد.

۱/۳ - ملاحظه «رحمت» در سطوح مختلف

حال این رحمت در چند سطح قابل ملاحظه است.

یکی در سطح فردی به شخص، یعنی: اعتماد داشته باشد به اینکه مورد تجاوز قرار نمی‌گیرد.

دوم اینکه جامعه‌اش در حال رشد است، اعتماد به روابط اجتماعی و تکاملی که باید جامعه داشته باشد.

۲/۳ - ضرورت وحدت یافتن اوصاف نیرو بر اساس یک محور واحد

بعد از عناوین قدرت، عزت و رحمت، لازم است یک نکته‌ای را بیان کنیم. هر سه وصف، را به مسئله‌ی نظم و انتظام و تعریفی که از کمال کردید برگردانیم. نکته‌ی مهمی که باید در اینجا گفته شود این است که اگر نتوانیم مفاهیم را به یک مفهوم برگردانیم، یعنی؛ اینها ابعاد یک موضوع واحد بشود، ابعاد یعنی: وصف‌هایی که متقوم بهم هستند. وقتی که یک خودکار را دست می‌گیرید، حجم آن با وزن و مقاومتش با همدیگر هستند و موضوع واحد هستند. اگر نتوانید موضوع را واحد، فرض کنید و برای آن متغیر اصلی نتوانید لحاظ کنید، محال است قدرت هماهنگ سازی داشته باشید. پس باید بتوانیم مفاهیمی را که به کار می‌گیریم و مفاهیم پایه‌ی ما هستند.

۱ - کثرت و تعدد آنها تبدیل به یک وحدت موضوع بشود.

۲ - بر اساس آن بتوان به درستی تعریف معین و مشخصی کرد.

(تعاریف پایه) را ۳ - قدرت تعمیم دادن یعنی؛ آثار آن را نسبت به موضوعات مختلف، دیدن و بر حسب آن آثار، کثرت حضور برای هر وصفی ملاحظه کردن اگر قدرت تعمیم نداشته باشید، در غیر این صورت، نمی‌توانید هماهنگی نسبت به امور مختلف و فعالیت‌های مختلف را به دست بگیرید.

پس برای سازماندهی تعاریف پایه باید حتماً یک خصوصیتی داشته باشید. اولاً باید بتوانید به یک پایه برگردانید، ثانیاً در آن یک پایه که می‌بینید اوصاف پایه (اوصاف اصلی) باید حتماً نسبت به موضوع اصلی بُعد باشند. ثالثاً قابلیت تکثیر به مناسبت آثار داشته باشد.

برای اینکه ابزار هماهنگ سازی امور مختلف را از نظرتئوری داشته باشید. باید بتوانید مجموعه سازی کنید. نه اینکه به صورت انتزاعی نامگذاری کنید. آن وقت می‌توانید با خصوصیتی که عرض می‌کنیم توزین، یا بارمبندی کنید، یعنی وزن مشخص کنید و متناسب با متغیر اصلی شاخصه تعریف کنید و به کنترل موضوع پردازید، یعنی مسئله‌ی «پیشگویی، هدایت و کنترل» را، از کارآمدی کل، تا تأثیر آن نسبت به بخشها و کارهای مدیریت اجرایی خرد باید داشته باشید.

بنابراین حتماً وجود یک فلسفه‌ای که بتواند شما را در این کار کمک کند، صرف مفاهیم است نه صرف الفاظ و ابزارها، همانگونه که ماده کتب را به شکلهای مختلف می‌ببرید. البته در مجموعه‌سازی نباید فقط نامهای مختلف داشته باشید بلکه باید معنون، یعنی موصوف و وصفهای مختلف را بتوانید هماهنگ کنید و منتجه گیری کنید.

بنابراین سه وصف «قدرت، عزت، رحمت» به عنوان سه وصف پایه، نسبت به مسئله‌ی نظم به صورت اجمالی طرح شد.

۴ - پرسش و پاسخ:

س) با تشکر از حضرتعالی. در مورد عزت فرمودید که عزت از یک بعد مبتنی بر کرامت است و از یک بعد مصرف کردن غیر برای خود است (بعد خود محوری) مرز بین این ایثار و استئثار یک مقدار مبهم است. به هر حال در علم مدیریت غربی برای بحث خود محوری دو بعد می‌بینند. یکی تشویق است. الان افراد در جامعه ما حقوق می‌گیرند و این تشویق است. مثلاً من در اینجا می‌آیم کار انتظامی، امنیتی، اطلاعاتی، اقتصادی هر کاری که می‌کنم در مقابل آن حقوق می‌گیرم، آنجایی ایثار معنی می‌دهد که بسیجی با آن روحیه‌ی زمان جنگ فقط با عشق، عشق مبتنی بر ایثار یا ایثار مبتنی بر عشق به جبهه می‌آمد. در آنجا دیگر خودش مهم نیست بلکه از خودش برای دیگران خرج می‌کنند. ولی در اینجا بیشتر تشویق معنی می‌دهد. یعنی بیشتر برای حقوق کار می‌کند. پس تا وقتی من برای حقوق می‌آیم نظمی هم که ایجاد می‌شود محورش خودم هستم. لذا با دزد یا قاچاقچی راحت تبانی می‌کنم. اگر او بیشتر داد و مکانیزم‌های کنترلی سازمان هم نتوانست مرا تحت مراقبت قرار بدهند و من نتوانم آن افق شغلی خودم را احساس کنم که ممکن است به خطر بیندازم، آن تشویقی را که دیگران ارائه می‌کنند ترجیح می‌دهم. چهره دیگر این تحریک مادی هم مثلاً در رشوه است. شکل آن به این صورت است که فرد این شغل را محمل می‌داند برای اینکه این جنبه‌ی تشویقی را از دیگران بگیرد. نوع بعدی در علم مدیریت غربی‌ها تنبیه نامیده می‌شود، که شامل جنبه‌های قهر آمیز و مسایل تنبیه است که طرف را وادار می‌کند کاری را انجام بدهند که فرمودید یا از ترس

با سازمان همکاری کند یا نقطه‌ی مقابل به خاطر تشویق. اما آنجایی که بحث ایثار مطرح می‌شود خیلی عمق پیدا می‌کند؛ اگر چه حتی من که می‌خواهم شهید بشوم به خاطر عند ربهم یرزقون است، در اینجا هم برای خودم کار می‌کنم، یعنی حتی وقتی که به سمت خدا می‌روم، نمی‌روم که برای خدا ایثار کنم بلکه برای خودم ایثار می‌کنم یعنی اگر من اینجا می‌آیم و منت می‌گذارم که بله، من دارم برای مملکت ایجاد نظم و امنیت می‌کنم، در واقع دنبال آن جنبه‌ی تشویقی و پاداشی هستم که وعده داده شده است. یعنی آنچه در قرآن و روایات آمده که وقتی این کارها را انجام بدهید و اینگونه عمل کنید این می‌شود. باز هم جنبه‌ی تشویقی و تنبیهی در این بُعد است. اگر در همین بحث آخر یعنی آنجایی که سه مفهوم باید با مفهوم پایه (مفهوم نظم) دارای ابعاد شود بعد آن ابعاد تعریف بشود و قابلیت تکثیر و به مناسبت آثار پیدا کنند و مجموعه سازی بشوند. برای مجموعه سازی لازم است که ما برای آن سطوح در نظر بگیریم، طبقه طبقه کنیم. لذا من فکر می‌کنم یک گام از ایثار این است که فردمی پذیرد که با یک حداقل حقوقی مشقت این کار را بپذیرد و ایجاد نظم و امنیت کند. گام بعدی این است که اصلاً این را در نظر نگیرد و مزدش را از کسانی دیگر بخواهد به این صورت که فرد عاشق کار پلیسی است یا عاشق کار اقتصادی است لذا آن را انجام می‌دهد. یک وقتی است که عشق به خداست، چون احساس می‌کند حکومت عدل جهانی قرار است ایجاد شود لذا برای یک هدف بزرگتر ایثار می‌کند، یکی از جنبه‌های حکومت جهانی این است که در ام القرای اسلام نظم و امنیت ایجاد بشود و مال و جان مسلمین حفظ بشود، لذا به نظر می‌رسد ابعاد تشویق و تنبیه در بحث عزت مبتنی بر کرامت و غیر آن که مصرف برای خود می‌شد - یک سری سطوح دارد که در استئثار تا اسفل السافلین مراتب دارد، یعنی آن هم شدت و حدت دارد، از این طرف هم در بحث صعود درجاتی داریم که از همین جنبه‌ی تشویقی و حقوق گرفتن می‌توان بحث ایثار را دسته‌بندی کرد تا جایی که فقط برای خدا باشد. آنجا که دیگر جنبه‌ی عشق پیدا می‌کند و طرف، ما به ازایی طلب نمی‌کند و اصلاً خودش را نمی‌بیند، از خودش گذر می‌کند و سیر الی الله را طی می‌کند البته آنجا را شاید نتواند کمی کرد، ولی برای

این مجموعه‌سازی از یک سطح خاصی به درجات پائین و به درجات بالا فکر می‌کنم قابل سطح‌بندی باشد
 آیا مطلب را درست متوجه شدم؟

۱/۴ - عدم ملاحظه عزت و رحمت در دستگاه مادی

ج) من از یک نکته به اشاره گذشتم که با سؤال شما بیشتر توضیح میدهم. طبیعتاً کلیه‌ی دستگاههایی که مقصد و هدف شان به عالم دنیا ختم می‌شود، نمی‌توانند به افراد شرافت و عزت حداقل در یک سطحی که افراد از آسیب، مصون باشند برسند. یعنی صیانت افراد (مصون بودن از آسیب) در یک سطوحی مورد تجاوز قرار می‌گیرد. ممکن است شما خیال کنید که در ملل غرب در زندگی فردی آنها مصون از آسیب هستند، بنده می‌گویم راندمان کارشان بدست شرکتهای سرمایه داری رقم می‌خورد، و به اصطلاح ضرورت‌های توسعه‌ی تکنولوژی، هم سرنوشت نرخ مزدشان (یعنی بهره‌وری شان) و هم میزان کارشان را رقم می‌زنند.

۱/۱/۴ - دنائت اخلاقی حاصل حاکمیت سرمایه بر اخلاق

بنابراین آنها در آنجا تحت یک استبداد تکاملی قرار دارند، که برای آنها حضور در انتخاب، صفر است. حضور سرمایه دارها برای توسعه‌ی سرمایه خیلی پررنگ تراست. یعنی در آنجا آراء سیاسی به آراء اقتصادی تبدیل شده و آراء اقتصادی هم به حجم کمی سرمایه مربوط شده و حجم کمی سرمایه رقم می‌زند که نرخ مزد در حداقل و حداکثر چه باشد. احساس فقر چه باشد؟ چگونه فقر از یک کشور به کشور دیگر انتقال پیدا کند یا اصلاً انتقال پیدانکند؟ به عبارت دیگر آنچه را که بازار بورس سهام و بازار ارزی نامید، بر انتخاب افراد حکومت می‌کند، یعنی فضای حاکم بر رقابت درست می‌شود. رقابت تحت آن فضا مجبور است و الا ورشکست می‌خورد، حذف می‌شود. اصلاً اکثریت به آن معنای اکثریت کمی انسانی نیست، اکثریت کمی در آنجا به سرمایه معنای می‌شود، واحد آن «آدم، اراده و انتخاب» نیست بلکه واحدش حجم کمی ثروت است.

۲/۱/۴ - عدم اعتماد انسان به انسان در دستگاه مادی

در آنجا اخلاق نمی‌تواند به شرافت برسد، و مجبور است به دنائت برسد و شاخصه آن هم [؟؟] تلون در عاطفه است. اینکه شما می‌بینید در اروپا به سگ علاقه پیدا می‌کنند، چون سگ را یک موجودی که مثل یک

شطرنج باز با او روبرو باشد و مرتباً بترسد از اینکه مباداً غافلگیرشود و بخواهد برای آنها نقشه بکشد، کلاه سرش برود نمی‌دانند. احساس امنیت نمی‌کند. آدم باید خیلی پست بشود که نتواند به آدم دیگری اعتماد کند و دلخوشی خودش را علاقه و اعتماد به حیوان قرار دهد و بگوید چون آن حیوان عقل ندارد، من از نقشه کشی او مصون هستم. آنگاه کلیه عاطفه‌هایی که مثلاً نسبت به گل یا اشیای دیگر دارد، نامش را تنوع گذارد در حالی که تنوع نیست بلکه تکون است، یعنی استمرار امنیت توسعه پذیری که در آن آرامش باشد، در آنجا پیدا نمی‌شود، دغدغه در وجود او ذاتی می‌شود. این دغدغه که شاخصه آن دنائت و شرارت است - البته در مشکل پیچیده‌اش - در آنجا بوجود می‌آید.

۲/۴ - نحوه کمی کردن اوصاف معنوی در سازمان

اما به بیان این مطلب پردازیم که اگر شما توانستید مقصد را خارج از این عالم تعریف کنید. چگونه آن را کمی کنید؟ سئوالی بود که در جلسه قبل مطرح شد و این دفعه به سادگی از آن عبور کردم. گفتم همانگونه که شما نظام حساسیت دارید، باید نظام پاداش هم داشته باشید، نظام مقصد و اثر هم داشته باشید.

۱/۲/۴ - اجمالی در طبقه‌بندی پاداش‌ها در سازمان

البته محور این نظام در بهینه‌ی تکاملی عوض می‌شود، یعنی شما نه هرگز ایثار را از یک صفت بسیط بدست می‌آورید. و نه پاداش شما باید بسیط باشد. اینکه بگوئید فقط یک نوع پاداش می‌دهیم و آن هم مثلاً قدرت خرید (مال) است، این تدبیر نمی‌تواند بستر درستی باشد. بله شما مثلاً ۲۰ نوع صفت برای آدم تعریف کردید که باید مرتباً رشد کند، یعنی مرتباً باید جایگاه این صفتها عوض شود و محور آن تغییر پیدا کند، هر کدام از اینها بخواهد تغییر بکند، باید یک نوع پاداش برای آن در نظر گرفت.

در جلسه گذشته به عنوان مثال عرض کردم که در یک سطح به همه افراد حقوق داده می‌شود به اندازه‌ای که از حداقل فقری که در عرف، گفته می‌شود. بالاتر است و از حداکثری که واردغنا می‌شود پائین تر است. یعنی اگر مقام و منصب شما خیلی هم بالا بود نمی‌گذارد جزو اغنیاء بشوید و اگر هم پائین باشد نمی‌گوید:

حالا که این سرباز است جز رده‌ی فقرا بشود. بین فقر و غنا یک طیفی را به عنوان حقوق تعریف می‌کند. این برای پاداش پولی است.

اما یک پاداشهای دیگری قرار می‌دهند، مثلاً (به زبان روزعرض می‌کنم) یک کوپن‌هایی می‌دهند که مخصوص سفر زیارتی است. یک کوپن‌هایی می‌دهند که مخصوص پول دادن و دستگیری از فقر است، اینها مانند ریال، قابل تبدیل به یکدیگر نیستند. بنابراین اگر توانستید پاداش را متناسب با نظام اوصاف طبقه‌بندی کنید، نوع امتیازهایی که برای هر سطح از شغل است، طبقه‌بندی کنید. مثلاً در زیارت می‌گوئید یک نفع نسبی به خود شخص می‌رسد. به هر حال شما پولی را خرج می‌کنید و برای زیارت مشرف می‌شوید در عین حال خود زیارت غیر از حالات معنوی که برای اهل آن پیدا می‌شود، که اصلاً با حالات مادی آن قابل قیاس نیست. ولی همه‌ی افرادی که زیارت می‌روند یک گونه نیستند، برای بعضی‌ها اولویت اول سیاحت و مرتبه‌ی دوم آن زیارت است. اما برای بعضی‌ها زیارت اصل است. و ابدأً به سیاحت توجهی ندارند. بعضی از امتیازات می‌گوئید، هیچ نفعی به خودش نمی‌رسد مثلاً پول برای بیمارها داخل صندوق ریخته است. یعنی کوپن مال بیمار بوده، کسی هم نفهمیده که چه کسی کوپن را به بیمار بخشیده، یعنی نه در آن ریاست هست و نه نفع مادی، بعد هم مؤسسه روزی را قرار گذاشته که به دیدار بیمارها بروند و هزینه شان را تأمین کنند. پس می‌توان انواع امتیازها را، (از آن که پول هست و مستقیماً قابل بهره‌وری شخص است تا آن که هیچ گونه قابل بهره‌وری شخص نیست). طبقه‌بندی کرد، حالات روحی و صفات روحی را هم مقابل آن طبقه‌بندی کرد، آثاری را هم در انتظار داریم طبقه‌بندی کنیم. می‌گوئید یعنی چه آثار را طبقه‌بندی کنیم؟ می‌گویم وقتی آلمانها جنگ می‌کردند هویت شان را به ملیت شان تعریف می‌کردند اصلاً دنبال پول نبودند با حداقل حقوق حاضر بودند بسازند، تا آلمان پیشرفت کند. اگر شما توانسته باشید نظام فکری لازم را داده باشید و نظام پرورشی آن را هم ایجاد کرده باشید، اینکه کلمه‌ی توحید پیروز است و موازنه‌ی کلمه‌ی اسلام با کلمه‌ی کفر قابل کمی شدن است و سهم تأثیر شما هم در آنجا باید قابل کمی شدن باشد. یعنی ببینید آیا ارزش شما در امور اقتصادی جلو افتاد یا آمریکا ارزش ارزش ما مگر ممکن است جلو بیفتد؟ بله مشروط بر اینکه مصرف شما

کمتراز تولید و صادرات شما باشد ارزشنگین تر می‌شود، اگر در موازنه‌ی سیاسی طرفداران شما و کلمه اسلام بیشتر و رو به گسترش باشد و آمریکا مرتباً از مواضعش عقب نشینی کند به طوری که قابل محاسبه کردن به تعداد نفر و کمی هم باشد. در فرهنگ دامنه‌ی موضوعاتی را که شما توانستید به نفع توسعه‌ی کرامت بشر تسخیر کنید با دامنه‌ای که کفار توانستند تسخیر کند قابلیت سنجش دارد و نهایتاً مجموعه‌ی منابع طبیعی و فن استخراج آنها و نحوه‌ی بهره‌وری اجتماعی آنها و اینکه در کدام صرف می‌شود، یعنی بستر حیات برای توسعه‌ی گرایش به مادیت است یا بستر حیات برای توسعه‌ی گرایش به خداپرستی است؟ اینها از جمله اهداف بود و باید مشخص باشد، نیروی انتظامی در کل رفتار کشور چه سهمی دارد. حداقل به عنوان یک موضوع خرد باید معلوم شود با دسته‌بندی‌های کلان یک نظام و همچنین با توسعه‌ی جهانی چه ارتباطی دارد؟ آیا توسعه‌ی ملی به معنای توسعه‌ی ملت اسلام است و در برابرش ملت کفر به نسبت آسیب می‌بیند یا نه به صورت یک نسبت به توسعه‌ی جهتگیری مادی آنها است. بنابراین قابلیت کمی شدن در این سه جا داشته را باید باشد.

۳/۴ - امکان یا عدم امکان استفاده از تجربیات دنیای غرب

یک سؤال این است که آیا از تجربیات دنیای غرب می‌توان استفاده کرد یا خیر؟ ببینید، اگر شما به پرورش یک شوری و انسباطی نیاز داشته باشید، می‌گوئیم: آیا آن پرورشی که در این انسباط پیدامی شود اسلامی آن چگونه است؟ و غربی آن به چه صورت است؟ روشن است که غربی آن دانسینگ است. شما هم مدعی هستید که اسلامی آن حسینی است، تجربه آنها برای دستگاه خودشان محترم است. برای آنها دانسینگ ایجاد حرص مادی می‌کند چرا که در آن پنجاه زن و مرد در یک حالت تحریک آمیز جنسی که توأم با یک گونه موزیک و ورزش است قرار دارند. نهایت ترشح غدد هم در حالات جنسی واقع می‌شود. شما هم در حسینی سینه می‌زنید و اینجا هم این ترشح غدد به صورت اشک ریخته می‌شود. بعد می‌گوئید: آنهایی که دیشب سینه زدند و گفتند به کربلا می‌رویم، صبح سر از پا نمی‌شناختند و برای روی مین رفتن از بر یکدیگر سبقت می‌جستند. آنهایی هم که دانسینگ داشتند برای اینکه به دنیای برتر دستیابی پیدا کنند در

میدان‌های ماجراجویی خطر می‌کردند. هم آنها ریسک خطر دارند و هم شما ریسک خطر دارید. ممکن است ریسک خطر شما بالاتر باشد چون بنا شد افق مقصد شما برتر باشد. لذا ریسک خطر شما باید شدیدتر باشد و لکن این دو نوع تجربه است. مثال دیگر اینکه ببینیم معنای توسعه‌ی سیاسی در غرب و در اسلام چه تفاوتی دارند. اگر مفهوم ارتباط سیاسی را و دلبستگی به آن را مادی تعریف کنید، کلیه‌ی ساز و کارهای آن هم مادی می‌شود، توسعه‌ی سیاسی غربی هم درست می‌شود و با نظام سرمایه داری هم صد در صد هماهنگ و همساز است. اما توسعه‌ی سیاسی الهی به چه معناست؟ اولاً باید معلوم شود نیاز سیاسی چیست؟ و این مطلب را برای خودتان به خوبی تعریف کنید اول معنای امنیت را به امنیت برای اسلام برای خداپرستی، برای اخلاق فاضله برگردانید. بعد از امنیت یک پله بالاتر بگوئید: اعتماد، اعتماد عمومی را به روابط اجتماعی و قوانین برگردانید. یک مقدار بالاتر، بگوئید صیانت و مصون بودن یعنی در جریان تکامل حرف اول را داشتن است. در این صورت توسعه‌ی سیاسی شما در جبهه بوده چرا؟ چون مصون بودن شما اگر در جهت آمریکا باشد شما یک قمری می‌شوید از اقمار دستگاهی که آنها دارند و دیگر شما مصون نخواهید بود، یعنی سرمایه داران سرنوشت شما را رقم می‌زنند، جبر تکنیک رقم می‌زند که شما چگونه وام بگیرید، چگونه پرداخت کنید، چگونه فن آوری کنید، و چگونه تولید فن کنید. در همان بستر خواهید بود. دیگر معنا ندارد که شما مصون باشید. مصونیت برای آرمان شما و توسعه‌ی قدرت الهی شما، وقتی مهیا می‌شود که شما در یک جهت دیگری حضور داشته باشید، اگر در جهت دیگر قرار گرفتید تمام ابزارها و ساز و کارهای آن متفاوت می‌شود.

بنابراین اگر توسعه‌ی سیاسی را در جبهه جستجو می‌کنیم و می‌گوئیم آمریکا برابر یک جمعیت بسیار کوچک، دچار یک بحران بزرگ شد و در ده سال گذشته، نظام شوروی، که ارزش را بر پایه ابزار تعریف می‌کرد یعنی می‌گفت: اخلاق، تابع ابزار است و او که دین و دینداری را تابع طبقه حاکم و ساختارگرایی زرمدران می‌دانست، با پیدایش جمهوری اسلامی و مقاومت او برابر استکبار و درگیری با نوکرش (شاه و دستگاه او) و همچنین برابر با خودش (آمریکا)،

بلافاصله تئوری او (کمونیسم) درباره‌ی اخلاق و ابزار شکست. وقتی یک تئوری درباره‌ی اخلاق بشکند، بدین معنا است که انگیزش در آن نظام آسیب پذیر شده است، وقتی انگیزش آسیب پذیر بشود نظام فرو می‌پاشد، چون بشر با انگیزش کار می‌کند، یعنی قبلاً یک تئوری درست می‌کرد و به دست یک فرد می‌دادند او می‌آمد با یک فلسفه تاریخ برخورد می‌کرد و فلسفه‌ی تاریخ به او اجازه تحلیل هماهنگ نسبت به گذشته و آینده می‌داد. شما بوسیله‌ی انقلاب اسلامی ماده‌ی نقض عینی آوردید. وقتی ماده نقض عینی آوردید. تئوری شوروی شکست و بدنبال آن حکومتش فرو ریخت. قبل از جمهوری اسلامی می‌توانست از آمریکا باج بگیرد و موج کارش یک میدان جلو می‌رفت و مجدداً به دنبال آن از آمریکا باج می‌گرفت و وضعیت دخلی خود را به یک تعادلی می‌رساند بعد از انقلاب اسلامی باج گرفتن او رها شد. چون آمریکا گفت: دیگر کشورهایی که علیه من انقلاب می‌کنند نمی‌گویند انقلاب کارگری، بلکه به نسبت می‌گویند، انقلاب اسلامی یعنی حرف تو را نمی‌زند پس به تو چرا باج بدهم؟ و لذا باج دادن به او قطع شد و بلافاصله فرو ریخت. از اینطرف خود آمریکا دچار یک بحران شدید شد. بحرانی که یک جمعیت چهل میلیونی توانست برای آمریکا ایجاد کند. درحالی که مجموعه‌ی کشورهای خاورمیانه نمی‌توانستند برای او ایجاد کنند، یعنی ایران با همه‌ی کوچکی خودش، نقشی پیدا کرد که در موضعگیری سیاسی بیشتر از یک قاره توانست آمریکا را تحت تأثیر قرار بدهد؛ یعنی شما در توسعه‌ی سیاسی از جهتگیری اوتخلف کردید و بر یک محور و یک جهت دیگری توسعه را آغاز کردید.

حالا همین که آن جهت را رها کنید و سازندگی را بر همان پایه به انجام ندهید. یک وقت سازندگی را بر همان پایه انجام میدادید و می‌گفتید، باید آنجا سینه زنی باشد تا شهر خرمشهر ساخته شود، سینه زنی باشد تا سد ساخته شود و می‌گفتید: ابزار هم از شما نمی‌خواهیم و با همین چیزهایی که داریم می‌سازیم می‌گفتند: شرکتهای خارجی آمده اند قرض بدهند، می‌گفتند این ملت حاضر نیستند از اینها قرض بگیرند، اگر این دیدها همین طوری آسمانی می‌ماند، حتماً دیگر هیچ کس نمی‌گفت به ما دموکراسی غربی بدهید ولی اگر این دیدها را زمینی کردید، دید زمینی نمی‌تواند در جهت آمریکا قرار نگیرد و قمر او نباشد و توسعه‌ی

سیاسی همان تعریف را پیدا نکند! بنابراین تجارب جهت مخالف ما فقط یک نتیجه دارد، دشمنان را باید مرتباً بشناسیم، و از اینکه آسیب‌پذیری‌های او چیست؟ نقطه قوت‌های او کجایند؟ وقتی از نقطه ضعف‌های ما بخواهد به ما حمله کند، مناطق آسیب‌پذیر ما چیست؟ یعنی درگیری دو جهت است به عبارت دیگر من یک سؤالی دیگری مطرح می‌کنم تا مطلب به خوبی روشن بشود. اگر ما تجاربی در تحریک خود ارضایی چه در ریاست و چه در شهوت جنسی و چه در اکل و شرب داشته باشیم. برای بیمار می‌توان به تجویز دکتر بعضی موارد را اجازه داده یعنی روانشناسی اسلامی دقت کند و بگوید: ممکن نیست که شما بلافاصله تحقیر و تجلیل را که مسئله‌ی ریاست است، الان اسلامی کنید، این طاقت را ندارد، این کار در یک شبی باید انجام گیرد. یا اینکه فلان نفر الان دچار یک آسیب جنسی است نمی‌توانید بلافاصله او را روی وضع متعادل قرار بدهید باید یک شیب داشته باشد. این را دکتر می‌تواند بگوید. ولی هرگز برای بهینه‌سازی نمی‌توانید بگویید با ریاست طلبی و با شهوت پرستی با اسراف در اکل و شرب می‌خواهم آدم متدین درجه یک بسازم. می‌گویم تنوع در هر کدام از این لذتها حلال نیست و اعمال حلال هم بستر برای اعمال حرام درست می‌کند.

والسلام

بسمه تعالی

تنظیم نظام تعاریف نیروی انسانی

جلسه ۱۰

«بررسی تعاریف پایه توسعه کارآمدی ناجا (پرسش و پاسخ)»

(طرح توسعه کارآمدی نیروی انتظامی)

مشاور عالی طرح : حجه الاسلام والمسلمین حسینی شیرازی

مدیریت اجرایی : حجه الاسلام حسینیان

با همکاری : پژوهشکده نیروی انتظامی

جلسه : ۷

۱- آیا وصف قدرت - عزت - رحمت - پشتوانه منطقی دارد؟

حجه الاسلام والمسلمین حسینی : ابتدا سئوالاتی که آماده شده اند مطرح می کنیم سؤال اول : آیا سه وصف قدرت ، عزت و رحمت پشتوانه منطقی دارد ، یا به صرف اینکه فرمایشات مقام معظم رهبری است می تواند بعنوان معیار قرار گیرد؟ سؤال دوم : در بعضی از تعابیر ، مقام معظم رهبری کلمه اقتدار را در مورد نیروی انتظامی به کارگرفته اند ، تفاوت این دو مفهوم اقتدار و قدرت در تنظیم موضوعات و تعاریف ناجا چیست؟

پاسخ ۱- بررسی سه شیوه برخورد با معیارهای اخذ شده از فرمایشات مقام معظم رهبری در مورد نیروی انتظامی

در خلال مباحث گذشته به این موضوع تصریح شده است که در برخورد با یک موضوع - صرف نظر از اینکه معیارهایی خارج از دستگاه نظری خودمان داشته باشیم - باید بتوانیم آن موضوع را براساس دستگاه منطقی و نظری خودمان تعریف کنیم و عوامل متغییری را نسبت به آن شناسایی کنیم. حالا اگر معیارهای خارج از دستگاه نظری مطرح شد ، شما دو کار می توانید بکنید : یکی اینکه فهم خودتان را به صورت موضعی روبروی

آن فرمایش قرار بدهید ، به عبارت دیگر حتماً فهم به کار گرفته می‌شود در درک یک موضوع یا مطلبی که درباره آن موضوع گفته شده است انسان با فهمش درباره موضوعات مطالعه می‌کند. نهایت می‌توان فهم را در چند سطح ملاحظه کرد: یکی فهم ساده‌ای که بریده از فهم انسان نسبت به سایر موضوعات باشد. به عبارت دیگر می‌توانیم به آن، فهم ارتکازی یا فهم عرفی هم بگوییم.. یک موضوعی مانند(نیروی انتظامی) را مردم نسبت به آن یک درک دارند، از فرمایشات مقام معظم رهبری هم عرف حتماً یک درک دارد، این دو فهم را به عنوان فهم ابتدایی و ارتکازی نسبت به دو موضوع جدا، مستقل و بریده از سایر موضوعات می‌توانیم تعریف کنیم. شاید فهم لغت‌نامه‌ای هم نزدیک به همین تعریف باشد. که فهم ارتکازی یک جامعه بیان می‌شود، ولی اگر فهم خاص بشود (مثل فهم تخصصی)، فهم تخصصی حتماً یک دستگاه تئوریک دارد؛ یعنی کارشناس مجبور است هماهنگی بین نظریات مختلف او درباره جوانب یک موضوع می‌دهد رعایت کند. به عبارت دیگر نمی‌تواند نظریات مختلف او درباره جوانب یک موضوع با هم متناقض باشد. باید حتماً متلائم باشد، (تلائم یعنی هماهنگی و ملائمت داشتن، همراه بودن)، این هماهنگی بین تعاریف بدون داشتن یک پایه تئوریک نمی‌شود یک مبنا می‌خواهد. این کاری که بنابر مبنا برای توصیف یک موضوع انجام می‌گیرد ابتدائاً جایگاه آن وصفها را همچنین معادل آنها را در دستگاه نظری خودش پیدا می‌کند. بنابراین تاویل و تفسیری که می‌کند بنابر جایگاه خاص نظری اوست لذا تاویل به رای می‌شود. حالا از اینجا یک قدم بالاتر می‌آئیم (مرحله سوم) هرگاه دستگاه تئوری بتواند مطلب را به حجیت برساند؛ یعنی بتواند تبعیت دستگاه نظری را با مبنای محور خارجی اثبات کند.

آنگاه دیگر تاویل و تفسیر به رأی اطلاق نمی‌شود بلکه گفته می‌شود این دستگاه توانست تفسیر و تشریحی که با محور خارجی هماهنگ باشد، چنانچه در مرحله سوم ، چنین کاری صورت بگیرد(یعنی هم تخصصی باشد و هم تخصصی هماهنگ باشد) آنگاه فکر کردن ، ابزار اجرای یک مطلبی می‌شود که هماهنگ با آن محور است.

بنابراین در سه سطح می‌توان با فرمایشات مقام معظم رهبری برخورد کرد: ۱- ارتکاز لغت نامه‌ای و بریده از سایر ابعاد و موضوعات ۲- تحلیل یا تفسیر به رأی تخصصی ۳- تخصص هماهنگ با مبنایی که تعریف آن را از بیرون داریم.

ابتدائاً به صورت کلی نظر ما این است که تعریف ذکر شده از فرمایشات رهبری بنابر اصل سوم انجام شده. یعنی تحلیلی که شده ، هماهنگ با اجرای همان دستورات است.

۲- بررسی جایگاه متناظر با (قدرت)-(عزت)-(رحمت) در دستگاه نظری مطلوب

حالا این سؤال طرح می‌شود که : جایگاه متناظر با قدرت ، عزت ، رحمت در دستگاه نظری شما چیست؟ متناظر آن سیاست ، فرهنگ، اقتصاد است. یعنی اگر آقا این صحبت را نکرده بودند و از ما سؤال می‌شد که متغیرهای اصلی نیروی انتظامی چیست؟ می‌گفتیم : سیاست فرهنگ و اقتصاد. البته حتماً برای سیاست تعریف داشتیم نه بنابر تعریف ارتكازی یا تخصصی موجود دانشگاهی ، بلکه بنابر دستگاه تئوری خودمان تعریف می‌کردیم.

۲/۱- ضرورت نظام منطقی جهت صرف مفاهیم ارائه شده

حال اگر سؤال شود که چرا این کار را می‌کنیم؟ جواب این است که اگر نتوانیم آنچه را که بیرون درخواست می‌شود در یک دستگاهی تئوریزه کنیم و نتوانیم : تئوری متناسبی برای آن تنظیم کنیم که آنرا به وحدت برساند ، بعد نمی‌توانیم آنرا تکثیر کنیم حالا چه لزومی دارد که به وحدت و کثرت برسائیم؟ چون می‌خواهیم در سیستم پیاپی کنیم ، باید گفته شود بر چه اساسی چه تنظیماتی در چه بخشی چگونه باید باشد. لذا تا به کثرت نرسد محال است که تنظیم صورت گیرد؛ یعنی قدرت تعمیم دادن ، تخصیص دادن پس از رساندن به معنای واحد است. تعمیم یعنی قدرت صرف کردن مفهوم ، که در فصلهای آتی به آن خواهیم پرداخت.

مقابل کلمه قدرت بنابر بیان و تعریفی که داریم سیاست واقع می‌شود. سیاست یعنی پیدایش وحدت شدت تعلق ، فرهنگ یعنی جهت داشتن و کلیه خصوصیات که به کیفیت باز می‌گردد. از جهت آغاز می‌شود به تعادل و نظام عدالت ختم می‌شود. حد اولیه فرهنگ را جهت می‌گیریم که بعداً به خصوصیات نظام یا تعادل

تبدیل می‌شود. و رحمت هم نتیجه‌ای است که در تاثیر عینی باید از آن انتظار داشت. بنابراین ما معنای

اقتصاد را هم به تاثیر عینی متناسب با تعریف عدالت ذکر کردیم (نه اقتصاد بمعنای متعارف)

حالا ما چرا در کلمات دخالت می‌کنیم؟ ما واژه‌های اصطلاحی که داریم باید قدرت صرف کردن آنها را داشته باشیم. صرف کردن یعنی گردانیدن یک کلمه به صورتهای مختلف مانند کلمه نوشت. نوشتیم ، نوشتن، نوشتید، می‌نویسم ، بنویسد، بنویسید و..... که با آوردن یک علائمی مرتباً معنی آن به صورتهای مختلف تغییر پیدا می‌کند در مفهوم نیز باید صرف مفهوم داشته باشید و بگوئید مفهوم درچه جایگاهی قرار می‌گیرد؟ ما اول باید قدرت داشته باشیم تا مفاهیم را در مدل سازی به کثرت برسانیم ، بعد باید قدرت تخصیص دادن آنها را به جایگاه داشته باشیم بعد باید بگوئیم در این جایگاه با چه ضریب فنی می‌تواند کار کند.

پس هر سفارش و مفهومی که از خارج می‌آید ما وارد دستگاه نظریمان می‌کنیم ، سپس متناظر آنها را پیدا می‌کنیم ، اگر دستگاه ما با دستگاه کسی که فرمان می‌دهد هماهنگ باشد ، دستگاه نظری ما ابزار برای جریان حرف او می‌شود. اگر ناهماهنگ باشد ما قایل هستیم تخصصهای حس گرا با پیش فرضهای حسی که درباره انسان ، جامعه و قبل از آن درباره حیات ، رفتار فیزیک و تناسباتش دارند ، همه مادی هستند و اگر پیش فرضهای ما حسی باشد ، ثمره آن هم حسی باشد ، روش کنترل آن هم حسی باشد. هیچ جای آن مشروط بنام دین که نحوه شناخت مادی نباشد نیست.

۴- تفاوت شیوه برخورد با کلام معصوم (ع) و غیر معصوم

درباره وحی گفته می‌شود که نوع آن ادراکات بشری و شناسایی آدم نیست. پس چه نوعی است؟ می‌گوئیم: نوعی خاص است که مخصوص انبیا و افراد خاص است بنابراین نه اشرف(یعنی حالات) نه تکفر نظری و فلسفی و ریاضی و نه تفکری که حاصل حس باشد به هیچکدام از آنها وحی گفته نمی‌شود. وحی امریست که از طرف خدای متعال برای افراد خاصی افاضه می‌شود و بعد هم ارسال آن ختم شده است. می‌گوئیم پس شما یک موضوعی در دنیا دارید که نوع آن اولاً از نوع اطلاع است ، ثانیاً از نوع اطلاعاتی نیست که بشر و آدم

بتواند کسب کند ، پس رابطه شما با این چیست؟ و چه فرقی با سایر موضوعات دارد؟ می‌گوئید : رابطه مان با موضوعات ، کارآمدی است اما به وحی که می‌رسد ه حجت است ، پس رابطه ما با وحی حجت شد. حجت یعنی چه؟ یعنی تبعیت من از این فرمان ، نه تاویل این فرمان به نظر خودم. رابطه ما نسبت به موضوعات عینی چیست؟ کارآمدی است ، پس باید بتوانید رابطه بین حجت و کارآمدی را برقرار کنید تا بگوئید عقل شما بین اعتقاد به دین و جریان یافتن آن در عینیت واسطه قرار گرفت.

اگر گفتید : من حجت را می‌توانم تمام کنم ولی نمی‌توانم بین آن و عینیت ارتباط برقرار کنم ، می‌گویم : بدین معنا است که : یک دین اعتقادی دارید که به آن معتقدید ولی دست شما مجبور است یک کاری دیگری بکند. دین می‌تواند اعتقادی باشد و آدم به حقانیت آن معتقد باشد ولی در مقام عمل معادله‌ای برای اجرای آن نداشته باشد. وقتی معادله برای اجرا نداشته باشد ، اجرا که توقف بردار نیست بهر حال انجام می‌شود و یک معادله‌ای را تخصیص امکانات ، در تخصیص نیروی انسانی ، در تخصیص اطلاعات و در جمع‌بندی اطلاعات به کار می‌گیرد و تمام اینها ضریب فنی و کارشناسی دارد گزارشگیری و جمع‌بندی می‌کند ، یعنی یک کارهایی را برای تصرف در عینیت انجام می‌دهد اگر شما دستگاهی نداشته باشید که رابط بین حجت و عینیت قرار بگیرد ، عینیت شما علاحده ، حجت هم کار می‌کند. اما حالا شما می‌توانید ادعا کنید که ما از یک طرف می‌توانیم حجت را بدست بیاوریم و از یک طرف می‌توانیم آن حجت را به کار بگیریم.

بنابراین در بخش حجت می‌گوئید: تفسیر و تاویل به رأی عرفانی ، یا رأی حسی نمی‌کنم. در کارآمدی هم می‌گوئید آنچه حجتش برایم تمام شده در عینیت جاری کردم ، این آن چیزی است که شما باید در مدلتان در پایان انتظار داشته باشید، البته این درباره کلامی است که می‌گوئید بصورت وحی بر نبی اکرم (ص) نازل شد و معصومین (ع) مترجم آن هستند، اغما درباره کلام غیر معصوم (ع) می‌گوئید: لازم است دستگاه نظری ما با مبنای که این سخن را گفته هماهنگی داشته باشد. اینکه ما مدعی این هماهنگی هستیم. چرا که مقام معظم رهبری هر چند با این مدل سخنم نگفته باشد ولی ادراکات را بیان می‌کنند که بعنوان مطلوب از دین

می‌شناسند. یعنی وقتی تشریح می‌کنند که قدرت و عزت و رحمت، این معنی درسخن ایشان ظاهر است. هر چند این را به آن صورتی که ما می‌گوئیم نفرموده باشند اما برای اینکه دستگاه هماهنگی بتواند واسطه در اجرا شود متناظر آنرا بلافاصله پیدا می‌کنیم گفتیم: قدرت متناظر با سیاست می‌شود و عزت متناظر با فرهنگ و اقتصاد متناظر با رحمت می‌شود. البته یادمان نرود که این سه مفهوم را از ارتکاز عرفی خارج کردیم و در یک دستگاه نظری خاص بیان می‌کنیم. این تناظر را لزوماً بیان نمی‌کنیم که بگوئیم ما قدرت را در منزلت سیاست قرار دادیم بلکه آنچه را تشریح می‌کنیم مفهوم اصطلاحی سیاست است و آنچه را در تعریف قدرت بیان می‌کنیم متلائم و هماهنگ است با آنچه که برای عزت می‌گوئیم، در عین حالیکه تفاوت هم دارد. عین این است که بگوئیم سیاست، فرهنگ، اقتصاد را در همدیگر ضرب کنید و بگوئید: سیاست در موضوعات سیاسی چیست؟ سیاست در موضوعات فرهنگی چه اثری دارد؟ سیاست در موضوعات اقتصادی و بر عکس چه اثری دارد؟ فرهنگ در موضوعات سیاسی، فرهنگ سیاست چیست؟ فرهنگ در خود موضوعات فرهنگی برای رشد آن چه کار می‌کند و فرهنگ در موضوعات اقتصادی چه کار می‌کند؟ مانند این است که بگوئید قدرت تعمیم دادن را دارم لذا نسبت بین مفاهیم را می‌توانیم براحتی درمدل ببینیم که نیازمندیهای سیاسی چیست؟ نیازمندیهای اقتصادی و فرهنگی چه هستند؟ نیازمندیهای خود اقتصاد چه هستند؟ پاسخ سؤال اول تمام شد در این مورد اگر سئوالی باقیمانده طرح کنید.

۳/۱- ضرورت حفظ سه شاخصه تعبد - قاعده‌مندی - تفاهم در فهم کلام معصوم (ع)

البته غرض ما معصوم سازی نیست، بلکه هم جهتی است. هر استنباط فقیه از دین بمعنای عصمت نیست، عصمت با حجیت فرق دارد، حجیت سه شرط دارد: ۱- تعبد ۲- مقنن شدن ۳- تفاهم اجتماعی، اینها شاخصه‌های حجیت است. من این سه شاخصه را تشریح می‌کنم و شما روی آنها دقت کنید.

ما گفتیم نوع درک انبیاء با نوع درک دیگران فرق دارد ولی حتماً نوع درک مجتهد مثل نوع درک ما و همه انسان هاست، فقط موضوع درک، مجتهد فرق دارد گاهی موضوع درک شیء است، اگر شیء باشد می‌گوئیم کارآمدی در آن اصل است، اما اگر شیء نباشد و گفتند اطلاعی است که از طرف خدا بگونه دیگری آمده

است ، آنگاه می‌گوئیم اینها در آن اصل است ، تعبد یعنی تسلیم شدن، مقنن شدن یعنی زباندار شدن ، تفاهم اجتماعی یعنی عدم عصمت کسی که استنباط می‌کند ، معنای زباندار شدن را توضیح می‌دهم که مقنن شدن و زباندارشدن یعنی چه؟ شما آواها و صداها را طبقه بندی می‌کنید ، بعد از کلمات جمله درست می‌کنید ، بعد در حروف ترکیب ساده‌ای انجام می‌دهید و کلمه درست می‌کنید ، بعد از کلمات جمله درست می‌کنید، آنگاه می‌توانید با همدیگر حرف بزنید. عین همین کار را در دستگاه نظری انجام می‌دهید و می‌گوئید یک تعریف کردم از جزئی ، کلی و امثال آنها ، سپس حکم برایش دادم. مثلاً در ریاضی می‌گوئید:خط ، نقطه و بعد از نسبت بین آنها تعریف می‌دهیم و حدود اولیه‌ای را معین می‌کنید بعد نسبت به آن حکم می‌دهید بعد یک ساختمان نظری درست می‌کنید در اینجا چه کار می‌کنید؟ برای فهماندن آن چیزی که در نظر شما هست زبان درست می‌کنید.

پس برای زبان گاهی برای مفاهمه ساده است که بوسیله حروف، کلمات و جمله انجام می‌گیرد ، گاهی زبان برای این است که آنچه را فهمیدم به شما منتقل کنم، البته زبان ادبیاتی را به کار می‌گیرم ولکن یک زبان درجه بالاتر هم دارم که زبان منطقی است. شما چیزی را که در تسلیم بودن تان دارید اگر زباندار کردید یعنی علم اصولی پیدا کردید ، در آن صورت آن اصلها می‌گوید من مدعی این هستم که حجیت دارم نسبت به اینکه تابع هستم. بعد نباید آنرا پنهان کنید و بگوئید من فهمیدم پس درست است، هر عارفی ، درویشی بگوید که من دیدم می‌فهمم که معنای آیه قران این است، باید بگوئید: شما که ادعای عصمت ندارید و نمی‌گوئید که شما مثل پیغمبر اکرم(ص) معصوم هستی، اگر برای خودتان احتمال خطا می‌دهید باید استدلال بر فهم و تسلیم بودن خودتان نسبت به دین را بیان کنید، اگر کسی توانست استدلال شما را نقض کند خودتان متوجه می‌شوید که این فهم از دین درست نبوده است، اگر کسی توانست نقض کند یعنی استدلال او برتر نبود، در آن صورت استدلال برتر تا زمانی که نقض نشده است حجت است.

اصلاً تفاهم اجتماعی برای چیست؟ برای اینکه برتری استدلال را حفظ کند، زباندار شدن برای چیست؟ برای مشاهده نسبی است که در تسلیم بودن به آن دست یافته‌اید. پس تعبد یعنی تسلیم بودن به وحی، مقنن

شدن یعنی زباندار شدن عقلی، تسلیم بودن شما و تفاهم اجتماعی یعنی در میان گذاشتن یافته‌ها برای اینکه دیگران هم مشارکت کنند تا رشد به نسبت یقینی بشود. تا وقتی بعداً یک نظر دیگری ارائه شد با این نظر مقایسه شود. لذا هم در اصول عقاید و هم در فروع عقاید و هم در اجراء، گمانه زنی و بهینه سازی وجود دارد و این علت رشد می‌شود والا رشد متوقف می‌شود. حالا آیا وقتی که مجتهد فتوا می‌دهد باید برای همه مردم استدلال آنرا بیان کند؟ یا اینکه فقط برای گروه تخصصی خودش باید بنویسد. می‌گوئید: برای عموم مردم یک ثمره و راندمان عملی دارد لذا در رساله فقط فتاوا نوشته شده است.

ما از مقام معظم رهبری هرگز در موضوعات دینی با فرض اینکه ایشان متخصص است (برای اینکه جزء شرایط و ضوابط قانونی است که مجتهد را بعنوان رهبر انتخاب کنند نمی‌توانیم سؤال کنیم که چرا استدلال این قضیه را بیان کرده یا بیان نکرده است. بله، اگر ایشان با مجتهدین برخورد کند آنها می‌توانند سؤال کنند که پشتوانه این حرف از نظر استدلالی چه هست؟ ایشان هم بیان می‌کند. ایشان مقالاتی را که کنگره شیخ مفید و کنگره مقدس اردبیلی فرستاده است دقیقاً مباحثی است که یک فقیه تمام عیار با دقت نظر صحبت می‌کند تماماً مستدل حرف می‌زند و استدلالشان هم تخصصی محض است و آن صحبت غیر از وقتی است که می‌خواهد برای نیروی انتظامی صحبت کند، حالا بخش تخصصی نیرو می‌خواهد آنچه را که ایشان فرموده‌اند تئوریزه کند و بکار بگیرد، حتماً برای کار خودش باید بخش تخصصی داشته باشد چون در ارتباط با مکتب، ایشان به صورت کلی بیان می‌کنند و لیکن در ارتباط با اجرا یعنی حجیت و کارآمدی، دستگاه هماهنگی شما باید بگوید چگونه حجیت را به کارآمدی تبدیل کنید. حال آیا سؤال دارید یا نه؟

(س): فرمودید گمانه زنی، هم در اصول عقاید جایز است و هم در فروع و هم در اجراء. حال گمانه زنی در اصول که یک حوزه گسترده و عامه هست چگونه می‌توانیم...

(ج): از این قسمت‌ها نباید با اجمال و تردید عبور کنید هر چه ابهام دارید سؤال کنید.

ببینید یک خدانشناسی ساده وجود دارد که عموم مردم باید آنرا بلد باشند، ولی عموم مردم شبهات دقیق جهان بینی را لازم نیست پاسخ بدهند مثل اطلاعات عمومی که شما از انرژی برق دارید، اطلاعات عمومی

مردم از برق باید به اندازه‌ای باشد که بداند وقتی یک میله آهنی را به پریز بزنند جریان برق آدم را می‌کشد. ولی یک متخصصین فنی هستند که در شبکه توزیع نیرو ظرفیت سازی می‌کنند و می‌دانند چقدر نیرو وارد می‌شود و چقدر اختلاف سطح در آن هست که می‌تواند بر توربین نیرو وارد کند و این نیرو چگونه می‌تواند به نیروی جریان الکتریسیته تبدیل شود. اینکه چگونه شبکه توزیع برق داشته باشیم این محاسبات فنی است. حتماً معنای خداشناسی در افق تخصصی هم این است که باید نسبت به کلیه سئوالات فلاسفه مقابل، پاسخگو باشند. آنها در بخش گمانه زنی که بخش تخصصی است.

بنابراین هم در منطق جهان بینی که منطق انتزاعی است؛ یعنی فلسفه چرائی یا چیستی یا چگونگی یا شدن است وهم در خود دستگاه منطق سازی؛ یعنی چگونگی پیدایش شناخت از نظر متد و روش و تحلیل خود شناخت بعد معرفت نسبت به جهان نباید به مسامحه بگذرید. اینها جاهایی است که ذره جای اغماض ندارد و باید کمال دقت در آن باشد و هر روز هم باید گمانه‌ها دقیق تر و پیشرفته تر شود. حتماً ما هم نمی‌پذیریم که گمانه‌های یک جانبه زده بشود یعنی چه؟ یعنی یکبار بر کرسی مخالف می‌نشینیم و می‌گوئیم این اشکالات شده و قوی تر از این اشکالاتی که اینها کردند باز می‌توان مطرح کرد و پاسخ به اینها چگونه است؟ حتماً برای پاسخ گمانه جدید می‌آوریم یعنی هیچ جا توقف نداریم. اینکه شما می‌گوئیم الله اکبر من ان یوصف، سبحان الله (منزه هست خدا) بدین معنا است که خدای تراشیده ذهنی خود را نمی‌پرستید دوباره تکرار می‌کنم. تنزیه خدا از آنچه تاکنون گمانه زدید بدین معنا است که خدای ذهنی خود را نمی‌پرستید. خدای ذهنی را پرستیدن، مطلق سازی ذهنی کردن مثل پرستیدن خدای خرمایی و گچی و سنگی و چوبی است. اگر کسی یک مجسمه خرمایی درست کند یا یک مجسمه چوبی و یا گچی درست کند و او را بپرستد هیچ فرقی ندارد و با اینکه یک نظام فکری درست کند و نظام فکریش را بپرستد. شما بهترین استدلالها و گمانه‌ها را هم درست می‌کنید بعد می‌گوئید سبحان الله (خدا منزه هست از این) الله اکبر من ان یوصف، این مجموعه نظام فکری من به صورت قضیه واحد خدای متعال را وصف نمی‌کند او اکبر است از این وصف و هر روز هم به تلاش تان استمرار می‌دهید یعنی پوشش دارد و در برهانی تر شدن، این در اصول دین است.

در فروع اعتقادات، علم منطق باید رشد کند (متدولوژی) خود شناخت‌شناسی یعنی معرفت‌شناسی شما هم باید رشد کند. پس سه چیز رشد می‌کند ۱- منطق و متد آن ۲- خود معرفت‌شناسی ۳- موضوع معرفت یا شناخت که جهان است. در فهم از دین علم اصول شما که محاذی با منطق و متد شما است باید مرتباً رشد کند؛ یعنی حجیت همواره باید مقنن‌تر بشود و تعبد و مقنن شدن نیز باید در دایره وسیعتری قرار بگیرد همچنین قدرت تفاهم اجتماعی هم در ابعاد گوناگون و بیشتری گسترش و توسعه پیدا کند. معنای توسعه و تکاملی را که ما می‌گوئیم قبلاً هم اشاره شد یعنی کمیت (تعداد) موضوعات افزایش پیدا کند، انسجام کیفیت آنها بیشتر بشود و قدرت اثرگذاری آن هم بالاتر برود. در اجرا هم باید مرتباً مدلها بهینه بشود؛ یعنی هیچ وقت ما یک مدلی که بگوئیم آن را توسعه نمی‌دهیم، نداریم. بنابراین در حقیقت نظام فکری ما از اعتقادات تا عمل مرتباً در حال بهینه شدن و تکامل است.

سؤال ۲- رابطه دستگاه قضائی و نیروی انتظامی چیست و محدوده آن کدام است؟

حجه الاسلام حسینیان: آیا بحث پیرامون مسایل امنیت در محدوده امور قضایی است یا ناجا؟ این سؤال از جلسات قبل باقی مانده که در رابطه با تداخل فعالیت‌های ناجا و قوه قضائیه است و اینکه آیا لازم است ناجا یک مرکز تصمیم‌گیری جداگانه‌ای داشته باشد؟

پاسخ: ۱- بررسی تعیین مرز (قضا) و نیروی انتظامی

(ج): قضا همیشه نسبت به متخلف قانون را پیاده می‌کند ولی آیا کار نیروی انتظامی تطبیق قانون نسبت به متخلف است؟ حالا من مراتب متخلف آنرا از شکل‌های ساده تا شکل‌های پیچیده بیان می‌کنم، مثلاً دو نفر نسبت به یک دینی معترض هستند، یکی می‌گوید او پول مرا به من نمی‌دهد و جنسی که از من خریده موعود ثمن آن رسیده اما چک او برگشت خورده و پول مرا نمی‌دهد. طرف مقابل هم مدعی می‌شود جنسی را که من خریدم هر چند مکتوب نکرده‌ام ولی در مذاکرات قرار این بوده که چک به عنوان امانت در دست او باشد و هر وقت جنس را فروختم، پول او را بدهم در حالی که جنسی را که فروختم هنوز پول آنرا نگرفتم که به او بدهم، این هم مدارک من است. حالا اگر فرض کنیم چک نباشد، سفته باشد، شما می‌گوئید قاضی باید

دعوای طرفین را برای مخاصمه استماع کند. یعنی برای شکایت یک طرف نسبت به طرف دیگر و دفاعی که طرف مقابل دارد آیا موضوعاً کارش بمعنای امنیت است؟ دستگاه پلیس قضایی بعنوان وسیله‌ای برای قاضی جهت احضار متهم است. اما اگر طرفین دعوی، خودشان بیایند دیگر لزومی ندارد که پلیس دخالت کند یعنی اگر احضاریه را پلیس برد طرف بگوید: لازم هم نبود پلیس بیاوری اگر خودت هم احضاریه را می‌آوردی یا اصلاً طلبکار به بدهکار بگوید با هم بنزد قاضی برویم وقتی می‌گوید با هم نزد قاضی برویم هر چند حکم کرد قبول است دیگر پلیس قضایی اصلاً در اینجا لازم نیست. پس قضاوت می‌تواند در یک مرحله انجام بگیرد که حتی نیازی به پلیس هم نباشد، آیا در اینجا بلافاصله باید نظریه و ادعای هر یک از طرفین را حمل به تخلف کنیم، یا اینکه لزوماً متنازعین متخلف از قانون نیستند، ممکن است ابعاد مطلب برای طرفین در حین معامله روشن نشده باشد و بدلیل اجمال در حدود معامله طرف خیلی ذوق زده شده، متاعی را دیده به نظرش رسیده حتماً می‌تواند بفروشد، شیرین هم بفروشد و زود پول به دستش بیاید و به صاحب مال بدهد و یک سودی هم عاید خودش بشود. حالا یا وضع بازار بد شده، یا ایشان خیلی خوش باور و خوش بین بوده، در هر صورت آنگونه که می‌خواسته نشده است.

در اغلب شکایات (غیر از آن دسته که کلاهبرداری است) برآورد طرفین از واقعیت درست نبوده یا لاقلاً برآورد یک طرف درست نبوده اینجا قاضی تشخیص می‌دهد که او مقصر نبوده لذا شرایط لازم و کافی در معامله منظور نشده و همه جوانب را نسبت به واقعیت، مثبت فرض کرده‌اند. حالا این جهلی که در قرارداد هست موضوع دقت قاضی قرار می‌گیرد و خصومت را فسخ می‌کند و اصلاً نیازی به پلیس قضایی نیست چون متخلف در کار نیست؛ یعنی جهل به واقعیت می‌تواند در معامله اجمال بیاورد نه اجمال از روی قصد و سوءنیت. اگر چه در کلاهبرداری هم این اجمال هست ولی با سوء نیت، آنرا هم قاضی می‌تواند کشف کند و متوجه بشود که چگونه کلاهبردار توانسته یک برآوردهایی را مکتوم کند که طرف مقابل اصلاً متوجه نشود و به اصطلاح ردپا نگذارد، قاضی نظر می‌دهد و در صورتی که طرفیت تمرد کردند با پلیس قضایی او را ملزم می‌کند.

(س): ماموریت‌هایی که به نیروی انتظامی محول می‌شود، ۸۰٪ کار قضایی است و ۲۰٪ مربوط به اداری است هر چند به نیروی انتظامی، پلیس قضایی گفته نمی‌شود ولی اگر ما بخواهیم ماموریت‌های قضایی از او بگیریم، فقط راهنمایی رانندگی می‌ماند.

۱/۱- بررسی لوازم ادغام قضا و نیروی انتظامی و یا تفکیک مطلق ایندو

(ج): یک بخش که ۱۰۰٪ مربوط به قضا شد، اما یک بخش ضد این است یعنی ۱۰۰٪ مربوط به نیروی انتظامی است ما در یک جاهایی تشخیص کارشناس خبره نیروی انتظامی را قرار دادیم و قضا را حذف کردیم. یعنی چه؟ یعنی همین مثالی را که می‌زنم، مثلاً برای ماشین، طبق استانداردهای خاصی و طبق ضوابط خاصی نوعی رفتار اجتماعی نسبت به رانندگی معین شده و با تجربه‌ای آئین‌نامه هم نوشته شده که یک بخش آن هم بین المللی است و مربوط به جای خاصی هم نیست. کسی که تطبیق می‌دهد افسری است که جرائم را طبق ضوابط تشخیص می‌دهد. فرض امانت و عدالت هم در مورد آن افسر شده است. چون اگر فرض عدالت را از خود قاضی هم بردارید قضاوتش اشکال خواهد داشت اگر فرض امانت و عدالت را معتبر می‌دانید برای افسری هم که خبره است بگذارید. خوب یک جرمی واقع شده، حالا چه کار کنیم؟ بگوئیم تک‌تک این موارد به دستگاه قضایی منتقل بشود، یعنی یک عالمی مثل افسر راهنمایی و رانندگی داخل ماشین بنشینند همینکه افسر آمد بعنوان یک نفر خبره و کارشناس نظر داد، او هم بگوید (حکمت بذلک) تا کجا این حرف را می‌گوئید؟ آیا در دانشگاه و بر سر کلاس درس هم برای نمره دادن به دانشجوی اثر دارد؟ آیا آنجا هم می‌گوئید یک عالمی باشد و کسی تشخیص بدهد و بگوید به این دلایل نمره‌اش ۱۸ می‌شود و او هم بگوید (حکمت بذلک)؟! یا اینکه نه در کلیه امور اجرائی تشخیص را واگذار می‌کنید. اگر تشخیص در آنجا حق است حتماً آن بچه‌ای که به آن نمره می‌دهند و گاهی با یک نمره رد می‌شود و گاهی حتی با کمتر از یک نمره پشت کنکور دانشگاه می‌ماند صحیح است. البته کلمه سرنوشت غلط است که بکار ببرد و لکن حداقل سیر کارهایش عوض می‌شود، سیر کارش این بوده که دانشگاه برود و درس بخواند بعد به سربازی برود ولی حالا چون به او نمره ندادند وارد دانشگاه نشده و باید سربازی برود بعد وقتی که از سربازی آمد معلوم

نیست که ذهنش قدرت حضور در امتحان کنکور داشته باشد، می‌گوئیم یک شغل دیگری را انتخاب کند حالا در همه اینها بگوئیم معنای قضاوت قاضی و (حکمت) گفتن باشد یا اصلاً یک قسمتش را به کامپیوتر می‌دهیم و تطبیق می‌کنیم اصلاً خود پلیس هم نیست، کامپیوتر اعلام می‌کند که چه کسانی مردود و چه کسانی قبول‌اند.

حالا کار اصلی دستگاه امنیت اصولاً پیشگیری و ایجاد شرایط رشد برای جامعه است یا کار اصلیش اجرای انضباط است، یعنی اینکه ما قانون می‌گذاریم آیا برای ارتقاء وجدان است یا اینکه برای خود آن موضوع خاص است؟ یک صحبت دیگر درباره این است که حالا ما چه دسته از موضوعاتی را با چه شاخصه‌ای جدا کنیم. حالا من ضدش را یک مقدار تعمیم می‌دهم فرض می‌کنیم در هیچ جا دستگاه قضا نیست البته این یک فرض است و فرض محال که محال نیست می‌گویند چرا؟ می‌گویم: ماهمانطور که برای راهنمایی و رانندگی می‌توانیم یک ضوابط و مقرراتی داشته باشیم برای اصناف هم می‌توانیم، بانک هم در معاملات می‌تواند، اصلاً دستگاه قضا را جمع می‌کنیم و موضوعات را خرد می‌کنیم و برای هر موضوع ضابطه انضباطی می‌دهیم و برای هر موضوعی هم کارشناسهای مربوط آن را می‌گذاریم می‌گوئیم تطبیق بکنید، یک دسته بسیار زیاد آنرا هم می‌توانید کامپیوتری کنید و ماشین حکم را بدهد. اگر کسی نخواست زیر بار برود یک دستگاه مقتدری او را مجبور می‌کند ولی اصل تشخیص را به کارشناسهای مختلف بدهیم، در اینصورت چه می‌شود؟

حالا اگر کسی از شما به صورت خیلی کلی سؤال کند که اگر قوه مجریه و قضائیه در یکدیگر ادغام شود چه انتظاراتی دارید یعنی سه قوه را یکی کنید؟ البته در خیلی از جاها دنیا سه قوه یکی هستند. مثلاً در نظامهای شورایی سه قوه وجود ندارد، تفکیک قوا موضوعاً مال جایی است که می‌گوئید قانونگذاری مطلبی است که نباید در آنجا قدرت باشد والا قانون به نفع یک عده و بر ضرر یک عده دیگر واقع می‌شود. علت تفکیک قوا چیست؟ اگر تفکیک قوا را از نیروی انتظامی و هم چنین از خیلی جاهای دیگر بردارید، تا چه مرزی را می‌توانید بگوئید ضرری به جعل قانون نمی‌زند؟ قوای قضا و اجرا قانونگذاری این سه با هم، مقننه، قضائیه، مجریه در چه دسته از مسایل می‌توان اینها را ادغام کرد و در چه دسته از مسائل نمی‌توان اینها را

ادغام کرد؟ اگر همه را ادغام کنیم منتهی به یک نحوه استبداد می‌شود یعنی بر ضرر عموم می‌شود یعنی قانون ابزار ارتقاء وجدان نمی‌شود بلکه قانون ابزار حاکمیت یک قشر خاص می‌شود قانون زمانی ابزار ارتقاء وجدان می‌شود یعنی وقتی می‌تواند جامعه را از یک سطح بالاتر ببرد که حتماً به نفع عموم باشد. اگر قدرت قانونگذاری قدرت تشخیص و قدرت اجرا هر سه با هم ادغام شدند به نفع عموم نیست.

۱/۲- ضرورت ارائه طیف ارتباط قضا و نیروی انتظامی

بنابراین ما یک طیف را بیان کردیم که یک سر آن قضاوت است که دخالت آنرا تا موضوعات جزئی مانند کلاس درس یک دانشجو یا مدرسه ابتدائی فرض کردیم که البته چنین چیزی محال است تحقق پیدا کند. و یک سری طیف را هم در نظام شورایی بردیم و گفتیم هر سه قوا یکی می‌شوند که حکومت حزبی شد یعنی یک حزب حاکم می‌شود بدون اینکه هیچ کس بتواند نظر بدهد. مرزی که بین این دو می‌توانید بگذارید این است که بگوئید یک دسته از موضوعات خوب است ادغام شود اما یک دسته از موضوعات نمی‌تواند ادغام بشود. این را شما چگونه معین می‌کنید که بعد بگوئید خوب است ۸۰٪ بدست نیروی انتظامی باشد یا بد است. با عرض معذرت و با حفظ احترامی که به نیروی انتظامی داریم، حرفی را که در اینجا می‌زنیم صرفاً برای ملاحظه کارشناسی مطلب است. دلیل اینکه جرایم بزرگی در نیرو پیدا می‌شود و افراد فاسد می‌شوند (در مسئله قاچاق) چیست؟ آیا برای این است که تشخیص دهند جرم و حکم کننده جرم خیلی بهم نزدیک هستند؟ آیا می‌توان تفکیک کرد یا نه؟ آیا ادغام کنیم بهتر است؟ مثلاً بگوئیم همینکه پلیس به محموله غیر قانونی (مثلاً هروئین) دست یافت، خودش حکم بدهد و اگر بنا است اعدام بکند، همانجا صورت جلسه کند و یک مجموعه حاضر باشند و فرد قاچاقچی را اعدام بکند یا اینکه بهتر است پرونده را به دادگاه بفرستد؟ مگر نه اینکه قانون مربوط به قاچاق معین است مثل قانون راهنمایی و رانندگی، آنجا گفتند چند میلیمتر که باشد جرم اینقدر است اما در قاچاق حرف از میلیمتر نیست بلکه حرف از کیلو است. آنکه حکمش اعدام است بگویند همین جا صورت جلسه می‌کنیم هیئت داور می‌کنیم نظر بدهد و در صحنه اعدام می‌کنیم. آیا بهتر است؟ یا اینکه طرف را با محموله بیاوریم او را به دادگاه بفرستیم. البته ممکن است در جای خودش با

استدلال به این نتیجه برسند که بهتر است قاچاقچی در همانجا اعدام بشود یعنی بنابر پیشنهادی که برای دستگاه قضایی می‌فرستند در بخش مواد مخدر بگویند تفویض اختیار قضا نسبت به دسته‌ای از جرایم به نیروی انتظامی محول می‌شود. حالا اگر این کار را انجام دادید نفعش به ذهن زود می‌رسد می‌گویید یک دسته قاچاقچی‌ها در نمی‌روند البته بالعکس آن هم ممکن است یعنی این که آن هئیت هر جا بتواند بدون اینکه ضوابط خاصی را بگذارد حکم کنند امکان پیدایش یک نحوه استبداد در او هست؟ به هر حال اینها را باید در جای خودش بررسی کرد زود نمی‌توان نظر داد.

آنچه قبلاً در تعریف نیروی انتظامی گفتیم باید در بخشهای بعد پردازیم به تعریف سازمانش با خصوصیاتی که قبلاً خدمت شما ارائه شده است بعد که کلیات تعاریف تمام می‌شود مدل آنرا بسازیم بعد بگوئیم متناسب با وضعیت موجود معاینه کنید ببینید چه بخشهایی لازم است به نیروی انتظامی انتقال بدهیم و چه بخشهایی را نمی‌توان انتقال داد؛ یعنی این مطالب حتماً یک چیز نظری محض و یک طرفه نیست و پس از مدل سازی یعنی نمونه سازی از عینیت (نمونه نظری که می‌سازیم) باید کنترل کنیم و این نظر را بدهیم.

والسلام

بسمه تعالی

تنظیم نظام تعاریف نیروی انسانی

جلسه ۱۱

عنوان جلسه: بررسی معیارهای کارآمدی و ناکارآمدی نیروی انتظامی

(طرح توسعه کارآمدی نیروی انتظامی)

مشاور عالی طرح: حجه الاسلام والمسلمین حسینی شیرازی

مدیریت اجرائی: حجه الاسلام حسینیان

با همکاری: پژوهشکده نیروی انتظامی

جلسه: ۸

۱- بررسی مراتب و سطوح توسعه کارآمدی در سازمان (با ذکر مثال)

حجه الاسلام والمسلمین حسینی: ما می‌توانیم در سه سطح کارآمدی و ناکارآمدی سازمان را ملاحظه کنیم.

۱/۱- بررسی سطح اول: ارائه محصول

سطح اول اینکه مثلاً قدرت تولید خودکار را داشته باشیم یعنی اگر مدیر عامل توانسته اعتبارات لازم را از جامعه جلب کند به عبارت دیگر توانسته پول بدست بیاورد، پول را به مواد خام تبدیل کند یا مواد خام و مواد واسطه ای (موادی را که درخانه می‌خواهد مصرف کند) را بدست بیاورد. ابزار و نیروی انسانی لازم را فراهم کند، سازماندهی آنها را انجام بدهد. اگر در یک طرف ورودی و در طرف دیگر خروجی نوشته شود، بازار کالا هم مشخص شده است، جنس فروش برود دوباره سیکل به طرف مقدرات این سیستم برگردد و مقدرات مرتباً افزایش کمی پیدا کند مثلاً اگر با صد میلیون تومان شروع کرده بعد با یک نرخ رشدی در زمان جلوتر از نرخ که در بانک هست مثلاً اگر بانک ۱۲٪ در سال رشد می‌کند، مدیر عامل در چرخشی که ایجاد کرده توانسته ۱۲۰٪ رشد کند و همه هزینه های کارخانه را هم کسر کرده است، در اینجا پایین ترین سطح کارآمدی را دارا می‌باشد. بنابراین سود بالاتر از سقف نرخ بانک، نرخ قابل قبولی برای کسانی که

سرمایه گذاری می کنند برای یک کارخانه ای که یک ماموریت جزئی دارد به صورت خودکار درست کردن، افزایش کمی این در سطح رشد قابل قبول، کارآمدی خرد و جزئی گفته می شود.

۱/۲- بررسی سطح دوم: ارتقاء عناصر - ابزار وامکانات

حالا اگر این کارخانه توانست.. انسانی و ابزارش را بهینه کن یعنی نیروی خود را مصرف نکند، زیرا علاوه بر اینکه مواد خام را به یک کالا تبدیل می کند، از طریق ارزش افزوده آن نیز می تواند خرج خود را تامین کند و حتی سود هم به سرمایه اضافه کند. لذا نیروی انسانی باید رشد انگیزشی، فکری و عملی پیدا کند به طوریکه وقتی یک نفر وارد کارخانه می شود بعد از مدت ده سال علاوه بر افزایش مهارت فنی کارآمدی آن نیز افزایش پیدا کند و کارآمدی ابزار او هم افزایش پیدا کند، پس اگر علاوه بر محصول مقهورات کارخانه هم رشد داشته باشد، می گوئیم کارآمدی مرتبه دوم هم حاصل شده است.

۱/۳- بررسی سطح سوم: توسعه اجتماعی سازمان

حالا اگر در یک سطح بالاتر گفتیم کلیه روابط ساختاری سازمان عوض می شود برای این است که منزلت آن بالا رفته؛ یعنی در تحولات تکنولوژی این کارخانه عقب نیفتاده و اعتبار اجتماعی این کارخانه و روابط آن عوض شده است.

منتجه وحدت نهایی سازمانی در جامعه غیر از سود است؛ یعنی بانکها دنبال این هستند که ایشان(کارخانه معتبر) را بعنوان یک مشتری جلب کند و به او منزلت بدهند و لازم نیست ایشان دنبال بانک برود چون بانکها دنبال او هستند لذا ایشان برای همکاری با آنها شرط می گذارد و از منزلت بالاتر برخوردار می کند چون نرخ سهام او در بازار بورس بالا رفته لذا یک اعتبار اقتصادی پیدا کرده است.

اعتبارات سیاسی او هم در جامعه افزایش پیدا کرده یعنی مدیرانی که مسئول خدمات اقتصادی هستند این واحد را جزء واحدهای موفق که روی آن حساب می کنند می دانند و حاضرند به او خدمات بدهند و حتی احتیاطهایی را هم نسبت به واحدهای دیگر رعایت می کنند نسبت به این واحد آن احتیاطها را نمی کنند و سعی می کنند خودشان راههای قانونی را برای او هموار کنند، از طرفی اعتبار فرهنگی پیدا کرده و آزمایشگاه

او در دانشگاه برای خودش جایی پیدا کرده و اساتید دنبال این هستند که به گونه‌ای با این دستگاه کار کنند. زیرا برای آنها به منزله یک امتحان فرهنگی در جامعه و گرفتن یک رتبه فرهنگی و اعتبار حساب می‌شود.

اگر این سه نوع اعتبار واقع شد می‌گوئیم این کارخانه در جریان توسعه اجتماعی در رتبه سوم هم کارآمدی دارد. پس سه سطح از کارآمدی مطرح است. ۱- در اولین مرحله هر سازمان باید یک محصولی را تحویل بدهد ۲- اینکه علاوه بر سوددهی، عناصر، ابزار و مقدرات و سازمان او ارتقاء پیدا کند ۳- وحدت کلی سازمان در جریان توسعه اجتماعی عقب نیفتاد و اعتبار او بالاتر برود، این مطالب را برای همه کارخانه‌ها می‌گوئیم.

۲- تطبیق مراتب و سطوح توسعه کارآمدی در دستگاههای اجتماعی(نیروی انتظامی)

حالا سئوالی که مطرح می‌شود این است که: آیا در مورد دستگاههای اجتماعی خدماتی هم که وظیفه اجتماعی بزرگ دارند (مثل نیروی انتظامی) می‌توان همین مطلب را گفت؟
بله ، حتماً در اینجا شرط می‌کنید و می‌گوئید کارآمدی یا ناکارآمدی نیروی انتظامی در سه مرحله ملاحظه می‌شود.

۲/۱- سطح اول : انجام وظایف محوله

یعنی یک وظایف خاصی برای آن معین کردند همچنین یک هدفی معین کردند و یک تعریفی هم برای نیروی انتظامی ارائه کردند ؛ و یک اختیاراتی هم به او دادند. اگر توانست آن وظایف را انجام بدهد که البته انجام آن وظایف منوط به این است که چگونه کارها را تقسیم کرده است. که بعداً وقتی به ساختار رسیدیم این مطلب را به خوبی تشریح می‌کنیم. پس حتماً باید بتوانید اوصاف کلان را ببینید و محور مفهوم توسعه را رسم کنید سپس ببینید براین اساس چگونه باید تقسیم کنید. اگر تقسیم کار به خوبی انجام بدهید، به عبارت دیگر توزیع اختیارات و وظایف و کنترل را خوب انجام بدهد و گردش عملیات موفق را طراحی کند در قدم اول کارآمدی خواهد داشت. اگر خدای ناخواسته نتوانست این کار را انجام بدهد؛ به عبارتی اگر

دستگاهی که برای طلب نظم واقامه نظم و انتظام و برای ایجاد محیط ارتقاء وجدان اجتماعی درست شده برخوردش با متخلف ، برخورد متناسب با انجام وظیفه نبود (که به آن برخورد ناهنجار می‌گوئیم) در آن صورت حتماً ناکارآمد خواهد بود. اگر پلیس با متخلف هماهنگ ، هم آواز و همکار شود ، در این صورت تخلف در عمل هم ابرار قدرت پیدا می‌کند ، در چه صورتی اینگونه می‌شود؟ هنگامی که سازماندهی درست نباشد. اگر سازماندهی درست باشد، کنترل درست باشد، نباید اینگونه بشود.

اگر در یک کارخانه خودکار سازی ، مسئول خرید ، مواد خام را به حداقل قیمت خریداری نکند و برای مدیر عامل حساب سازی کند یعنی با فروشنده تباخی کند و با فاکتور صوری مواد خام را گرانت‌خریداری کند، در این صورت خودکاری که محصول کارخانه است گران تمام می‌شود ، حالا اگر در مراحل تولید هم مرتباً تخلف انجام گرفت علاوه بر اینکه محصول گران تمام می‌شود، مرغوبیت آن کم شده و در بازار مردود خواهد شد. در این صورت مدیر عامل ناکارآمد است که نتوانسته سازماندهی گردش عملیات را بگونه ای ترتیب دهد که وظیفه محوله در مرتبه ساده یا اولین مرتبه تحقق پیدا کند. حالا ما چگونه باید عملیات صف و ستاد را انجام بدهیم؟ چگونه باید دستگاه کنترلی مدیران میانی را تنظیم کنیم که این تخلف انجام نگیرد؟ البته این مطلب دیگری است که در این بخش راجع به آن بحث نمی‌شود. در این بخش راجع به کارآمدی و ناکارآمدی بحث می‌شود.

۲/۲- سطح دوم: ارتقاء کارآمدی با توجه به معیارهای قدرت- عزت- رحمت

اگر نیرو در قسمت اول کارآمد بود و وظایف محوله را بخوبی انجام داد انگاه در قدم دوم بنابر معیارهایی که قبلاً گفته شد مانند(قدرت، عزت، رحمت) (که کرامت نفس یا ارتقاء وجدان را بالا می‌برد) آیا توانسته‌ایم در انگیزه سازمان تغییری ایجاد کنیم اگر توانستیم این تغییر را ایجاد کنیم از این مرتبه به مرتبه بالاتر می‌آئیم؛ و به این ترتیب افراد داخل سازمان، دیگر بر اساس خوف و طمع مادی حرکت نمی‌کنند و روی یک علاقه سازمانی، نه تنها هویت خودشان و نفع خودشان را ضد نفع سازمان تعریف نمی‌کنند، بلکه تابعی از توسعه سازمان تعریف می‌کنند و برای خودشان هویت سازمانی قایل هستند و ایت هویت هم بالا رفته به طوریکه به

یک حساسیت تبدیل شده؛ یعنی دغدغه دارند. اطلاع هم طوری به آنها می‌رسد که این دغدغه را می‌توانند هماهنگ کنند و وضعیت افراد طوری است که احساس می‌کنند عضویت‌شان در سازمان مرتباً بهینه می‌شود.

۲/۲/۱- توسعه مقیاس بهینه شدن سازمانی

اگر به این مرتبه رسیدید بدین معنا است که سازمان ما علاوه بر اینکه وظایف خود را نسبت به جامعه انجام می‌دهد، بستر توسعه و تکامل افراد داخل خودش هم می‌شود و فقط برابر خوب کار کردن پاداش نمی‌دهند و فقط برابر بد کار کردن توبیخ نمی‌دهند و اصولاً معنای هویت افراد را ارتقاء می‌دهد؛ یعنی ناکارآمد بودن سازمان برای فرد دغدغه می‌شود، توسعه کارآمدی برای او دغدغه می‌شود، منتظر پاداش یا ارتقاء خود نیست به عبارتی هویت خودش را، هم در انگیزه، هم در اندیشه و محاسبه و هم در انضباط عملی به سازمان تعریف می‌کند.

اگر سازمان به اینجا رسیده بنده بلافاصله می‌گویم مفهوم قدرت در افراد عوض شده چون ابتدا قدرت را به اختیارات سازمانی داشتن تعریف می‌کرد ولی حالا قدرت را آنگونه تعریف نمی‌کند و صحیح است بگوئیم با توجه به شدتی که نسبت به کارش دارد، دقتی که نسبت به وظیفه‌اش دارد و انضباطی که نسبت به عملش دارد، در آن صورت روابط سازمانی (یعنی اختیارات محوله) بستر تحرک ایشان می‌شود و هویت او به منزلت تعریف نمی‌شود بلکه کارآمدی منزلت به هویتش تعریف می‌شود. اگر مدیر ناکارآمدی را در یک بخش منصوب کنیم که انگیزه نداشته باشد و دلسرد باشد و دقت نظری نداشته باشد و انضباط اجرایی نداشته باشد طبیعتاً اختیارات محوله درست انجام نمی‌گیرد. ولی اگر مدیر عوض شد. ارتقاء وجدان پیدا کرد، این مسئله خود کنترلی از یک مرز ساده تغییر کرد یعنی تغییر مقیاس پیدا کرد و با تمام ظرفیت حساسیت، تمام ظرفیت دقت نظر و تمام ظرفیت انضباط حضور پیدا کرد. در اینجا صحیح است بگوئیم قدرت افراد در سازمان بالا رفته است.

اما عزت آنها چطور؟ آیا ارتباطاتی که به هم دارند از منزلت کرامت با هم ارتباط دارند یا اینکه ترس و حقارت است؟ اگر آن ویژگی‌هایی که ذکر شد در افراد پیدا شود ارتباط‌شان باید عوض شده و به عزت تبدیل شده

باشد؛ یعنی خلاف عزت نفس خودش می‌بیند که سازمان او ناموفق باشد و طبیعتاً نسبت به همکاران خود رئوف برخورد می‌کنند و با تحقیرهایی که در زمان طاغوت بود محال است برخورد کنند. در سازمان طاغوت، هویت خصوصی افراد را منحل در هویت سازمانی می‌کردند ولی با حل کردن هویت شخصی یعنی به رسمیت شناختن کلیه ارزشهایی که فرد را به صورت خصوصی تعریف می‌کرد، حتی در زندگی و ارتباطش با خانواده و با پدر و مادرش و نزدیکانش دخالت می‌شد. این که در زمان طاغوت بعد گفتن؛ یعنی شرافت شخصی را کنار گذاشتن و فحاشی کردن راحت بود، این مطلب از نظر روانی قابل مطالعه است یک دلیل این بود که راه دیگری نداشت تا هویت افراد و گرایشهای خصوصی آنها را تغییر بدهد. باید به او می‌فهماند که اگر یک وظیفه سازمانی با گرایش داخلی مغایر شد، وظیفه سازمانی را مقدم کند. لذا باید آنها را تدریجاً تضعیف کند، درجه، اعتبار و خصوصیتی را که می‌دهد تماماً هویت سازمانی باشد. به عبارت دیگر ناهمگن بودن ارزشهای خصوصی با ارزشهای سازمانی را به این صورت حل می‌کرد البته آن روش مربوط به دستگاهی است که می‌خواهد هویت سازمانی را بر مبنای خوف و طمع مادی تعریف بکند. اما دستگاه الهی، شوق به لقاء الله را در کرامت انسان اصل قرار می‌دهد و بنا بر معنای نظم- که اوایل بحث بیان کردیم - کرامت انسانی و عزت افراد باید بالا برود طبیعتاً با رأفت هم باید برخورد بشود.

حالا مطلب به صورت بسیار کلی در قدم دوم هم بیان شد. در قدم اول معنای کارآمد بودن نیرو این شد که وظایف محوله به خوبی انجام بگیرد. در قدم دوم بهینه شدن و همچنین مقیاس بهینه شدن باید تغییر کند و افراد هرگز دلخوش به مسئله پاداش و ارتقا تنها نباشد و هویتشان هویت سازمانی بشود، معنای شرافت و کرامت نفس عوض شود ولی نه به گونه‌ای که در دستگاه مادی انجام می‌گیرد.

۳/۲- سطح سوم: توسعه روابط سازمانی (ارتقاء منزلت اجتماعی سازمان)

در قدم سوم باید روابط سازمان عوض شود یعنی وحدت کل آن عوض شود، اختیارات بیرونی سازمان عوض شود، منزلت اجتماعی سازمان توسعه پیدا کند، مفهوم حضور اجتماعی سازمان با مرحله قدرت، عزت، و رحمت در توسعه بیان شود. گاهی مفهوم ساده اش را می‌گوئیم در نزد مردم عزیز و مقتدر باشد، شیرین و

ضعیف نباشد ، با رافت و رحمت باشد. اما گاهی می‌گوئیم درکل منتجه آن ارتقاء پیدا کند، اگر ارتقاء پیدا کرد. انگاه حضور اجتماعی سازمان بالا می‌رود ؛ یعنی اعتبارات سیاسی ، اعتبارات فرهنگی و اعتبارات اقتصادی سازمان بالا می‌رود

حالا اگر سئوالات تبیینی درباره کارآمدی یا ناکارآمدی نیرو باقی مانده باشد مطرح کنید تا پاسخ داده شود. یکباردیگر بحث را به صورت خلاصه بیان می‌کنیم. معنای کارآمدی و ناکارآمدی برای سازمان دارای سه سطح شد، سطح اول : انجام انتظار و هدفی که ابتدائاً برای سازمان معین شده به گونه‌ای که رشد آن کمی طرح شود. سطح دوم: سطحی است که علاوه بر انجام اهداف و وظایف محوله ، سازمان باید بستر رشد عناصر، ابزار و مقدرات هم بشود، در سطح سوم: وحدت کل سازمان را هماهنگ با تکامل اجتماعی توسعه بدهد. عین این با مسئله نیروی انتظامی تطبیق شد.

۳- پرسش و پاسخ

۳/۱- بررسی تبیینی معنای توسعه حضور اجتماعی نیروی انتظامی (با ذکر مثال)

حجه الاسلام حسینیان : توسعه حضور اجتماعی نیروی انتظامی به چه معناست؟

ج: مفهوم توسعه این است که باید تعدد موضوعات و وظایف بیشتر بشود وقتی تعدد پیدا می‌شود ، احساس نیاز جامعه به حضور مقتدرانه، عزیزانه و رحیمانه سازمان در ابعاد مختلف جامعه بیشتر بشود. البته نه اینکه در جامعه هرج و مرج بیشتر شود تا نیاز به حضور نیرو هم بیشتر شود ، بلکه همانطور که ابعادش بالاتر می‌رود حضورش بیشتر شود و تنوع موضوعی کارهایش هم باید بیشتر بشود علاوه بر تنوع موضوعی کیفیت ارتباط سازمان هم مقنن تر و بهینه شود. البته نه اینکه هر سازمانی به تنهایی به طرفی برود که بخواهد به صورت متمرکز جای سازمان‌های دیگر را بگیرد، بلکه حضور خدماتش در کلیه سازمانها و حضور خدمات سازمانها در خدمات نیرو به عبارت دیگر انسجام و وحدت سازمان در مرحله دوم تکامل ، بیش از مرحله اول تکامل باشد. مثال می‌زنم و سریع بر می‌گردم. شما یک. وسیله ای دارید بنام خودرو ، این وسیله یک زمانی نبوده و به جای آن درشکه، گاری و ارابه بوده است یا اینکه چهارپایان برای حمل و نقل بودند ، قطعاً مفهوم

قواعد حمل و نقل در آن زمان با قواعد راهنمایی و رانندگی در این زمان زمین تا آسمان فرق داشته ، اصلاً معنا ندارد که شما بگوئید من چراغ قرمز اینطوری می‌زنم برای اینکه بافت جمعیتی آنزمان با بافت جمعیتی الان تفاوت داشته است مسئله‌ای بنام ترافیک به شکل فعلی قابلیت طرح نداشته است.

حالا یک نوع انرژی در اختیار بشر قرار گرفته و توسعه تکنیکی پیدا شده بنام ، انرژی نور، انرژی نور تغییر در مقیاس سرعت است. در میدان انرژی ، الان اولین چیزی که به ذهن می‌آید مسئله اطلاعات است ولی نتیجه این توسعه تکنیکی چه نوع ساختارهای جدید اجتماعی است. در آن ساختارها تخلفات چگونه انجام می‌گیرد؟ ارتقاء وجدان هماهنگ با سطح کارآمدتر شدن ساختارهای اجتماعی چگونه تعریف می‌شود؟

شما اخلاق ساده یک روستائی را در افغانستان یا افریقا در نظر بگیرید، در جایی که اصلاً اتومبیل نیست، در آنجا هم شرارت و اخلاق حمیده دیده می‌شود در یک جامعه‌ای هم که وسایل ارتباطی و الکتریکی پیشرفته هست اخلاق حمیده و رذیله دیده می‌شود. ولی مفهوم حساسیتها و سطح برخورد و روابط اجتماعی حتماً ساختارهای دیگری می‌خواهد، یک نظم و انتظام دیگری می‌خواهد یک ارتقاء وجدان و اخلاق دیگری می‌خواهد.

در دستگاه الهی ارتقاء اخلاق اول هست به دنبال آن احساس می‌شود ساختارها هستند، سوم سطح تکنیک است. پس در دستگاه الهی اولین چیزی که ارتقاء پیدا می‌کند اخلاق است، رده دوم بعد از اخلاق، ساختارهای اجتماعی تغییر پیدا می‌کند بعد از ساختارهای اجتماعی نیاز مشخص می‌شود، بعد از آن توسعه تکنولوژی پیدا می‌شود، ولی در دستگاه مادی کاملاً بر عکس است، اول توسعه تکنولوژی، دوم روابط ساختارهای اجتماعی و در مرتبه سوم اخلاق تغییر می‌یابد. وظایف پلیس متناسب با ارتقاء وجدان در ساختارها تعریف می‌شود که حتماً باید توسعه پیدا کند.

فعلاً شما رهبری توسعه تکنولوژی را بدست ندارید و در آینده باید پیدا کنید ولی باید در توسعه تکنولوژی موجود قدرت ساختارسازی داشته باشید یعنی حداقل تصرفی که شما می‌کنید در بهینه اجتماعی، متناسب با قدرت تکنولوژی موجود است؛ یعنی تا وقتی که شما قدرت توسعه نیاز و ارضای آن را پیدا نکردید سعی

می‌کنید درصد انفعال‌تان را کم کنید، درصد انفعال زمانی کم می‌شود که شما در مهندسی اجتماعی و در تنظیم ساختارها و کیفیت بهره‌وری حضور داشته باشید در الگوی تخصیص نسبت به بکارگیری تکنولوژی حضور داشته باشید. اگر صنایع نوری پیدا شد و گفتند سرعت تصمیم‌گیری نسبن به انجام یک کار از نظر سخت‌افزاری ارتقا پیدا کرده، می‌گوئیم در چه مقیاسی؟ می‌گوئید در مقیاس سرعت نفوذ نور در میدان انرژی، این قابل مقایسه با سرعت حرکت الکتروسیته در ایجاد حوزه مغناطیسی نیست، سرعتش خیلی بالاتر است، چون سرعتش بالاتر است شما نیازمند به ساختارهای کارآمدتری هستید یعنی روابط اجتماعی حتماً باید متناسب با این قدرت نفوذ، عوض شود طبیعتاً شما با مسئله جدیدی در نظم و انتظام اجتماعی و ارتقاء وجدان روبرو خواهید شد.

(س): یعنی متناسب با توسعه موضوعات توسعه امنیت داریم؟

(ج): بله، البته اگر ارتقاء وجدان صورت نگیرد توسعه تخلف خواهید داشت.

۳/۲- بررسی ابزار برخورد با تکنولوژی امنیتی موجود جهان

(س): با توجه به رشد اجتماعی در همه ابعاد (آماري ماهیتی و معنوی) و بر اساس الگوها و مدل‌هایی که در نظام و سیستم‌های اجتماعی امروز دنیا وجود دارد، سرعت، توسعه در گذر زمان تصاعدی می‌شود یعنی قبلاً در هر یکصد سال یک اختراع عمده صورت می‌گرفت در حالی که امروزه فقط یک کمپانی آلمانی در سال گذشته ده هزار اختراع به ثبت رسانیده که ارزش هر کدام کمتر از کشف قانون جاذبه یا کشف پنی‌سیلین یا موارد این چنینی نبوده که در آن زمان (موقع کشف) تحول ایجاد می‌کرد. با توجه به این تغییر و تحول اجتماعی در مهندسی و معماری اجتماعی، یک بحثی که پیش می‌آید این است که ما به مرور از سیر تغییرات و تحولات باز می‌مانیم زیرا اصولاً دعوا بر سر مقوله فلسفی و تجدد یا پست مدرنیسم و مدرنیسم و بحث تجدد و ماورای تجدد یا مابعدالطبیعه نیست. بلکه آن چیزی که ما الان درباره آن حرف داریم ترانس مدرنیسم (روح تجدد) است. اینها پله پله کردند از سنت به مدرنیسم و پست مدرنیسم، لذا آنچه را ما دعوا داریم ماوراء روح این مدرنیسم است. دعوایی هم که الان بین جامعه‌شناسان در سطح جهانی مطرح است و

همچنین اختلافی که بین فلاسفه و اهل فن (علوم دقیقه) پیش آمده این است که در فیزیک کوانتوم به یک بن‌بست جدی رسیده‌اند.

در ایران هم در پژوهشگاه علوم انسانی دربارهٔ این اشکالی که پیش آمده تحقیق می‌کنند که فیزیک و علوم دقیقه نمی‌توانند با کشف کهکشان‌ها و مسایل جنبی (با مکانیزمی که اینها ذر فیزیک کوانتوم دنبال می‌کردند) به نتیجه قطعی برسند. لذا یک سردرگمی در عرصهٔ جهانی وجود دارد خودما هم در هماهنگسازی معیارهای نظم و امنیت و تطبیق آن با معیارهای رشد جامعه احساس کردیم که منفعل هستیم و همیشه از توسعه اجتماعی جا می‌مانیم یعنی تا می‌آئیم یک سطح از جرائم را پوشش بدهیم، مثلاً تلفن همراه در جامعه وارد می‌شود و بعنوان بی سیم دزدها استفاده می‌شود. مانند آن مثالی که شما در مورد جامعهٔ توسعه نیافته روستایی زدید که این امکانات را ندارد طبعاً جرم آنها هم ساده‌تر است. هر چقدر جامعه توسعه یافته‌تر است جرمش هم توسعه یافته‌تر است لذا آنجائی که ساده‌تر است مثل بعضی جوامع امروزی ما جرم، عمق ندارد. اصطلاح انگلیسی آن میکروآلیاژی است عمدتاً خرد و ریز است، بیشتر کیف قاپ و دزدخانه و ماشین هستند ولی وقتی به جامعه‌ای مثل آمریکا دقت می‌کنیم می‌بینیم در آنجا علاوه بر این دزدی‌ها، یک جرائم بالاتری بنام ماکروآلیاژی وجود دارد که آنها سندیکا دارند یعنی شکل این نوع جرمها، جرمهای تشکل یافته و خیلی هماهنگ است و در باند خودشان حقوق‌دان دارند که راههای فرار حقوقی را پی‌گیری می‌کند در شبکه‌های اداری نظامی و دولتی رخنه می‌کنند، بانک دارند و حتی گروههای فشار و واحدهای تروریستی و آدم کشی دارند که افراد را از سر راه برمی‌دارند، و در مواردی مسئولیت دولتی دارند، مثلاً سناتورند که ما هم یک نمونه ضعیف، مانند همان سندیکا را که تحت عنوان شهرداری تهران ایجاد شده بود دیدیم؛ یعنی به عنوان یکی از عمده‌ترین سندیکای جرم رخنه یافته دولتی با آن برخورد کردیم البته زوایای پرونده را دقیقاً باز نکردیم. یک چنین چیزی در غرب به مافیا معروف است و در ژاپن یازوکا نام دارد یعنی هر چقدر جامعه توسعه یافته‌تر باشد عوامل برهم زندهٔ نظم و امنیت آن عمیقتر، متشکل‌تر و حرفه‌ای است.

این مشکل جوامع مدرن و بقول خودشان متجدد است امروز که بقول خودشان در حال عبور از این مرحله هستند به قول آقای برژینسکی وارد عصر تکنوترونیک شدند یعنی الان همان عصر موج سوم آقای تافلر یا همان فرآیند پست مدرنیست است، خانواده‌ها تک والدینی می‌شوند، نظام خانواده متلاشی می‌شود، افراد دیگر نیاز به هم پیدا نمی‌کنند، انبوه‌زایی می‌شود، ارتباطات چندسویه می‌شود.

با توجه به آنچه جنابعالی اشاره فرمودید که ارتقاء اخلاق اول، ساختارهای اجتماعی دوم، نیاز سوم، بعد توسعه تکنولوژی، متأسفانه امروز تکنولوژی در الگوهای جهان مادی اول هست، الان هم تکنولوژی برای ما تعیین تکلیف می‌کنند می‌کند یعنی عامل انفعال ما این است که اول کامپیوتر می‌آید بساط ما را بهم می‌ریزد، اتومبیل می‌آید فرهنگ ایجاد می‌کند، موبایل می‌آید به همین نسبت؛ یعنی هر چیزی می‌آید فرهنگ خاص خودش و اخلاق خاص خودش را هم بدنبالش می‌آورد لذا برای ما نیاز ایجاد می‌کند، نیازهای ما را پیچیده‌تر می‌کند، ساختارهای اجتماعی ما را دستخوش تغییر قرار می‌دهد و اساساً اخلاق ما را متأثر می‌کند. این جنبه انفعالی ما است، حالا سؤال این است که تکنولوژی چون صورت فیزیکی دارد، ما با چه چیزی باید به جنگ آن برویم که وقتی از جامعه طلب نظم می‌کنیم تأثیر آن را بتوانیم نفی کنیم. ما الان در دکترین انتظامی به شدت در حل این مشکل، دچار یک مشکل ثانویه شدیم.

(ج): برای کل نظام سؤال می‌کنید یا فقط برای نیروی انتظامی؟

(س): ما دکترین انتظامی را برای کل نظام تعیین می‌کنیم. به عنوان مثال در بحران دو هفته قبل تقریباً دولت که متولی نظم است خودش عامل بی نظمی بود. وزارت فرهنگ و آموزش عالی جو را متشنج می‌کند، اینها نمی‌دانند که طلب نظم کردن مبتنی بر این است که به ازای یک لیوان خالی در حد همین یک لیوان، آب خالی بشود، اگر یک پارچ پر روی لیوان خالی بشود، سرریز می‌کند، لذا برای آنچه بوجود آمده بیشتر خرج کردند به این ترتیب ما نمی‌توانیم طلب نظم کنیم، سیصد هزار نفر پرسنل سازمان انتظامی به خاطر عملکرد ده نفر پرسنل لطمه خورد، پس در این شاکله امنیتی وانتظامی در سطح کلان، حتی رئیس جمهور هم باید بنشینند تا ما به او درس نظم و امنیت بدهیم و بگوئیم اول خود شما منظم بشوید. (داریم بحث علمی

می‌کنیم و تعرف نمی‌کنیم) به وزیر کشور باید درس نظم و امنیت بدهیم دولت در هشت سال گذشته توسعه اقتصادی یک سویه کرد، بطوری که نظم جامعه ملی را بهم زد؛ یعنی ۲۱۳ شهرک اقماری در تهران ساخته شد که کلانتری ندارد، مثلاً در هر ۵۰ کیلیو متر باید یک ماشین گشت پلیس باشد اما در این هشت سال آنقدر جاده ساختند که ما الان به ازای هر ۵۰۰ کیلومتر هم یک ماشین گشت نداریم. پس این توسعه، هماهنگ و همگون نبوده است. الان هم عده‌ای مشغول توسعه سیاسی شدند که جامعه را به هرج و مرج می‌کشد، لذا به فلان مسئول هم باید بگوئیم که طلب نظم چیست. البته نه اینکه ما از آنها عالمتر هستیم بلکه بگوئیم دکترین انتظامی اینگونه می‌گوید. یعنی معلوم کنیم، خطوط قرمز و حدود چیست و مثلاً از رهبری خرج نکنید، از مقدسات خرج نکنید، اگر چه عده‌ای از اینها مشکل فلسفی دارند، چون قداستی قایل نیستند و در اخلاق، نسبی‌گرا هستند. با چنین وضعیتی اساساً بحث ما درباره همه نظام است و نیروی انتظامی هم بعنوان جزئی از نظام است.

نکته قابل توجه این است که نظامی‌ها فقط به خودشان می‌گویند: از جلو نظام، چون نظم اساس کارشان است یعنی نظامی‌ها تا نظم نداشته باشند نمی‌توانند خوب بجنگند ولی انتظامی‌ها دو تا کار دارند، یکی اینکه خودشان منظم باشند، دیگر اینکه به جامعه نظم می‌دهند لذا نظم نظامی‌ها پادگانی و در خط نبرد است اما در نیروی انتظامی مأموری که سر چهارراه ایستاده مانند سرجوخه‌ای است که مقابل یک گردان سیصدنفری در پادگان می‌ایستد و به همه می‌گوید: از جلو نظام و همه خبردار می‌ایستند، درجه‌دار ما سرچهار به ۲۰۰۰ نفر در هشت ساعت کارش می‌گوید: منظم باشید، پس دو مقوله می‌شود لذا اگر عناصر جزء ما در سطوح پائین جامعه، از مردم عادی طلب نظم می‌کنند در سطوح کلان هم بنده که ستادی هستیم باید بگویم فلان رفتار فلان وزیر، روی نظم کلی کشور اثر می‌گذارد یعنی وقتی عملکرد یک آدم سرچهارراه ایجاد اختلال در نظم و امنیت کرد به یک جامعه کوچک ضربه می‌زند ولی عدم درک یک وزیر از اینکه نقش امنیتی نیروی انتظامی چیست، یک جامعه بزرگ را بهم می‌زند. لذا آنجا نوع این جرم، ماکروآلیاژی است و ثقل آن بالا است. مسئله اصلی مدنظر من این بود که غیر از این مشکل نرم‌افزاری که می‌توانیم در ساختارهای اجتماعی

آنرا ببینیم و احیاناً آموزش بدهیم، این انفعال را در مقابل تکنولوژی چکار کنیم؟ تکنولوژی روز به روز در قالبهای نو می‌آید. الان صد هزار گیرنده ماهواره فقط د تهران وجود دارد. ما وقتی روی تهران پرواز می‌کنیم (هم در ستاد و هم در ناجا) متوسط برآورد ما این تعداد است. خوب با این صد هزار خانواده کسی در سیستم ارتباطی کشور ایران با آنها صحبت نمی‌کند، از آنطرف دنیا دارند به اینها خط می‌دهند، فکر و ایده می‌دهند. از ویژگیهای پست مدرنیسم انبوه‌زدایی اطلاعاتی است و اینکه فقط مردم از یک سو و از یک خط تلفن مطلب نمی‌گیرند و هر وقت خواستند در خانه‌هایشان ویدئو، اینترنت و کامپیوتر دارند و اطلاعات متنوعی را دریافت می‌کنند. لذا با چنین ویژگی، ما در طلب نظم کردن انفعال داریم.

گفتیم الگوی شخصیتی ما علامه طباطبائی خردسال است چون شیرازه او سالم است، دو سه نسل قبل ایشان سالم است در نتیجه نسب و نژادش سالم است لذا نه از چراغ قرمز عبور می‌کند نه دزد می‌شود و نه نیاز به پلیس دارد. تبعاً نیاز به قاضی هم کم می‌شود. اگر افراد جامعه اینگونه باشند قاعدتاً معلم ه کم می‌شود لذا نظام آموزشی کشور هم با چنین افرادی مشکل ندارد، اگر الگوی ما این است و همانطور که شما فرمودید اول اخلاق مهم است که اخلاق و خلیات پدر و مادر و نسل قبلی ایشان را شناخته است. تبعاً چنین آدمی ساختار اجتماعی را متحول می‌کند، نیاز و توسعه تکنولوژی هم در خدمت او قرار می‌گیرد اما حالا که برای اکثریت جامعه عکس این مطلب صادق است پس ما هم امنیت را وارونه ایجاد کنیم. یعنی امنیت را مبتنی بر تکنولوژی ایجاد می‌کنیم چیزی که در فلسفه کانت به آن فنومینیک می‌گویند یعنی آیا به محض اینکه ترافیک زیاد می‌شود ما هم پلیس راهنمایی زیاد کنیم؟ یا اینکه به سراغ ریشه قضیه برویم که به اخلاقیات بر می‌گردد؟

حالا با این انفعال ناشی از سرعت تکنولوژی که هر چه جلوتر می‌رویم، سرعت آن بیشتر می‌شود چه کنیم؟ (ج): با توجه به محدودیت وقت با دو مثال سعی می‌کنم مطلب را بیان کنم اگر برادران مایل بودند در جلسه آینده بصورت مبسوط بیان می‌شود در عین حال برای اینکه جلسه روی مطلب فکر کند اشاره می‌کنم.

شما اگر بخواهید جامعه را آسیب‌شناسی بکنید یک بار تغییراتی را که در جهان و در جامعه شما پیدا شده مطالعه اجمالی بکنید. اوایل انقلاب در بازارهای جهانی شش هزار میلیارد دلار آمریکا رواج داشت اما کشور شما پولی رواج نداشت، او رهبری تکنولوژی را هم در دست داشت یعنی این تکنولوژی که حالا بدست شما آمده است، اوایل انقلاب در دست او بود. حداقل نصف جمعیت جهان تحت پوشش قدرت آمریکا قرار داشت؛ یعنی اگر بخواهیم بگوئیم نیروی انسانی، باید بگوئیم راندمان نیمی از مردم جهان، اگر بگوئیم قدرت ابزاری، باید بگوئیم ابزار در سطح برتر، و اگر بگوئیم قدرت مالی، باید بگوئیم قدرت برتر، اما چه شد که شما توانستید در عین حالیکه در وضعیت بحران قرار داشتید کاری کنید که رئیس جمهور آمریکا خودش را برابر شما می‌بیند؟ چه شده که در زمان شاه، کندی یک ساعت و نیم رئیس کشور شما را پشت در اتاق به انتظار نگه می‌داشت و راه نمی‌داد. ولی بعد از انقلاب بعد از ۱۵-۱۶ سال، رئیس جمهور شما یک خبرنگار آمریکایی را راه می‌دهد تا با او صحبت کند، بعد ۲۰ دقیقه شخص رئیس جمهور و سیاستمداران رده بالای آمریکا می‌نشینند و گوش می‌دهند که او چه می‌گوید و این را برای مردم خودشان ابزار هم می‌کنند و مطلب را خصوصی نگه نمی‌دارند. می‌گویند ۲۰ دقیقه بالاترین سطح مدیریت سیاسی آمریکا داشت گوش می‌داد. شما با چه قدرتی توانستید این کار را بکنید، چه چیزی داشتید؟ در زمان شاه جوانان شما که در کاخ جوان فاسد شده بودند (از نظر تعریف اخلاق فردی) در زمان شاه رقص عریان به تماشا گذاشته می‌شد و تعداد کازینوها بیش از پانصد تا بود، شمال شهر تهران دانسینگ‌ها متعدد داشت، وقتی وضع فرهنگی آنجا را با دقت ملاحظه می‌کنیم، جایی بود که تکنولوژی و اخلاق آن آمده بود و پیاده شده بود، خیال نکنیم که تکنولوژی نیامده بود و مثل آفریقا بود، هم تکنولوژی آمده بود و هم اخلاقش را آورده بود. انقلاب چگونه توانست اول این را بشکند ثانیاً در مقابل یک قطب بزرگ جهانی تکنولوژی بایستد؟

حالا از چه چیز غفلت کردیم که آن جانمایه سست شد تا اینکه می‌بینیم آسیب‌پذیری ما به نسبت بالا رفته است. برای این است که شما در اول انقلاب اخلاق را محور قرار دادید بعد تکنولوژی را محور قرار دادید، با پایی که مصنوع دستگاه مادی است طبیعتاً از آمریکا نمی‌تواند جلوتر بیفتد شما اگر جای تک پایتان را عوض

کردید و پایتان را روی خطی گذاشتید که رئیس آن آمریکاست در آن خط ، شما از او نمی‌توانید جلوتر بیفتید ، یعنی اگر شما در دوران سازندگی گفته بودید که من می‌خواهم با همان (حسین حسین)ی که در برابر صدام می‌رفتیم ، می‌خواهم سد بسازم ، نفر زیاد می‌آورم از تکنولوژی حداقل استفاده را می‌کنم، معنای تخصیص نیرو را طوری می‌کنم که اینها مرتباً روبرو بودنشان را با انگیزه مادی ببینند ، اگر ضد این را عمل کنیم ، پا به آن طرف گذاشتیم و آسیب پذیری ما به حداکثر می‌رسد. مدیران کشور اگر مدیریت را بر مبنای اینکه فلسفه شدن اسلامی را-نه فلسفه بودن ، که جای خودش محترم است- نداشته باشید ، محال است بتوانید پیشگوی ، کنترل و هدایت را ، در دستگاه تان برای سازندگی به کار بگیرید.

والسلام

بسمه تعالی

تنظیم نظام تعاریف نیروی انسانی

جلسه ۱۲

عنوان جلسه: ساختار موضوع نیروی انتظامی

جلسه : ۹

۱- منظور از ساختار موضوع (بررسی سه وصف قدرت - عزت - رحمت - به صورت همعرض)

حجه الاسلام والمسلمین حسینی : بحث این جلسه درباره موضوع نیروی انتظامی است منتهی نه به صورتی که قبلاً گفته شده بلکه از ساختار موضوع نیروی انتظامی بحث می‌شود. غرض از ساختار موضوع گاهی خود موضوع و گاهی سطوح موضوع است یعنی ساختار خرد و ساختار کلان را می‌گوئیم ساختار ، یعنی نظام و بنا بر این باید مبنا و اساس واحد داشته باشد تا بتوان اوصاف متعدد را هر چند بر مبنای واحد هستند و ابعاد مختلف را هر چند از موضوع واحدی هستند نسبت آنها را به همدیگر ملاحظه کرد و تنظیم نمود و تغییرات آن را بهینه کرد.

از اینرو قدرت ، عزت و رحمت را بصورت متوالی ذکر کردیم و آنها را در یک دستگاه فلسفی تعریف کردیم که نظم و انتظام در آنجا تعریف شده است. آنگاه علت پیدایش قدرت را به یک دستگاه فلسفی برگردانیم؛ یعنی پیدایش شدت، توازن و عزت را بحث کردیم. سپس درباره نتیجه آن که رحمت بود بحث کردیم. حالا می‌خواهیم بعد از شکل پشت سر هم قرار گرفتن یا توالی، به شکل توازی آنها را مورد دقت قرار دهیم یعنی درباره قدرت، عزت و رحمت که همزمان بعنوان اوصاف نیرو- اوصافی که عین ابعادند- و باید نسبتهای آنها تدریجاً به حسب مراحل تکامل تغییر کند بحث کنیم. نسبتها باید حول متغیر اصلی تغییر کنند.

۲- بررسی توسعه مفهوم ((قدرت- عزت- رحمت))

آیا در مفهوم تغییر نسبت، تدریجاً فاصله بین رحمت و قدرت باید زیاد بشود؟ یا اینکه کیفیت قدرت و کیفیت رحمت و کیفیت عزت در اثری که دارند باید مفهوماً عوض شوند؟ البته اشکالی ندارد که ابتدا رحمت به رقت تعریف بشود ولی نهایتاً خوب نیست رحمت به رقت تبدیل شود.

۲/۱- تفاوت بین رقت و رحمت

فرق بیت رحمت و رقت این است که فرد از یک حادثه متالم و متأثر می‌شود. پس در رقت، حکمت کمتر دخالت دارد؛ یعنی تکامل در آن اصل نیست، البته هست نه اینکه اصلاً حکمت نباشد منتهی متغیر اصلی نیست. در رقت یا دل سوختن، لزومی ندارد نسبت آن با تکامل ملاحظه بشود و لکن رحمت همیشه رقتی است حکیمانه و متناسب با تکامل، که به فضل نزدیک است، تسهیل بستر تکامل است. پس حتماً مفهوم رحمت در عوامل درونی رحمت و مفهوم عزت در عوامل درونی عزت و مفهوم قدرت در عوامل درونی قدرت، مرتباً تغییر می‌کنند و حتماً هم نسبت‌های آنها فرق می‌کند.

۲/۱/۱- ضرورت نسبی بودن مفاهیم در مدل سازی

بنابراین هیچگاه مفاهیم مطلق در مدل سازی نداریم بلکه مفاهیم نسبی هستند. تعیین خاص و متحجر ندارند، جریان اوصاف هست و مرتباً، نسبتها عوض می‌شود، خصوصیت مفهوماً عوض می‌شود و در جهتی که کارآمد هستند کارآمدتر می‌شوند. حالا ما بصورت ساده قدرت، عزت و رحمت را متوالیاً (پشت سر هم) به صورت سه خصوصیتی که متعاقب نسبت بهم هستند در پیدایش بیان کردیم، حالا می‌خواهیم به صورت متوازی بعنوان ابعاد یک موضوع بیان کنیم که باید در جریان رشد و تکامل مرتباً نسبت‌های درونی و بیرونی آنها یعنی نسبت‌های ایجاد کننده و عوامل ایجاد کننده هر وصف و نسبت هر وصف به بیرون آن یعنی دو وصف دیگر عوض شود.

۳- بررسی ساختار موضوع نیروی انتظامی

۳/۱- ضرورت هماهنگی درونی و بیرونی اوصاف ساختار نیرو

حالا غرض ما از ساختار موضوع، ملاحظه کردن نیروی انتظامی است بعنوان یک ارگانی که دارای خصوصیت همدلی، همفکری و همکاری است. ارکان همکاری آن جهت واحد داشتن و موضعگیری متناسب با جهت واحد داشتن (چه نسبت به بیرون و چه نسبت به درون) و همچنین تلاش و مجاهده متناسب با موضعگیری داشتن است. در همفکری بستر گمانه‌زنی باید هماهنگ باشد یعنی مدل داشته باشد و بستر گزینش و ابزار گزینش در کلیه سطوح هماهنگ باشد، بستر پردازش و بهینه سازی هماهنگ باشد، از سطح اجرای یک ماموریت ساده تا سطح پیچیده استراتژی موجود باید هماهنگ باشد یعنی در هیچ سطحی نباید معیار و ابزارشان با همدیگر درون متناقض باشد و به خصوصیت موضوع کار و سطح کار باید توجه داشته باشد. یعنی قابلیت هماهنگ سازی و قابلیت آسیب شناسی باید بگونه‌ای باشد که معیار آسیب شناسی یک بخش با آسیب شناسی در بخش آخر هماهنگ باشد و اثر هر کدام در دیگری قابل ملاحظه باشد.

همکاری در نیروی انتظامی - به عنوان یک موجود زنده- هم به لحاظ فیزیکی و هم محاسبات ریاضی و هم زیست و حیاتش (یعنی رشد آن) باید قابل کنترل باشد. اگر چنین چیزی مورد توجه قرار گرفت ما می‌توانیم بگوئیم ساختار نیروی انتظامی چگونه است؟

۳/۲- عدم قدرت هماهنگسازی درونی و بیرونی در صورت خردنگری در مسائل نیرو

حالا نیرو را ابتدائاً مورد دقت قرار می‌دهیم ببینیم چه اشکالی پیش می‌آید؟ یعنی بگوئیم نیرو برای انجام یکسری وظایف تاسیس و ایجاد شده است، وظایف ایجاد شده است، وظایف خردش را هم به ماموریت‌های اجرائی خردتر تعریف کنیم. چرا اولی را خرد گفتم؟ چون موضوعی دیدیم و گفتیم: ۱،۲،۳،۱۰ و... این تعداد ماموریت‌ها... یعنی موضوعات فعالیت نیرو را (نه خصوصیت یک موجود زنده اجتماعی به عنوان یک سازمان) شمردیم. برای من انتظارات از نیرو را به صورت موضوعی گفتید، البته نگفتید حیات خود نیرو چگونه است که این کارها اثر آن باشد. بعد هم این کارها را خردتر کردید و در گام بعدی گفتید برای انجام این کارها چه مقدماتی لازم است یعنی وارد برنامه اجرائی نیرو شدید، در پایان هم برای آن درباره تخصیصی که می‌خواهند بدهند بحث کردید. حالا اگر در یک جایی نیرو دچار یک نارسایی شد و برای حل آن موردی و

موضوعی برخورد کردید. آنگاه دلیل ناکارآمدی نیرو این خواهد بود که نتوانسته در جامعه منزلت خودش را اثبات کند و ارتقاء دهد، لذا در داخل خودش هم دچار مشکل شد.

۳/۳- لزوم تعریف عناصر به منزلتها (نه بالعکس) به لحاظ ایجاد حوادث تکاملی

حالا اگر ما نیرو را به صورت بسیار خرد نگاه کنیم هیچگونه بهینه‌ای نمی‌توانیم انجام بدهیم، به عبارت دیگر ابزار هماهنگ سازی در اداره نیرو در اختیار ما نیست. طبیعی است که سازمان را به قدرت تصمیم گیری فردی، قدرت هوشمندی فردی و به قدرت انضباط فردی تعریف می‌کنیم آنگاه می‌گوئیم عناصرش را عوض کنید، فلانی که رئیس شده بود، فلانی که مدیر کل فلان بخش بود خیلی خوب کار می‌کرد. اگر این چنین شد که سازمان را به عناصر تعریف کردید- نه عناصر را به نظام و منزلتها- آنوقت به بهینه منزلت سازمان نمی‌توانید امیدوار باشید، یعنی شما نتوانستید برنامه تکامل سازمان را به صورت قاعده مند توصیف کنید. یعنی سازمان شما منفعل از محیط می‌شود لذا حضور در ایجاد حوادث تکاملی نخواهد داشت.

۳/۳/۱- بررسی معنای (حادثه) در سطوح مختلف

من در اینجا منظورم روشن کنم، از هر حادثه‌ای (پیدایش یک پدیده) یک درک ساده غیر کارشناسی وجود دارد. در سطح بسیار کوچک به یک تصادف رانندگی یا پیدایش یک ناهنجاری در در جامعه حادثه گفته می‌شود. ولی این نگرش، حوادث را به صورت ساده و خرد دیدن است. در تکامل دانش یک جامعه، طبیعتاً ساختارها عوض می‌شود. در تکامل علاقه یا انگیزه و وحدت و کثرت جدید پیدا کردن، حتماً ساختارها به نسبت عوض می‌شوند؛ یعنی کلیه عوامل مثبت تکاملی که تغییر در مقیاس ایجاد می‌کند رویدادهایی است که منشا پیدایش تغییرات می‌شود لذا به آن هم می‌توانید حادثه بگوئید. دست یافتن به قدرت تسخیر اشعه و قبل از آن موج و قبل از آن مکانیزم سیالات و مایعات و قبل از آن مکانیزم درست کردن ابزاری که به صورت یک نظام کار کند.

اگر در فصل ابزارها در سطح روابط اجتماعی نگاه کنیم باز مفهوم سازمان و بهینه سازی و توسعه سازمان، ریاضیاتش یعنی محاسبه و سنجش آن، نظریه فلسفی آن، اینها یک حوادثی در تاریخ بشر بوده است. یعنی از عینی ترین مطلب که که منشا تغییر در ساختارها می شود تا نظری ترین مطلب، حادثه است.

مجدداً معنای حادثه را بیان می کنیم. تکامل در اعتقاد- از وقتی که انسان، اسلام را به صورت فردی ملاحظه کند تا الان که بحمدالله اسلام را در جامعه نه فقط به صورت تکامل اجتماعی ملاحظه می کند، بلکه حضورش را در تاریخ می بیند- حادثه است. این تغییراتی که در تکامل باور یا تکامل اندیشه یا فعالیت های عینی در تولید اشیاء پیدا شده هر کدام در تغییر ساختارها سهیم هستند. پس حادثه به عنوان یک ناهنجاری نیست بلکه حادثه، بهنجار شدن بهتر در مرحله کاملتر کلیه ساختارها را هم عوض می کند.

۳/۳/۲- ضرورت محدث حادثه بودن جهت سرپرستی تکامل

در این حادثه- بمعنای دوم- کسی که محدث حادث هست سرپرستی تکامل را انجام می دهد، اما کسی که پاسخ گو به مسایل مستحدثه است به صورت منفعل تحت سرپرستی دیگر قرار می گیرد؛ یعنی از دو حال خارج نیست، یا در موازنه مثبت قرار دارد و می فهمد که تابع است، یا اینکه در موازنه منفی قرار دارد و ناچاراً مجبور است تبعیت کند.

۳/۴- بررسی اوصاف ساختاری به لحاظ تکامل موضوع (همدلی- همفکری- همکاری)

حال صحبت در این است که شما در همدلی، همفکری و همکاری- که عوامل درونی هر کدام را اشاره کردیم- سازمان را به عنوان یک موجود زنده ملاحظه کنید که علاوه بر اینکه دارای رشد و تکامل است، در ایجاد حوادث تکاملی هم سهیم است؛ یعنی انتظام، ارتقاء هماهنگ وجدان اجتماعی است. پس سازمان را موضوعاً، به موضوعات وظایف آن به صورت خرد تعریف می کنیم و بعد هم برنامه و سازمانی برای اجرای برنامه و ماموریت هایش معرفی می کنیم و برای خود سازمان هم یک هویتی از نظر تئوری معنا کردیم، بعد بر آن اساس چگونگی وضعیت این ارگان و بهینه شدن آن و به حداقل رساندن آسیب پذیری آن را و به حداکثر رساندن حضور تکاملی آن را گفتیم. سپس مفهوم اولیه را به یک اوصافی بنام قدرت، عزت، رحمت تعریف

کردیم و بعد برای کارآمدی آن معیار دادیم، حالا با توجه به همه آن تعاریف، یک پیش فرضهایی برای درست کردن یک (نظام تعریف) در نظر گرفتیم. البته این نظام تعریف با تعریف ساده اولی فرق دارد و می‌شود (ساختار موضوع) نیروی انتظامی (نظام موضوع) نیروی انتظامی است، نه سطوح موضوعات، چون سطوح موضوعات را باید بعداً بررسی کنیم و در یک سطح بگوئیم (ساختار توسعه) نیرو (ساختار کلان) نیرو، (ساختار خرد) نیرو، در این جلسه فقط (ساختار موضوع) گفته شد.

۳/۴/۱- بررسی رابطه سه وصف (قدرت-عزت-رحمت) و (همدلی-همفکری-همکاری)

پس عوامل تشکیل دهنده این ساختار، قدرت، عزت، و رحمت به صورت موازی (به متوالی) شد؛ یعنی همزمان به عنوان بعد، نسبتهایش در جریان تکامل باید تغییر کند. مفهوم هر کدام قدرت، عزت و رحمت باید نسبی بشود تا بتواند تغییر کند. برای شناختن اینکه چگونه اینها باید تغییر کند و چگونه باید تکامل پیدا کند یک مفاهیم جدیدی را تحت عناوین همدلی سازمان و همفکری سازمان وارد کردیم.

۳/۴/۱/۱- بررسی متغیرهای اصلی پیدایش (قدرت) در سازمان

اما ایجاد همدلی چگونه صورت می‌گیرد؟ در هر سازمانی جهتگیری، موضعگیری و مجاهده منشأ پیدایش حالت می‌شود از پیگیریهایی که شما نسبت به یک کاری بسیار ساده در دفتر انجام می‌دهید تا تصمیمگیریهایی که درباره توسعه سازمانی انجام می‌دهید، این جهت گیری واحد داشتن، موضعگیری متناسب با جهتگیری واحد، تلاش در انجام کارها، اخلاق عملی برای سازمان می‌شود. شما حتماً با نگاه کردن، با پیگیری کردن، با فرمان دادن، با نحوه تحقیر و تجلیل می‌شود، کمک می‌کنید و بستر می‌سازید یعنی یک ارزش را ایجاد می‌کنید و یک ارزش را می‌شکنید. این گونه امور در بخش همدلی می‌آید. البته در آینده خواهیم گفت که در سطوح مختلف، معنای اینها خاص می‌شود. الان به صورت اجمال می‌گوئیم (همدلی، همفکری، همکاری) البته واضح است که قدرت را روحی بیان کردیم، یعنی متغیرهای اصلی قدرت، متغیرهای اصلی همدلی می‌شود. یعنی جهتگیری، موضعگیری و مجاهده.

۳/۴/۱/۲- بررسی متغیرهای اصلی پیدایش (عزت) در سازمان

متغیرهای اصلی عزت ، یا موازنه متغیرهایی می‌شود که در بستر پیدایش (گمانه ، گزینش ، پردازش) متغیر مفهوم عزت می‌شود.

۳/۴/۱/۳- بررسی متغیرهای اصلی پیدایش

متغیرهای داخلی رحمت ، همکاری شما می‌باشد ، که گفتیم مسئله محاسبه نیرو و مسئله کارائی و کارآمدی عینی نیرو باید در مرحله همکاری بیاید. این مجموعه بافت تفصیلی نیرو را می‌دهد ؛ یعنی ساختاری را تعیین می‌کند که بعداً این ساختار می‌تواند شاخصه مند بشود. پس اگر شما (قدرت ، عزت ، رحمت) را به عنوان یک وصف ، خیلی شیرین تعریف کنید و فرضاً ربط آنها را هم با نیروی انتظامی بیان کنید ولی شاخصه تشخیص در اینکه الان جاری هست یا نیست بدستم نباشد فایده ندارد. شما در معاونت خودتان اگر نتوانید بگوئید قدرت، عزت و رحمت آمد یا نیامد ، اگر نیامده نارسایی و ناهنجاری کجای کار است؟ چه کاری باید انجام بدهم که بیاید؟ حتی وضع رفتار خودتان را بهینه کنید یعنی بگوئید سهم من در پیدایش یا کاهش این قدرت ، عزت، رحمت چه بود؟ چیزی که مرا متاثر می‌کند این است که تابلویی را با دو میله‌ای به دو طرف موتور سیکلت دژبان مرکز جوش داده‌اند و هر سال یک شعاری روی آن می‌نویسند. از طرفی اینکار خوب است که مدیر می‌خواهد این حرف را زنده نگهدارد ، از یک طرف خیلی بد است، چون یک معنای اینکار این است که در اجرا ، کاری از دست او بر نمی‌آید ، لذا فقط تکرارش می‌کند. یعنی احیاناً ماموری که پشت آن موتور سیکلت نشسته خود او واجد این مطلب نیست ، مدیرش هم نمی‌تواند او را واجد کند و نمی‌تواند هدایت کند ، فقط می‌تواند این شعار را مرتباً القاء کند یا حالا یک فیلمی بسازند یا یا احیاناً در این مورد شعر بگویند یا مقالات متعددی بنویسند ، ولی ابزار به دست مدیر برای پیاده کردن آن شعار ندهند. به صورت آرمانهای محترمی در بیاید که به صورت سازمانی دست نیافتنی است. به صورت سازمانی یعنی چه؟ یعنی من نمی‌توانم این شعار را به عنوان وصف در تنظیم رتباط ذکر کنم. من حداکثر می‌توانم به عنوان یک عنصر سازمانی دلبستگی به این ارزشها پیدا کنم و با یک نسبت تقریبهای ساده ای اهتمام به رعایت آن داشته باشم یعنی یک آدم خیلی شیفته و عاشق سعی می‌کند در کارهایش مراقبت کند آنطوری که می‌فهمد

این مسایل را رعایت بکند. حالا دوست دیگرش که یک منزلت متناظر دارد و او هم عاشق است و می‌خواهد رعایت کند با دو نسبت تقریب انجام می‌دهند. احیاناً اعمال‌شان کارهای یکدیگر را خنثی می‌کند یعنی ابزار هماهنگ سازی این دو ادراک هم نیست. چرا که قاعده مند و به صورت وصف سازمان تعریف نشده ، بلکه با تخمین به او سپرده شده و او با تشخیص خودش معیار درست می‌کند ، ولی راندمانش در یک سازمان بستر تکامل فرد است و باید افرادی که دل‌بستگی ندارند ، عشق ندارند و احیاناً عشق‌های ناهنجار نسبت به سازمان دارند یعنی عشق‌ها و علاقه‌شان علاقه به این سازمان نیست ، آنها تدریجاً تکامل پیدا کنند و سازمان بستر پرورشی باشد و علاوه بر این بگوئیم خود سازمان هم باید توسعه پیدا کند یعنی عناصر و روابطش تکامل پیدا کنند.

بنابراین پرداختن به بخش ساختار موضوع و تبدیل نمودن اوصافی که قبلاً از نظم و انتظام شروع کردیم و برای موضوع بیان کردیم ضرورت دارد ، در مرحله دوم اوصاف کلی را به قدرت، عزت ، و رحمت بیان کردیم سپس نحوه تبدیل کردن آن را در مرحله تکثیر دوم گفتیم (تکثیر اول در قدرت ، عزت ، و رحمت بود و تکثیر سوم به خرده کلان توسعه تکثیر پیدا می‌کند یعنی ضرب می‌شود.

این که ما مرتباً برای مفهوم اولیه اجزائی تعریف می‌کنیم و آن گسترده می‌کنیم

، برای این است که اگر این

گسترده‌گی به صورت متقوم بهم انجام بگیرد، منشأ تبیین بهتر می‌شود. اگر متقوم انجام نگیرد و بریده بریده باشد ابهام بیشتر می‌شود. متقوم یعنی چه؟ یعنی نسبت هر کدام را به دیگری در مرحله وحدت آن معلوم باشد که چگونه با هم ارتباط دارند.

۴- پرسش و پاسخ

س: در این بحث یک واژه‌هایی بکار برده می‌شود که به نظر من اگر یک برداشت واحدی در آنها نباشد. مفاهیمی مانند تکامل ، ما واقعاً چه چیزی را تکامل می‌دانیم؟ چون این واژه زیاد به کار برده می‌شود ، این اوصافی که برای نیروی انتظامی از صحبت‌های مقام معظم رهبری گرفتیم ، برای من واقعاً سؤال هست. البته

تعابیر ایشان برای خود ایشان حتماً تعریف شده است. آیا واقعاً اینها اوصاف ذاتی نیرو هستند یا اینکه حالا چون در یک سخنرانی عمومی گفته شده ما حتماً می‌خواهیم طوری عمل کنیم که تعاریف با آن سازگار باشد واقعاً آیا می‌توان گفت اینها اوصاف ذاتی یا اوصاف عرضی هستند؟ یا بطور کلی چه جایگاهی در نیرو دارند که ما اصرار داریم نیروی انتظامی را بر اساس اینها تعریف کنیم؟ بحث دیگر تأکید بر نسبییت مفاهیم است. آیا واقعاً این مفاهیم نسبی باقی خواهند ماند یا ما به جایی می‌رسیم که این مفاهیم دارای وصف اطلاقی است یا هیچگاه نخواهیم رسید و همیشه یک مفاهیم. ..مثالی که شما اشاره کردید بحث رحمت و رقت بود و استنباط من این شد که رحمت در مرحله ابتدائی اشکالی ندارد به رقت تعریف یا تأویل بشود ولی در مراحل تکامل ، دیگر نمی‌توان رحمت را به رقت اطلاق کرد این به چه معناست.

ج): هر چند من این مطلب را به صورت اجمالی تعریف کردم ، اینکه مفهوم تکامل چیست و آیا تعریف منطقی ایجاب می‌کند نسبت به نیرو بگوئیم قدرت، عزت، رحمت سه وصف یا سه بعد هستند و با دستگاه نظری ما چه ارتباطی دارد و هم چنین مهمتر از همه ، نسبی شدن مفاهیم یعنی چه و تا کجا؟.

۴/۱- بررسی معنای تکامل

تکامل به صورت خیلی ساده یعنی پیدایش کثرت یا تعدد بیشتر ائصاف ؛ یعنی تعدد به صورت کمی افزایش پیدا کند ، مثلاً این خودکار قبلاً ده تا نقطه مختصات و ده تا وصف داشته اما حالا ۱۲ تا وصف ، فردا ۱۵ تا..... پس تعدد وصف بیشتر می‌شود. کمّاً و کیفاً ارتباط اوصاف به یکدیگر شدیدتر بشود ، این افزایش کمی و کیفی ارتباط ، اثر این قلم را سطح آنرا مرتباً از یک سطح به سطح دیگر ارتقاء بدهد. بنابراین وقتی ارتقاء می‌دهد صورت مسئله‌ها عوض می‌شود ، مسائل جدیدی طرح می‌شود که قبلاً قابلیت طرح نداشت ، به این کمال می‌گوئیم چه برای کفر باشد و چه برای اسلام ، چه شرح صدر للكفر باشد چه شرح صدر للاسلام. به صورت کلی دو خط برای تاریخ قایل هستیم یک خط ، خط تاریخ تکامل کفر و دیگری تاریخ تکامل ایمان است.

از نقطه مختصات ایمان بایستی بتوان کفر را دید و خود ایمان را نیز دید ، آسیب پذیری کفر را دید و آسیب پذیری ایمان را هم دید. در موازنه مثبت، مسلمین را باید بهینه کرد و تکاملشان را ایجاد کرد و در موازنه منفی با کفر برخورد کرد و در تکامل راندمان برخورد کفر و اسلام ، تاثیر آنها را کم کرد و تأثیر اسلام را بیشتر کرد. پس مفهوم کمال ، کمال اجتماعی شد، کمال مجرد نشد بحث تکامل ، تکاملی که در حرکت جوهری گفته می‌شود نیست ، بلکه در فلسفه شدن است یعنی مکانیزم تکامل است یعنی ساختار تکامل است یعنی ابزار توسعه برای هدایت کردن تکامل اجتماعی است.

بنابراین اسلام معتقد است که علم را خدا خلق کرده لذا بیشتر شدن تقرب در شکل اجتماعی هم این است که وحدت و کثرتهای بیشتری پیدا کند. در اینجا معاونت و حضور شما در فعل دیگران و حضور دیگران در فعل شما ، این معنا را می‌دهد که بتوانیم بر یکدیگر تعاون بر بر و تقوا داشته باشیم این معنای تقرب با فردی تفاوت پیدا می‌کند.

۴/۲- بررسی معنای منطقی سه وصف قدرت- عزت- رحمت

اما اینکه آیا مفاهیم قدرت- عزت- و رحمت از اوصاف منطقی هستند؟ ما اینها را حتماً در دستگاه خودمان می‌بریم. البته گفته شد که اگر این مفاهیم را آقا نگفته بود معادل اینها ، سیاست، فرهنگ و اقتصاد بود. این تأویلی را که انجام می‌دهیم ضرورت کار مدل سازی است. اگر این تأویل به صورت مدل مند و قاعده‌مند انجام نگیرد هر برداشتی که هر شخصی به هر نحوی از این کلمات داشته باشد باز عقل خودش واسطه قرار گرفته است؛ یعنی فهم خودش بین بیان گوینده و بهره‌وری و استنباط او از آن واسطه قرار گرفته است نهایت ، شما قاعده‌مند و مدلمند انجام می‌دهید و می‌توانید آنها را بر از تفاهم با غیر هم قرار بدهید ، پس اوصاف منطقی است و باید بتوانید آنها را به وحدت برسانید که ما در جلسه قبل به وحدت رساندیم یعنی بردیم براساس اینکه چه تعریفی از نظم و انتظام و نیروی انتظامی دارید. همچنین باید بتوانید به کثرت برسانید؛ یعنی بگوئید با چه ابزارهایی و چگونه پیاده بشود؟ که اولین قدم به کثرت رساندن در مفاهیم همدلی ، همفکری، و همکاری بود.

از اینجا هم یک پله جلو تر به خرد ، کلان و توسعه ببرید و دقیقاً با اضافه شدن یا ضرب شدن به صورت ماتریس ، بتوانیم نسبت‌های اینها را بهم در یک مجموعه منظم و متقوم ملاحظه کنیم.

۴/۳- بررسی حدّ و مرز نسبی شدن مفاهیم

قسمت سوم تأکیدی بر نسبی شدن مفهوم و اطلاق آن بود که هر گاه به یک شیء و یک مفهوم تبدیل شد حتماً مطلق بشود وقتی به نام تبدیل می‌شود. مضاف و مضاف الیه گفته می‌شود و موقعی است که در اجرای خرد می‌باشد یعنی حین عملیات -ارزیابی یا کنترل یا هدایت - شما در هر مرحله ای که باشد باید برای شما قدرت ارزیابی و پیشگویی بیاورد ، در هدایت باید برنامه بریزند ، در کنترل باید موفقیت برنامه تغییر کند. هر گاه به خرد می‌رسد ، مفهوم مطلق و نام و اسم می‌شود. هرگاه می‌خواهید به بهینه پردازید باید نسبتها را ببینید دیگر مضاف و مضاف الیه به درد نمی‌خورد ، صفت و موصوف می‌شود. یعنی وصف بهتر بشود. پس جایگاه بکار بردن مفاهیم نسبی بهینه سازی است وقتی که یک موجود متغیری را می‌خواهد تغییراتش را هدایت کنید ، نسبتها را باید تغییر بدهید. آنجایی که باید قدرت صرف مفهوم را داشته باشد نه صرف هیئتها - نوشتن ، نوشت ، می‌نویسد صرف هیئت می‌شود - ولی صرف مفهوم یعنی اینکه یک مفهوم چه نسبتی داشته باشد. در صرف مفهوم چه کارهایی برای ما اصل است؟ منطق، روش و راهی که بتوانیم یک مفهوم را به آثارش نسبت به چیزهای مختلف صرف کنیم ، بعد تخصیص بدهیم ، بعد جایگاه تخصیص و تاثیرش را نسبت به بقیه کمی کنیم. پس در مدل سازی باید بتوانیم یک ارگانیزم (نیروی انتظامی را که به عنوان یک موجود زنده) ملاحظه کنیم و رشد اندامی و رشد سلولی؟ آنرا باید بتوانیم بشناسیم والا نمی‌توانیم تغییر را کنترل بکنیم هرگز یک نام را برای یک حالت ، به صورت بریده نباید بگوئیم ، ولی آنجایی که چه چیزهایی به خرد می‌رسد (مضاف و مضاف الیه) می‌گوئید : این دارو در این ساعت به این بیماری به این مقدار باید خورانده شود این خون این مقدار گرفته شده ، اینگونه آزمایش داده شده این نامها را دارد.

بسمه تعالی

تنظیم نظام تعاریف نیروی انسانی

جلسه ۱۳

عنوان جلسه: مفاهیم نیروی انتظامی بررسی مفهوم ساختار توسعه در نیروی انتظامی

(طرح توسعه کارآمدی نیروی انتظامی)

جلسه پژوهشی ۱۰ مهر ۱۳۷۸

مشاور عالی طرح: حجه الاسلام والمسلمین حسینی شیرازی

مدیریت اجرایی: حجه الاسلام حسینیان

با همکاری: پژوهشکده نیروی انتظامی

۱- غرض از ساختار توسعه - کلان - خرد

حجه الاسلام والمسلمین حسینی: در این جلسه، بعد از بیان ساختار نیروی انتظامی به صورت موضوعی (موضوعاً) به بیان ساختارهای توسعه، کلان و خرد در نیروی انتظامی می‌پردازیم. ساختار توسعه به چه معناست؟ غرض ما از ساختار کلان چیست؟ و نیز ساختار خرد به چه معناست؟ ساختار توسعه همیشه با اوصافی تعریف می‌شود که تکامل یک موضوع را بتواند تحویل بدهد. وقتی که صحبت از ساختار توسعه می‌کنیم اولاً باید بدانیم که وصف را بطور نسبی در نظام اوصاف ذکر می‌کنیم ثانیاً اوصاف هم بایستی اوصاف تکاملی باشد.

۱/۱- مفهوم توسعه و ابعاد آن در یک سازمان اجتماعی بنام (ناجا)

۱/۱/۱- بررسی مفهوم توسعه آزادی

تفاهم بین اوصاف تکاملی با اوصاف کلان بعداً ذکر خواهد شد؛ یعنی تغییر نظام وصفهای گذشته و نسبتهای گذشته به نسبتهای جدید تبدیل می‌شوند یعنی دو دسته نسبت داریم که یک دسته نسبتهای قبلی هستند و یک دسته هم نسبتهای جدید، نسبتهای جدید وقتی قابل طرح است که کارآمدی نسبتهای قبلی نسبت به

موضوع از بین رفته باشد یعنی نتواند کنترل تغییرات را پوشش داده و پیشگویی، هدایت و کنترل وضعیت را بر عهده بگیرد به این اوصاف، اوصاف توسعه می‌گوئیم. اوصاف توسعه در یک سازمان اجتماعی از جمله ناجا بمعنای توسعه اموری است که درباره جامعه نیز بعنوان ابعاد گفته می‌شود و آن بیان نسبت‌های موجود بین ابعاد سیاسی، فرهنگی، اقتصادی است که اگر بخواهیم آنرا ساده کنیم، توسعه آزادی، بمعنای بعد سیاسی: توسعه آگاهی بمعنای فرهنگی، و توسعه اقتدار نیز بمعنای بعد اقتصادی است.

۱/۱/۱- بررسی مفهوم آزادی به توسعه حضور

حال آیا اینها به صورت سه شعار و سه جمله زیباست یا اینکه دارای تعاریف کارآمد است؟ آزادی بمعنای توسعه حضور در تصمیم‌سازیها، تصمیم‌گیریها و اجرا است. این توسعه حضور به چه معناست؟ یعنی تصمیم‌هایی که در سطوح مختلف سازمان گرفته می‌شود بتواند امکان عهده داری بیشتر و مؤثرتر را برای فرد در مجموعه فراهم سازد. در تبیین مفهوم آزادی آنرا از سه زاویه (آزادی موضوعاً)، (موضوعات آزادی) و (آثار) را مورد بررسی و دقت قرار می‌دهیم.

بررسی معنای (آزادی موضوعاً): در صورتی که ظرفیت اختیار یعنی نظام اختیارها از نظر کمی تعدد بیشتری پیدا کند و از نظر کیفی نیز انسجام بیشتری پیدا کند بگونه‌ای که انتخابها مختلف ما دارای یک نظام شده و بتواند وجود ما را نسبت به محیط مؤثرتر کند. بنابراین آزادی گاهی بصورت موردی تشخیص داده می‌شود مانند اینکه من آزاد هستم که ظهر چه نوشیدنی بنوشم یا چگونه تغذیه کنم، از ساده آن که یک کودک هم می‌تواند از آن درک داشته باشد و کمی بالاتر از کودک اینکه امروز بعد از ناهار شنا بروم، بنابراین اگر بناست ساعت ۲ بعد از ظهر شنا بروم حتماً تغذیه‌ام را محدودتر کنم و متناسب با رفتن به شنا غذا می‌خورم. در این صورت شما همواره بین دو عمل و دو اختیار را ملاحظه می‌کنید هم اختیار تغذیه و هم اختیار یک نوع ورزش (شنا)، بعد بین این دو یک نسبتی برقرار می‌شود، پس نایبستی غذا را به صورتی تناول کنم که نتوانم شنا کنم. در هر دو هم اختیار خود شماست هیچ کس هم شما را مجبور نمی‌کند. حالا اگر یک مقدار تعداد انتخابهای بیشتری را توانستید در نظام بیاورید بگوئید و این گونه هم می‌خواهم بخوانم و...

توانستید برای اختیارات تان نظام درست کنید و انتخاب کلیه رفتارهایتان را بهم متقوم و وابسته و منسجم بدانید ، یعنی انتخابهای فرسایشی نشوند و یکدیگر را خنثی نکنند ، آنوقت می‌توان گفت که قدرت حضور شما در شرایط بالا می‌رود. وقتی قدرت تان بالا رفت بدین معناست که ظرفیت انتخاب بالا رفته است چرا که هر گاه موضوعاً اختیارات دارای نظام شده دامنه موضوع اختیار (یعنی محیط) افق جدید و بالاتری می‌یابد یعنی قدرت تاثیر شما بالاتر می‌رود. که در اینصورت حضور و سهم تأثیر شما در تکامل اختیارات اجتماعی بیشتر می‌شود.

۱/۱/۱/۲- متوقف بودن توسعه آزادی به توسعه تکامل اجتماعی

یک اختیارات فطری و طبیعی منهای جامعه داریم. مثلاً روی قله کوه هستیید حتماً باید بدانید اختیارات شما بسیار محدود است. شما در خارج از امکاناتی که جامعه به شما می‌دهد قطعاً نمی‌توانید بیشتر از هر ساعت یک فرسخ راه را طی کنید ، در درگیریهایتان زور و توان شما محدود است ، نسبت به محدود از حیوانات گرفته تا گرما و سرما و تغذیه و ...

حالا از قله کوه داخل شهر می‌آیید ، آنجا اختیاراتی را از دست می‌دهید ولی یک دامنه وسیعتری از اختیارات را بدست می‌آورید. شما نمی‌توانید هر کاری را که خواستید در جنگل انجام دهید، در شهر انجام دهید بلکه باید رعایت حدود و حقوق دیگران را هم بکنید یعنی اختیار شما مضر به اختیار دیگران نباشد و لکن در مقابل می‌توانید از اختیارات اجتماعی خود نیز استفاده کنید. یعنی در مدت یک ساعت و نیم از اینجا تا مشهد حرکت کنید در جنگل صرفاً می‌توانستید حداکثر ۶ کیلو متر یا ۱۰ کیلو متر در یک ساعت و نیم حرکت کنید و بیشتر از آن محال بود بتوانید حرکت کنید. اما در جامعه امکانات اجتماعی در اختیار شما است. از اینجا یک مقداری بالاتر می‌رویم و اختیارات تکاملی را مطرح می‌کنیم ؛ رسیدن به اختیار تکاملی یا توسعه آزادی نیازمند توجه به نظام اختیارات و وحدت آن است که این نظام اختیارات در عمل نسبت تأثیر شما را افزایش می‌دهد.

افق اختیارات یعنی بالا رفتن ضریب اختیار در جامعه، بالاتر رفتن ضریب اختیارات نیز عامل حضور بیشتر در تکمیل شدن اختیارات اجتماعی در توسعه اجتماعی است.

بنابراین توسعه آزادی رهین توسعه تکامل اجتماعی است. چگونه الان شما می‌توانید با تلفن صحبت کنید چون یک تکامل تکنیک پیدا شده است که شما می‌توانید با تلفن صحبت کرده و یا فاصله تهران- مشهد را در مدت یک سال طی کنید. این قدرت انتخاب را قبلاً نداشتید. حال سئوالی مطرح می‌شود و آن اینکه در توسعه اختیارات فقط تکنیک اصل است یا سه عامل وجود دارد که یکی از آنها تکنیک است. که قبل از آن توسعه فکر و قبل از آن نیز توسعه انگیزش وجود دارد که بر اساس توسعه انگیزش و توسعه فکر، توسعه عمل حاصل می‌شود.

۱/۱/۳- رابطه توسعه آزادی و اختیار تکاملی

توسعه آزادی و توسعه اختیار موضوعاً می‌تواند تکامل پیدا کنید یعنی اختیار ساده و کودکانه نباشد، اختیار فطری دور از جامعه نباشد، اختیار مدنی هم نباشد، بلکه اختیار تکاملی باشد. اختیار تکاملی بمعنای نظام اختیارات است که با مهیمن شدن بر میل دروهله و هماهنگ سازی امیال حول محور تکامل انجام می‌گیرد، وقتی در جامعه قرار بگیرد زمینه وقوع فصل دوم بحث یعنی توسعه آگاهی را فراهم می‌سازد.

۱/۱/۲- بررسی مفهوم توسعه آگاهی

توسعه آگاهی بدین معناست که شما نسبت بین امور متعدد را بگونه‌ای فراهم کنید که هر ابتلاء شما ابتلاء دیگر را کمک کند. من یک مثال می‌زنم مثال دموکراسی غربی است، روزگاری در دموکراسی می‌گفتند اگر ما حق انتخاب تصمیم‌گیری را عمومی می‌کنیم، آزمون و خطا را هم مطرح کنیم در جامعه عدالت برقرار می‌شود. دسترسی به عدل در جامعه، عمومی شدن حق انتخاب و مشارکت در تصمیم‌گیری است. یعنی انتخاب و تصمیم‌گیری نباید منحصر در یک فرد یا یک فامیل یا یک قشر باشد این دموکراسی همراه با آزمون و خطا بی‌عدالتی و ظلم را از بین می‌برد زیرا رای اکثر اساس پیدایش کلیه ضوابط و کلیه تخصیصها می‌شود. البته هر قانونی که توسط رأی اکثر تصویب می‌شود در صورتیکه کارآمدی نداشته باشد طبق قاعده

آزمون و خطا می‌توان در مورد آن تجدید نظر کرد و برگردانید. پس عدالت را می‌توان تجربی پیدا کرد راه تجربی پیدا کردن آن هم این است که رأی اکثر در پیدایش هر ضابطه‌ای اصل باشد.

۱/۱/۲/۱- شرکتهای اقتصادی و بانک عامل توسعه آگاهی در غرب (توسعه تحقیقات)

امروز جاهایی که دموکراسی را پیاده کرده‌اند در رعایت انضباط اجتماعی بیشتر از ۹۰٪ هنگام عبور از چراغ قرمز تلاش بسیاری دارند، ولی برای انتخاب ریاست جمهوری و مجالس قانون گذاری‌شان آنچنان مقید نیستند. چرا؟ چون انتخاب دیگری در کنار انتخابات سیاسی پیدا شد که این انتخاب را از بین برد و آن انتخاب کالا بود، هر چند در ابتدا انتخاب کالا معنای رقابت آزاد مطرح کردند که منشأ بهتر شدن کالا می‌شود ولیکن با اندک مدتی شرکتها توانستند سهام خودشان را بفروشند و سهام عام درست کنند و بانک هم توانست برای شرکتها واسطه شود، و تمرکزی برای سرمایه بوجود آورد. تمرکز سرمایه توانست مسئله آگاهی اجتماعی را بدست بگیرد؛ یعنی توانست برای تحقیق سرمایه گذاریهای کلان بکند. حال که تحقیقات پیشرفت کرد، تکنولوژی برتر می‌تواند تولید انبوه کند و جنس ارزانتر، مرغوب‌تر و کارآمدتر تحویل بدهد، بدینوسیله توانست بازار را بدست بگیرد. البته نه تنها بازار بلکه تولید معادلات و قوانین را هم توانستند بدست بگیرند.

۱/۱/۲/۲- سازمانی شدن تحقیقات در غرب به تبع رشد سرمایه

از اینجا اندکی بالاتر می‌رویم و ملاحظه می‌کنیم که در خود تحقیق نیز یک مطلب بسیار بزرگ رخ داد و آن اینکه تحقیق سازمانی شد و منطق آن به صورت سیستمی، مجموعه‌ای و مدل‌سازی موضوعات را هماهنگ کرد، یعنی تغییرات در مدل ملاحظه شد بدین معنا که عوامل متغییری ذکر گردید که قدرت شاخصه بندی داشته و بر اساس آن تطبیق بصورتی انجام پذیرفت که تحت کنترل بوده و توان هدایت تغییرات را داشت تا بتواند به آن چیزی که می‌خواهد برسد. این معنا هرگز به صورت تحقیقات عملیات فردی نمی‌تواند انجام گیرد بلکه تحقیقات بصورت سازمانی و پروژه‌ای تعریف شد. طبیعتاً دیگر به صورت یک محقق و یک دانشمند و یک تئورسین که بخواهد نظریه‌ای بدهد و با تجارب مفرده ساده و جدا جدا کار کند نیست بلکه

پژوهشگران در ابعاد مختلف موضوع مشغول آزمایش شدند. در این صورت از جمع بندی آن ابعاد یک تئوری اثبات می‌شود، اگر اثبات شود قدرت کارآمدی بسیار بالایی را پیدا می‌کند. وقتی که تحقیقات سازمانی شد طبیعتاً در اختیار تمرکز سرمایه قرار گرفت. شرکتهای بزرگ توانستند به دستیابی به تکنیک برتر مسلح شوند. از اینجا یک قدم بالاتر می‌رویم، وقتی تحقیقات اسیر رشد سرمایه می‌شود یک چیز دیگری برای سرمایه داری پیدا می‌شود که قبلاً نبوده است بدین معنا هم ابعاد وجودی جامعه را حول محور سرمایه داری تنظیم میکند، بنابراین توسعه یعنی حضور سرمایه در ابعاد غیر اقتصادی، یعنی هر قدر هم وابسته به سرمایه می‌شود و طبق سفارشات سرمایه زیبایی شناسی رقم می‌خورد، به عبارت دیگر مد را چه کسی درست می‌کند؟ در چشایی، بویای، و بینایی و شنوایی تحقیق شد در هدایت اجتماعی اثر می‌گذارد و محیط پرورشی درست می‌کند. حالا ببینید آزادی انتخاب را چه کسی دارد؟ انتخاب همیشه در محیط و فضا می‌تواند واقع شود، و هیچ گاه خارج از فضا واقع نمی‌شود. ایجاد فضا و بستر اجتماعی را قوانین توسعه سرمایه رقم می‌زند. حالا سه طبقه می‌کنیم می‌گوئیم انتخابهای خرد که تابعی است از انتخابهای کلان و انتخابهای کلان تابعی است از انتخابات، توسعه، در نظام سرمایه‌داری انتخابات خرد همواره برای عموم مردم قرار داده شد اما، کلان و توسعه‌اش بدست نظام سرمایه داری است. آنگاه اصلاً معنا ندارد که شما بگوئید عدالت را انتخاب و آزمون و خطا درست می‌کند چون آزمون و خطا ابزار تمرکز سرمایه است. آگاهی بمعنای مفاهیم کاربردی یا معادلات چه نحو سفارشات را پذیرفته و برای آنها را حل پیدا می‌کند؟ چه نحو نیازهایی را ارضا می‌کند؟ طبعاً بدنبال ارضاء نیازهایی است که پاسخگو به توسعه سرمایه باشد. سفارش دهنده توسعه سرمایه است سفارش پذیر نیز نظامهای تحقیقاتی است. در اینجا محال است که انتخاب شما بتواند عدالت را نتیجه بدهد.

پس داستان عدالت سیاسی بمعنای پایگاه عدالت در همه شئون داستانی بود که در عمل شکست خورد. عین عدالت اقتصادی شرقی است که باز در عمل شکست خورده است.

ما مدعی هستیم که پایگاه عدالت فرهنگی است؛ یعنی پایگاه قدرت بالا رفتن توسعه سیاسی است و از نظر تکامل صیانت سیاسی جامعه پایگاه عدالت (توازن) عدالت فرهنگی است. در عدالت فرهنگی جامعه شما باید تشخیص بدهد که آیا تولید مفاهیم به نفع اکثریت انجام می‌گیرد یا اختیارات، آگاهیها و تاثیر انطباط عملی را به نفع قشر خاص حل می‌کند؟ اگر معادلات تکامل به نفع عموم ایجاد شود. لقب عدالت را دارد اما اگر به نفع قشر خاص باشد معنایش این است که سلب اختیار و سلب آگاهی می‌کند یعنی تحمیل استضعاف سیاسی، تحقیر، تحمیل استضعاف فرهنگی یا تجهیل، تحمیل محرومیت اقتصادی است و هرگونه تحمیلی بمعنای ظلم است.

۱/۱/۳- بررسی مفهوم توسعه اقتدار به معنای توسعه تاثیر (توسعه اقتصادی)

مرحله سوم بحث اقتدار است اقتدار بمعنای توسعه تاثیر است. ما حتماً باید تکنولوژی برتر، انگیزش برتر و ملاحظه نسبتها یعنی تفاهم برتر را داشته باشیم، یعنی همدلی بالاتر، همفکری بالاتر و همکاری بالاتر رویهم صیانت اجتماعی را نتیجه می‌دهد. در تکنولوژی هرگز عقب‌تر از خارج نخواهیم بود. خارج یعنی چه؟ یعنی آن جهت گیری که خارج از جهت گیری ماست. جهت شما چیست؟ شما توسعه قرب، توسعه خلافت را در تکامل اساس می‌دانید، توسعه حضور معنایش این نیست که توسعه تسلط یک قشر یا یک فرد نسبت به غیر باشد بلکه بمعنای توسعه مسئولیت و حضور در انجام وظیفه است، آیا این حضوری را که می‌گوئیم معنایش این می‌شود که بگوئیم تکلیف بر مردم غالب است و حق آنها مغلوب است یا نه؟ یا اینکه ما در توسعه حضورمان هرگز نمی‌گوئیم حق و تکلیف در مقابل هم هستند، بلکه متناسب با توسعه حضور حق مسئولیت هم بیشتر می‌شود اگر فردی در یک سازمان منصب بالاتری پیدا کرد بدین معناست که اختیارات او بالاتر می‌رود یعنی نمی‌توان حق و تکلیف را در مقابل همدیگر قرارداد، اینها روبروی هم نیستند. حتماً متناسب با مراحل تکامل، حقوق بالا می‌رود، یعنی اختیارات متناسب با بالا رفتن وظایف یعنی تکلیفها نسبت به تکامل و نسبت به خلافت (نه نسبت به منفعت فرد یا قشر) نسبت به اعتلای یک جامعه‌ای بالاتر رفت یعنی اختیارش بالاتر رفت و وحدت و کثرت بهتری پیدا کرد، آگاهی او نیز بالاتر رفت یعنی تولید آگاهی (یعنی

تولید معادلات) به نفع عموم صورت پذیرفت در نتیجه اقتدار آن جامعه یعنی قدرت تکنولوژی سازی آن جامعه چه در شکل نرم افزاری و چه در شکل سخت افزاری نیز بالاتر می‌رود یعنی مصونیت پیدا می‌کند از اینکه ساختارهای سیاسی، فرهنگی و اقتصادی را جهتگیری مقابل او ایجاد کند و این صرفاً پاسخگو نسبت به مسایل مستحدثه باشد بلکه خود، محدث حادثه می‌شود.

۱/۱/۳/۱- بررسی رابطه معنای اقتدار و اقتصاد

(س): یک سئوالی برایم طرح شد که توسعه اقتدار را فرمودید

(ج): تأثیر

(س): بحث اقتصادی آن هست.

(ج): یعنی بحث عینی آن.

(س): ولی اگر ما اقتدار را قدرت مشروع بدانیم پس در مباحث فرهنگی و هم چنین سیاسی اقتدار می‌تواند نقش ایفا کند. ثانیاً توسعه وابستگی به سرمایه فرمودید حالا این دو موضوع در ارتباط با نیروی انتظامی اگر یک مقدار بیشتر تبیین شود بهتر است چون امروز اقتدار را بیشتر از دیدگاههای اقتصادی امروز مطرح کردید البته در بحثهای گذشته بحث اقتدار بیشتر تبیین شد ولی اینجا یک ابهامی نسبت به بحثهای گذشته باقی مانده است.

(ج): اول اینکه ما سرمایه را صرفاً برای رد کردن مطرح کردیم نه برای پذیرفتن اینکه می‌گویند سرمایه داری غربی عدالت می‌آورد گفتیم اینگونه در نظام دموکراسی فقط انتخاب سیاسی ندارد. بلکه در فضا و شرائط زندگی می‌کند لذا انتخابات اقتصادی غرب منتهی به نظام سرمایه داری شد و نتوانست انتخاب سیاسی و عدالت را بیاورد لذا شکست خورد. ثانیاً سئوال این است که شما چه نحوه عدالتی را به عنوان پایگاه عدالت اجتماعی بیان می‌کنید، بنظر ما عدالت فرهنگی اساس و پایگاه پیدایش عدالت اجتماعی است هر چند که در تکامل سیاسی توسعه ظرفیت جامعه اصل است اما تناسب و نسبتها یعنی تعریف عدل، فرهنگ مقدم است.

حالا می‌رسیم به این مطلب که اگر ما بگوئیم اقتدار، اقتدار اقتصادی است به چه معناست؟ اقتصاد در معنایی که در اینجا بکار می‌گیریم اعم از محصولات مادی و اعتبارات اقتصادی است یعنی شما بستری را که برای پرورش روح تان درست می‌کنید وقتی به تعیین عینی می‌رسد لقب اقتصادی پیدا می‌کند و هرگز تنها متغیر اقتدار، اقتصاد نیست بلکه این سه تا رویهم (آزادی، آگاهی و اقتدار) و متقوم بهم هستند یعنی سه بعد تفکیک ناپذیرند، اگر تعریف شما از سیاست سیاست الهی باشد طبیعتاً فرهنگ آنهم الهی می‌شود و نهایتاً اقتصادش هم محصولی می‌شود از یک دستگاهی که الهی کار می‌کند. هرگز محصولاتی را نمی‌سازد که به نفع یک طبقه و بر علیه طبقات دیگر باشد و معنای سود آور را با هر کالایی نمی‌پذیرد، اگر شما یک کالای لوکس درست کردید و گفتید این کالا سود آوری سرمایه را تا چند برابر افزایش می‌دهد ولی در مقابل فرسایش روحی برای انسان می‌آورد در دستگاه الهی این سودآوری محسوب نمی‌شود. اما غریبه‌ها در تولید اقتصادی خود صرفاً مادی فکر می‌کنند. برای آنها اصلاً این مطلب مطرح نیست که زن را وسیله تبلیغات قرار بدهند یعنی وسیله انگیزش قرار بدهند دو انگیزه را بهم گره بزنند. انگیزه یک نوشیدن که نوع لذت بردن (یعنی تحریک چشایی) و انگیزه جنسی را در دیدن و تحرک بینایی و رابطه ای بین ایندو ایجاد می‌کنند. اگر ما بگوئیم ارتباطی را که بین لذت در بینایی و چشایی، و فرضاً یک شنوایی هم کنارش بگذارد ایجاد می‌کنید و مجموعه سازی می‌کنید، در حقیقت کرامت انسان و اخلاق را پائین می‌آورد، شرافت را تابع سرمایه می‌کند، میگویند برای ما سود سرمایه اصل است. اما در دیدگاه الهی این را سود نمی‌دانید یعنی سود به نرخ مصرف کردن حالات عاطفی را بد سودی میدانید. مثلاً برای یک سرمایه‌دار هیچ فرقی ندارد که بگویند سودش رهین این مقدار مصرف کردن عواطف و دلبستگیهای مردم است می‌گوید اگر سود حاصل می‌شود عواطف انسانی را همانگونه مصرف کنید که انرژیهای طبیعی را مصرف می‌کنید اگر زیبایی شناسی را اینگونه تغییر دادیم و اخلاق مردم بد شد (بدی را شما در دستگاهتان تعریف می‌کنید) و یک ناهنجاری اخلاقی پیدا کردند از نظر یک سرمایه دار به صرف اینکه پیدایش این اخلاق بد به توسعه سرمایه ضرر نزند برای او مطلوب است می‌گوید پس اشکالی ندارد یعنی چه انرژی کار انسان بخواهد استخدام شود چه عاطفه آدم بخواهد استخدام

شود و چه بنزین مصرف شود برای او فرقی ندارد. اینها را رده های مختلف انرژی می داند. می گوید انرژی طبیعی ده نوع داریم یک نوع آن احساس هویت و شخصیت است که می توان آنرا مصرف کرد. من اینها را چگونه مصرف کنم که مرتباً در همه ابعاد دایم الزاید بتواند پیدا کند.

پس در دستگاه سرمایه داری همه اش مادی تعریف می شود اما اقتصادی که تابعی از متغیر فرهنگ است و فرهنگی که تابعی از متغیر سیاست است سه بعدی است که الهی آن با غیر الهی آن فرق دارد. فرق داشتن الهی و غیر الهی منشأ این نمی شود که شما منشأ عقب افتادگی تکنیکی شما نیست بلکه شما باید انسانهای باشید که شدیدتر و راسختر در آزمایشگاه کار کنند(هر چند برای سفارشات سود سرمایه ، کار نمی کند بلکه برای اعتقادشان کار می کنند) مثلاً وقتی که آلمانها صنعت می کردند برای هویت فلسفی ملی شان کار می کردند نه برای سفارشات سود سرمایه کمونیستها وقتی کار می کردند و سلاح هسته ای پیدا می کردند در دستگاه و فرهنگ خودشان کار می کردند نه در فرهنگ شرکتهای بزرگ و سرمایه داری ؛ شما دستگاه دیگری دارید، عدالت را هم بر یک پیه دیگری تعریف می کنید در دستگاه خودتان تکنولوژی را بدست می آورید ولی به هر حال در عینیت قدرت ابزاری شما عقب تر از قدرت ابزاری دیگران نباید باشد.

۱/۱/۳/۲- بررسی اجمالی تطبیقی عدم تحقق دموکراسی غربی و عدالت اقتصادی در نظام جهانی

(س): قبل از اینکه حکومت اسلامی تشکیل شود ما در مقام تئوری و نظر مبانی تفکر غربی را نقد می کردیم به خصوص آنچه در جامعه تحقق پیدا کرده بود من نمی توانم اینگونه تصور کنم که واقعاً بین حقانیت مکتب و آنچه که در جهان خارج تحقق پیدا می کند خیلی فاصله بگذاریم، یعنی من به این تئوری خیلی قایل نیستم که بگوئیم هر چه نقص است از ماست. اسلام در ذات خودش در نهایت غنی و توانمندی داشته و قدرت اراده جامعه را داراست یعنی اینها را به عنوان یک فرد مسلمان می پذیرم ولی در مقام تئوری بین مقام واقع و مقام خارج و مقام نظر خیلی نمی توانم تفاوت قایل شوم. این بعنوان یک مقدمه است تا زمانی که ما حکومت نداشتیم قابل طرح بود در بحث اهل سنت هم من یک وقتی در زمینه تفکر سیاسی شیعه و تفکر سیاسی زمینه های تفکر اهل سنت دقت می کردم، در بحث حکومت می بینیم بستر تفکر شیعی بر عدالت

استوار است حتی در امام جماعت و یا وقتی دو نفر با هم راه می‌روند او که عادلتر است یعنی این صفت را واجد است پیش رو است تا بالاتر که امام جامعه است و هر دو رکن (علم و عدالت) را باید با نسبتی دارا باشد، این بحث در آنجا حضور دارد. بحث عدالت بحث محوری است و در نزد اهل سنت مصلحت مقدم است. وقتی حکومت تشکیل شد، ما در افکار حضرت امام (ره) و بعد از آن به نوعی پای مصالح را ملاحظه کردیم (جای آن بحث حقیقت و عدالت) و...

البته نمی‌خواهم بگویم دقیقاً جای اینها می‌نشیند ولی نوعی این فضا را بر ما تنگ می‌کند که همه‌اش از بحث عدالت در مقام نظر حرف بزنم.

نکته دوم این است که ما نسبت به دموکراسی غربی مثل یک تابلو از بیرون قضاوت می‌کنیم، این محصول یک سری تفکرات است. بازرگان یک کتابی به نام (راه طی شده) دارد که در آن کتاب می‌گوید آنچه در غرب طی شده راه انبیاست. انبیا برای نظافت، عدالت و... آمده‌اند و در آن کتاب مثال هم می‌زند. دموکراسی غربی مانند سوئیس، سوئد، نروژ طبقه متوسطی که در جامعه‌شناسی یک اصطلاح شده ۹۶٪ مردم در این طبقه متوسط قرار دارند. ۳٪ طبقه سرمایه دارند و ۳٪ هم آدمهای فقیرند. ما واقعاً در جامعه آرمانی خودمان ۹۶٪ عدالت بسیار مطلوب است یعنی اگر طبقه متوسط ایجاد کنیم از جهت توسعه آگاهی، توسعه اقتصاد واقعاً یک آرمانی بزرگی است. الان مدعای دموکراسی غربی این است که این بهترین مدل است نه مدل نهایی البته عده از آنها گفته‌اند که دیگر عقل بشری بهتر از این عرضه نخواهد کرد ولی بیشتر آنها می‌گویند این بهترین مدل است و بهترین توسعه را در بحث عدالت اقتصادی بدنبال داشته و در بحث پرهیز از جوامع استبدادی نیز بهترین مدل است. عین واقعیت نیست چون مدل اینگونه نیست ما در مدلها نزدیک به واقعیت می‌شویم در واقع این امور نسبی است، دموکراسی فعلاً بهترین مدل است. اگر مدلی جای آن آمد و در مقام عمل کارآمدی بهتری داشت، مدل بهتر می‌شود و در آن مدل بین علم و فرضیه هیچ گونه تفاوتی نیست. حالا واقعاً با توجه به همه مسایل، من اعتقاد این است و سئوالی هم که قبلاً طرح شد ما نمی‌گوئیم که دموکراسی غربی لزوماً عدالت ببار می‌آورد ولی اگر این تعبیر را بکنیم دموکراسی غربی در عمل، عدالت

بهبتری از سایر جوامع را بدست آورده است، در جامعه ما که داریم ۲۰ سال حکومت می‌کنیم جوامعی که بنام اسلام حکومت می‌کنند و چنین نتیجه بیار نیامده است.

(ج): من ابتداء چند سؤال مطرح می‌کنم بعد کم‌کم وارد پاسخ می‌شوم شما می‌دانید که چهار کمپانی بزرگ شکر دنیا را می‌فروشند و می‌دانید کمپانیهای محدودی هم هستند که نفت را معامله می‌کنند، نرخ شکر را در دنیا چه کسی معین می‌کند؟ آیا کارخانه قند شیراز تعیین می‌کند یا آن چهار کمپانی؟ بخواهید یا نخواهید آن چهار کمپانی قیمت گذاری می‌کنند یعنی وقتی آنها نرخ شکر را بالا و پائین می‌آورند شما چه از بیرون شکر بخرید و چه نخرید، ارزش کمی شکر بر آن اساس قابل تعریف می‌شود نه اینکه تولید کننده شکر در دنیا جاهای مختلفی و احياناً بعضاً مخالفین آنها مثل کوبا شکر تولید می‌کند ولی در کجا می‌تواند متمرکز کند و بازارهای جهانی را بدست بگیرد؟ اگر من در منابع طبیعی و محصولات بین پانصد شرکت نشان دادم که اینها هستند که قدرت ارزش گذاری دارند، آنوقت فقر جوامع ضعیف مال خودشان است و غنای سوئیس مال خودش است و یا اینکه در حیات خلوت خانه خان دعوا نیست، بدلیل اینکه دعوها بر سر رعیتهاست. من سوئیس را حیات خلوت خانه خان می‌دانم، می‌دانید درآمد کشور سوئیس بر اساس ربا هست، ربا اساس پول آنجا را درست می‌کند؟ یعنی یک وقتی است که ما مسایل را در روبناها می‌بینیم یعنی می‌گوئیم در سوئیس زندگی ۹۰٪ مردم تأمین است نه غصه خانه دارند حتی وقتی که بیکار هستند تا وقتی که هشتصد هزار نفر متخصص در آنجا مشغول کار و فعالیت‌اند همگی در تأمین و رفاه به سر می‌برند.

(س): این نیمی از اهداف انبیاست.

(ج): من دقیقاً می‌خواهم بگویم اینجا که می‌گویند: او نه گرسنه است نه خانه می‌خواهد به چه نرخی؟ آیا در درون خودش تولید و کار می‌کند؟ یا پول نفت عربستان در بانکهای آنها می‌آید؟ می‌گویند توانسته اعتماد جلب کند، می‌گویم با زور امنیت کدام دستگاه؟ می‌گویند: شورای امنیت. شورای امنیت پذیرفته که آن کشور حتی جزء متعهدها هم نباشد، این توانسته ضد اهداف انبیاء را تأمین کند. ما کاملاً حاضریم در این زمینه صحبت کنیم... و حتی اگر از زاویه ضد دین (لائیک) بررسی شود باز آیا واقعاً توانستند عدالت بیاورند؟ یا

اینکه به زور بر داشتن منابع طبیعی به اینجا رسیده‌اند؟ نرخ منابع طبیعی چقدر است و نرخ محصول و فاصله‌اش با چه میزان است؟ چه کسی این نرخ گذاری را انجام می‌دهد یعنی به کشورهای جهان سومی حق مصرف می‌دهد، چه کسیتولید تکنولوژی را در اختیار خودش مهار می‌کند؟ اگر پانصد شرکت شد و آن مدل که ایجاب می‌کند که غرب قدرت مصرف بالا داشته باشد در این صورت بدین معناست که ظلم را توزیع کلان کرده‌اند؛ یعنی توانستند فقر را روی بیش از نصف از جوامع بیندازند و ثروت را روی یک عده جوامع دیگر قرار دهند، آنوقت شما می‌گوئید آنجائی که ثروت‌مندند زندگی‌شان خوب است. آنوقت می‌گویم به کدام نرخ؟ به نرخ تحمیل سیاسی، فرهنگی و اقتصادی بر مناطق دیگر جهان است، آیا انبیاء اینگونه عمل می‌کردند؟ اصلاً مگر انبیاء آمده بودند که یک دسته را مرفه کنند به نرخ فقیر بقیه مردم جهان؟ آیا راه انبیاء اینگونه بوده است؟ آیا اقتصاد جهانی و اقتصاد بین الملل را از وضعیت رفاه غربی جدا می‌کنید؟ من ابداً به عنوان ایراد بر غرب مسئله مسائل اخلاقی از جمله زنا و هم جنس بازی را مطرح نمی‌کنم. در این بحث صحبت من این است آن چیزی را که می‌گویند خیلی خوب است که می‌گویند نان، خانه، شغل و... آنها تأمین است. این امنیتهایی را که می‌گویند دارند به نرخ ناامنی کجاست؟ اگر توانستند بدون تحمیل فقر و جهل و تحقیر سیاسی نسبت به سایر ملتها بدست بیاورند، بسیار خوب با هم حساب می‌کنیم، یعنی می‌گوئیم این انباشت سرمایه کجاست حتی انباشت فکری. اینکه وقتی فرزند شما تحصیل می‌کند، یک نظام آموزشی و یک محتوای آموزشی است که آنرا بین الملل قبول دارد و بعد وقتی این آقا تحقیقات می‌کند، در سفارشات دستگاه آنها اصلاً پرورش ذهنی و گمانه زنی پیدا می‌کند؛ یعنی بستر گمانه‌شان را آنها درست می‌کنند، بستر گزینش و بستر پردازش را نیز آنها درست می‌کنند؛ به عبارت دیگر کارگر مجانی فکری درست می‌کنند وقتی در آنجا رساله‌اش را می‌نویسد و پژوهشی را که می‌کند در کمپ تحقیقاتی که هست یک کارگزار مجانی برای فرهنگ آنهاست برای توسعه تسلط بر ملتهای خودشان نه اینکه خیال کنیم او به جهان علم خدمت می‌کند و جهان علم نسبت به او بی تفاوت است، هر کسی که در آن عالمتر باشد کارگری بیشتری را انجام داده است، این حرفها قابل دقت است. سفارشات است انجام می‌گیرد به عبارت دیگر، آن

دپارتمان و آن بخش و قسمتی در خارج درباره خاورمیانه مطالعه می‌کند، مثلاً در جامعه شناسی یا در رفتارشناسی کار می‌کند، دانشجوی مسلمان ایرانی که یک موضوعی را انتخاب می‌کند و دنبال تحقیق می‌رود، روش تحقیق او را انجام می‌دهند، برنامه تحقیقاتی او را هم تئوریسین آکادمی آنها رقم زده‌اند، او به صورت یک مهره در یک گوشه کار می‌کند و هیچ گونه اطلاعات ندارد که جمع بندی مهره‌ها چه ماشینی را می‌سازد، احیاناً دارد بند درست می‌کند برای انداختن به گردن ملت خودش، ولی او تنها یکی از تارهایش را می‌سازد. بنابراین اصلاً نمی‌شناسد که مجموعه این بند کجاست، به گردن چه کسی بناست بیفتد و چگونه بناست آن بند را بکشند؟

آنچه نظر ما است این است که تمدن موجود عادلانه نیست، تمدن موجود به نفع یک قشر خاص و بر علیه اقشار دیگر کار می‌کند. البته در خانه خان رفاه است اما به نرخ محرومیت‌های شدید خانه رعیت. مهمتری مطلب این است که آیا تحقیقات به نفع حقیقت را نشان می‌دهد یا نه؟ محصولات تحقیقات چیزی جز یک تعاریف کاربردی نیست که در جهت خاص که برنامه ریزی تحقیقاتی انجام گرفته تولید شده است و کارآمدی خاصی هم می‌آورد یعنی معادله در تنظیم نظام پولی بهره را اصل قرار می‌دهد و جامعه‌ای که آن معادله را بر بانکهای مسلط کند ربا را در جامعه بیشتر می‌کند یعنی به نفع سرمایه دارد می‌چرخاند. اگر معادله کاندروویچ را از روسیه بیاورید به نفع نظام سوسیالیست روسی درست می‌کند. اگر شما برای خودتان بانک بخواهید باید معادله آنرا خودتان درست کنید.

تا بحث به خوبی روشن نشده، عبور نکنید و بگوئید در این جلسه بحث جدید گفته نشود، مثلاً بحث این جلسه ساختارهای توسعه بود بعد از آن ساختار کلان، مفهوم آن است. دنبال آن ساختارهای خرد و مفهوم خرد می‌باشد ما حاضریم بحث را متوقف کنیم و تا سئوالات به خوبی روشن نشود عبور کنیم.

۱/۱/۳/۳- ضرورت گسترش فعالیتهای تحقیقاتی در جامعه اسلامی جهت دستیابی به تئوریهای برتر

اینکه ما می‌گوئیم هر عیبی که هست از مسلمانی ماست به دلیل بدی انگیزه و بدی عنصر نمی‌گوئیم، یک وقتی می‌گوئید: قانون اسلام در اینگونه گفته، من چون آدم خوبی نیستم، مقید به آن نیستم و عمل نمی‌کنم

و لذا پایم به سنگ می‌خورد اما یک وقتی است که شما باید در اصول اعتقادات گمانه جدید داشته باشید اگر نداشته باشید حتماً دچار شبهاتی می‌شوید که درمانده می‌شوید و این از بدی شماست بلکه از کم کاری شماست، کار فکری نکردید: حتی منطق کلام شما، تا دیروز بامنطق انتزاعی کار می‌کردید. البته کارآمدی دارد حالا آیا منطق دیگری نیاز دارید. حتماً باید دقت کنید، در اصول اعتقادات گمانه زنی جدید، در فروع اعتقادات استنباط جدید، گمانه زنی جدید، منطق جدید، در اجرا گمانه زنی جدید، منطق جدید؛ یعنی باید هم کار فکری شما برای مدل اجرایی و هم بالاتر از آن مدلی که جهانی‌بینی شما را تحویل می‌دهد مرتباً کار کنید. پس اگر گفتیم هر عیبی مربوط به مسلمانی ماست و اسلام امل است بمعنای این نیست که اسلام امل است یعنی دیگر نیاز به کار فکری ندارد. کار فکری در خدمت وحی باید مرتباً استمرار داشته باشد، اگر گفتید عیب از ماست این است که نمی‌خواهیم بگوئیم ما انسانهای فاسقی هستیم، ما انسانهایی هستیم که کاری که باید انجام بدهیم انجام نمی‌دهیم. البته نمی‌خواهم خدای ناخواسته نیروی انتظامی را تنقیص کنم، بر فرض شما همیشه به فکر کارهای روزمره هستید، ۲۰ سال است که می‌گویند کارهای اورژانس داریم، یک وقتی است که می‌گویند باید از حالا برای ۲۰ سال دیگر فکر کرد. من می‌گویم اگر ۲۰ سال قبل برای امروز فکر کرده بودید، مدل نیز را داشتید اگر گفته می‌شود هر چه هست از مسلمانی ماست؛ یعنی از کم کاری فکری‌تان؟ می‌گویم: بله اینگونه است. اگر بگوئید از بد نیت بودن است، می‌گویم خیر اینگونه نیست، نمی‌توان گفت در تمام این ۲۰ سال افرادی که مشغول کار شدند انسانهای بدی بودند بلکه آدمهایی بودند که برای کار فکری و حل معضلات فکری توزیع و تخصیص متناسبی را انجام داده‌اند.

بسمه تعالی

تنظیم نظام تعاریف نیروی انسانی

توضیح: جلسه ۱۴ موجود نمی‌باشد

جلسه ۱۵

عنوان جلسه: بررسی ساختارهای کلان نیروی انتظامی

جلسه: ۱۲

حجه الاسلام والمسلمین حسینی: در جلسات گذشته بحث درباره ساختارهای نیروی انتظامی بود که به ساختار توسعه، کلان و خرد تقسیم شد. ساختار توسعه به بالاتر رفتن منزلت نیرو در جامعه تعریف شد. در این جلسه نیز ساختار کلان مورد بحث قرار می‌گیرد.

۱- معرفی سرعت- دقت- انضباط به عنوان اوصاف درونی در ساختار کلان (بررسی عوامل متغیر یک مجموعه)

ساختار کلان بیان اوصاف داخلی است یعنی نسبت به جامعه بیرونی نیست. برای بالا بردن منزلت نیرو ابتدائاً باید جریان اوصاف وضعیت داخلی نیرو مرتباً بهینه شود که در اینصورت نیازمند تنظیم مدلی هستیم که در آن جریان وصفها ملاحظه می‌شود و موصوف را بدلیل وصف آن مورد توجه قرار می‌دهد این وصفها به صورت نسبتها قابل ملاحظه است نسبتهایی که بین عوامل متغیر یک مجموعه هست در یک سطح دیده می‌شود. برای شناختن نسبتهای عوامل یک مجموعه با خود آن مجموعه نیز بایستی آنرا به صورت یک نظام مشاهده کرد؛ یعنی خود آن عوامل از متغیرهای داخلی دیگری متشکل می‌شود؛ یعنی علاوه بر اینکه برای کل یک بخش و نیرو به صورت اوصاف قابل ملاحظه است در دسته بندیهای داخلی هر یک از عوامل متغیر نیز دسته بندی وجود دارد.

۲- آثار معرفی اوصاف کلان (قدرت بهینه ظرفیت عملکرد)

خاصیت این دسته بندیها و نسبتهای بین آنها قدرت بهینه کردن ظرفیت عملکرد است.

۲/۱- تفاوت ستاد وصف در یک سازمان (مطالعه وصفی و موصوفی)

در حقیقت همواره باید بدانیم عملیات ستادی نمی‌تواند موفق شود مگر اینکه علاوه بر مطالعه موضوعی مطالب (مضاف و مضاف الیه) موصوفی هم بتواند مطالعه کند. معنای موضوعی این است که می‌گوید تعداد پرسنلی که در این بخش است این تعداد است، حجمی را که ما برای هزینه جاری نیروی انسانی تخصیص دادیم این مقدار است حجمی را که برای ابزار قرار دادیم این مقدار و حجمی را که برای مقدورات یا امکانات قرار دادیم این مقدار است، اما اگر نسبتی را که بین وضعیت سیاسی داخلی نیرو یعنی فرماندهی و فرمانپذیری، وضعیت فکری، سرعت انتقال، وضعیت انضباط عینی و عملی با فرهنگ و اقتصاد داخلی آن در نیروی انسانی و حتی ابزار و امکانات درست تنظیم کنیم (یعنی به صفت سیاسی ملاحظه کنیم) سازمان به گونه صحیح نمی‌چرخد. بنابراین گاهی منظور ما از بیان نیروی انسانی معاونت نیرو یا تدارکات و یا امکانات است که این امور اموری موضوعی است. اما گاهی می‌گوئیم: وضعیت سیاسی نیرو چگونه است (منظور از سیاست منزلت نیرو و سازمان در خارج از سازمان یعنی در جامعه نیست بلکه معنای سیاست یعنی حساسیت افراد و نظام حساسیت آنها نسبت به حفظ سلسله مراتب) یعنی در نظام توزیع قدرت در نیرو، توزیع اختیار و شرح وظائف چگونه است؟ آیا ستاد فقط به همین اکتفا کند یا باید منتجه این را ببیند؟ آیا صرفاً باید به کشیدن نقشه ساختمان نقشه بیان ارکان و قوام ساختمان و مصالح بکار رفته در آن اکتفا کرد، یا اینکه کیفیت مصالح را نیز باید کنترل کرد؟ شما حتی در مهندسی استاتیک باید یک بار نظام جاذبه را در اشل ساختمان ملاحظه کرده یک بار هم باید مقاومت مصالح را نسبت به نظام جاذبه و بعد نسبت بین آنها را ملاحظه کنید.

پس شما یک بار چارت جریان و گردش امور یک سازمان، اختیارات و وظایف تعیین شده را ملاحظه می‌کنید، یک بار می‌گوئید: این را معین کردم، الگوی گزینش آنها هم درست کردم حالا چگونه کار می‌کند؟ یک وقت مدیریت و پیگیری و کنترل را به خود مدیر واگذار می‌کنید و تا آخرین قسمتها را باو می‌سپارید که در صحنه حضور پیدا کند تا نفس حضورش یک دسته از تخلفات را پیشگیری کند. یک وقت می‌گوئید لازم

نیست مدیر حضور داشته باشد بلکه اگر این دستگاه مثل ساعت کار کند محال است خطائی صورت گیرد. اما اگر پرورش، حساسیت یا اخلاق (نه اخلاق فردی بلکه اخلاق سازمانی) بستر سازمان متناسب با خودش را پرورش ندهد، افکار و سرعت دقت متناسب با خودش را ایجاد نکند و انضباط عملی را نیابد یعنی اگر سرعت، دقت، انضباط در حساسیت، تفکر و عمل نیاید به عبارت دیگر تولی و ولایت یا فرماندهی و فرمانپذیری کار خودش صحیح انجام نمی‌دهد. وقتی کار خودش را نکند این اختیاراتی که شما دادید منشا انجام وظیفه به صورت سازمانی نمی‌شود بلکه به صورت مدیریتهای کارگاهی انجام می‌پذیرد که نوعاً به قاطعیت شخص بر می‌گیرد، سازمان کار نمی‌کند بلکه یک عنصر کار می‌کند. این نحوه مدیریت وقتی گسترده می‌شود قطعاً دچار ناهنجاری می‌شود.

۲/۲- وجود ناهنجاری در سازمان بدلیل ضعف عملکرد ستاد در مطالعه وصفی سازمان پرداختن به امور خرد (با ذکر مثال)

نظام کلان، ساختار کلان، نظام وصف و موصوف است نه نظام موضوعی و مضاف و مضاف الیه چون وقتی نظام موضوعی شد، خرد می‌شود. فرق بیت ستاد وصف از نظر ما دقیقاً همین مطلب است، در صفت، مدیریت موضوعی است در ستاد باید حتماً وقتی که نیازمندیهای کلی را بالا می‌آورند به خودش اکتفا نکنند نباید بگویند حجم اینقدر میلیارد برابر با این تعداد نفر است یعنی از نظر کمی و کیفی نیروی انسانی نباید به این اکتفا شود، چون این اطلاعات مربوط به بخش خرد است. در ستاد باید این تبدیل شود با یک چیز دیگری، اگر مبدل شما خوب کار کند قدرت ارزیابی نسبت به سازمان و اداره کلان آن می‌تواند انجام پذیرد و گرنه سازمان دچار ضعف می‌باشد. درد را نمی‌تواند تشخیص دهد من مثالی بیان می‌کنم، بر فرض که در نیرو یک ناهنجاری بنام رشوه وجود داشته باشد وجود رشوه در همه جا بد است ولی در نیرو بدتر است، چون نیرو می‌خواهد انتظام یعنی طلب جریان قانون و اقامه قانون را بنماید اما وقتی که رشوه می‌گیرد قانون را به پول تبدیل می‌کند، یعنی قانون و انتظام را می‌فروشد. اگر انتظام را بفروشند چه لتفاقی می‌افتد؟ بدین معنا است که نه تنها نظم طلب نشده است بلکه امر دیگری جایگزین نظم شده است، یعنی در حقیقت اخلاق به نظم

اقامه شده است و پایه ارزشی جامعه در اجرای عینی در تعریف شرافت آسیب دیده است، حالا با این مشکل چگونه برخورد کنیم؟ آیا ناظر بفرستیم و بگیریم و زندان کنیم و توبیخ کنیم یا عزل کنیم و وقتی هم خسته شدیم بگوئیم محیط خراب است، وضع اقتصاد بد است؟ یک مقدار بودجه تخصیص داده می‌شود اگر این بودجه در بخش ساختار کلان به صورت صفت و موصوفی دیدن و هزینه کردن برای حل مشکلات کلان سازمان بکار برود چه بسا با یک سوم نیرو و امکانات موجود بیش از سه برابر وضع فعلی نتیجه مطلوب گرفته شود، آنگاه بودجه کم نبوده است نیرو می‌توانست تعداد نفر و ابزار را کم کند و راندمان را بالا ببرد. بالا رفتن راندمان حتماً به کیفیت حساسیت، کیفیت دقت و کیفیت انضباط عملی بر می‌گردد. بهینه کردن کیفی به بهینه کردن وصفی است نه بهینه کردن کمی، پس از اینکه ملاحظه وصف و موصوفی شد اجرای کمی می‌شود. به عبارت دیگر علت پیدایش بیماری، نحوه اوج گیری بحران و بیماری فرسایشی و ناهنجاری، در اوصاف حاکم بر سازمان باید جستجو شود، اگر بتوان معنای تکامل فرسایش را بکار برد یعنی تکامل یک ناهنجاری که دارد سازمان را تبدیل می‌کند مثلاً شما می‌گوئید پیدایش فلان میکروب در شرایط محیطی خاصی در تعادل مایعات بدن چگونه است؟ در کجا رشد می‌کند و در چه موقع به تکثیر کردن می‌پردازد، کجا ارگانیزم را متوقف می‌کند یعنی ارگانیزم برای میکروب محل رشد می‌شود عین همین را در ساختارهای استاتیک و ساختارهای مکانیک هم می‌توانید بگوئید. پس ساختارهای کلان ساختارهایی هستند که نسبت بین اوصافی که متغیرهای بهینه را در سازمان می‌سازند معین می‌کنند، این اوصاف بر آمده از نسبت بین دسته بندیهای کلی هستند ولی نه به لحاظ موضوعات بلکه به لحاظ اوصاف موضوع کارشان که در یک سازمان بخش ستادی هر سازمان است.

بخش فرماندهی، کل را نسبت به جامعه کنترل می‌کند و لکن وقتی می‌خواهد درونش بهینه شود باید در بخش کلان به صورت صفت و موصوف این کار انجام بگیرد، به عبارت دیگر ملاحظه نظام گاهی نظام اثر در منزلت اجتماعی است که کار فرماندهی است (یعنی یک سازمان نسبت به بیرون خودش) گاهی در داخل خود سازمان بهینه می‌گیرد که در اینصورت نسبت بین اوصاف حاکم بر سازمان ملاحظه شود.

۳- معرفی ساختارهای موضوعی به عنوان ساختارهای خرد

حال ساختارهای بخش خرد به صورت ساده بیان می‌شود ، ساختارهای خرد ساختارهای موضوعی هستند ، به عبارتی مأموریت‌هایی که برای یک سازمان تعریف می‌شود اعم از اینکه در یک کارخانه تولیدی باشد تا یک سازمان خدماتی- اجتماعی مثل نیروی انتظامی باشد. مأموریت‌هایی ذکر می‌شود که برای هر قسمتی بخشها و مدیرانی دارد، تخصیص‌هایی داده شده، آن کارها با آن تخصیصها باید انجام بگیرد. نیازهای عمومی در بخش ستادی هر سازمانی تامین می‌شود چه الگوی گزینش باشد چه الگوی حقوق و مزایا باشد چه نظام اطلاع رسانی باشد، نظامها در آنجا درست می‌شود هم نظامهای گردش عملیات و نظام بهینه که صفت و موصوفی گفتیم، اما در سطح خرد صرفاً اجرا انجام می‌گیرد. مدیریت خرد یعنی مدیریتی اجرایی نسبت به موضوعات بخشی از تدارکات خاص و ویژه خودش که با بخشهای دیگر مشترک نیست طبیعتاً امکانات به خودش محول می‌شود و بقیه در سطح ستاد تامین می‌شود.

۳/۱- مطالعه وضعیت نیرو - ابزار - امکان در سطح خرد

در ساختار مدیریت خرد ، دسته بندی‌هایی که وجود دارد هم باید وضعیت نیرو هم وضعیت امکانات هم وضعیت ابزار تحت عنوان تخصیص مشاهده شود. این اتومبیل و این راننده این مأموریت ، این بی سیم ، پس مفهوم انبارداری و مفهوم کل خصوصیات را که در بخش مدیریت موضوعی ذکر می‌کنیم به صورت مضاف و مضاف الیه یعنی گفته می‌شود این کتاب مال این دانشجو است یا این ماشین مال این فرد است اساساً وارد بخش وصف و موصوفی نمی‌شود مدتی که در اختیار فرد است کاری که از او می‌خواهند همه خصوصیات به صورت خاص تخصیص پیدا می‌کند. حال اگر سئوالاتی در رابطه با مباحث گذشته مطرح است طرح کنید.

۴ پرسش و پاسخ

۴/۱- سؤال - آیا وظیفه نیرو صرفاً انطباق عملی است یا سرعت و دقت در عمل هم می‌باشد؟

س: بحث فرماندهی و فرمانپذیری در سازمان را در سه محور سرعت، دقت ، انطباق اولویت داده می‌شود اما سرعت و دقت یک موضوع دیگری است که باید در سیستم جاری و ساری باشد ، حال سؤال این است که

آیا واقعاً هر سه مورد در بخش فرماندهی و فرمانپذیری می‌تواند نقش داشته باشد یا فقط می‌توانیم بحث انضباط را مطرح کنیم؟

۴/۲- پاسخ- تأثیر سرعت حساسیت - و دقت در انضباط عملی و عدم انفکاک آنها

ج): من ابتداء سرعت در حساسیت را تشریح می‌کنم بعد گردش امور محوله در سطوح مختلف سازمان یعنی قدرت حضور در عمل یعنی (انضباط) را توضیح می‌دهیم.

اگر کار بدون حساسیت و دلگرمی انجام بپذیرد مثلاً فرد برای رفع تکلیف کار کند وقتی مثلاً دستور داده می‌شود که بروید و با قاچاقچیان برخورد کنید یک بخشهای از کار قبلاً پیش بینی شده است مانند جاده ، محل و ... یک فرمانده ای هم هست که با گروه باید برود و آن کار را انجام بدهد ، از زمان برخورد با موضوع هر گاه افراد هیچگونه دلگرمی نداشته باشند فقط رفع تکلیف کنند چه اتفاق می‌افتد؟ هرگاه با همه وجود حاضر باشد یعنی آن انضباطی را که شما می‌خواهید بدین صورت است که با تکیه به دستور نخواهد فرمانده را محکوم کنند این مطلب را خوب دقت کنید گاهی انضباط شخص وسیلهٔ محکومیت کردن فرماندهی خودش است ، اینگونه نیست که فرمانده تمام خصوصیات جزئی را در فرمان ذکر کند حتماً بخشی از آن نسبت به عینیت مبهم است ، شخصی که می‌تواند با انضباط فرمانده را محکوم کند آنجائی که روشن نیست متوقف می‌شود می‌گوید شما دستور نداده بودید ، اسقاط تکلیف یعنی کاری کنیم تا فرمانده نگوید تو فرمانبری نکردی. بالعکس آن نیز ممکن است افرادی هستند که وقتی دستور فرماندهی در بسیاری از جاها مصرح نیست بلکه مجمل است حداکثر تلاش را در بهینه کردن هماهنگی خودشان با دوستان در حل مشکل انجام می‌دهند. به نظر شما در کدامیک موفقیت بیشتر است؟ دراولی می‌گوید مقصر تو هستی که به درستی فرمان ندادی و فلان جای دستور روشن نبود ، دوستان هماهنگ نشدند من کار خودم را به خوبی انجام دادم، به اصطلاح مرتباً می‌خواهد اشکال تراشی کند ، با آنجایی که با تمام وجود و با حساسیت تمام برای انجام یک ماموریت تلاش می‌کند.

بنابراین همیشه هر فرمانی در یک بخش مصرح و در بخش دیگر غیر مصرح است هر چند جهتگیری فرمان روشن است. اگر حساسیت اخلاقی سازمانی بالا باشد به عبارت دیگر فرد از نظر روحی سرعت لازم را داشته باشد، محال است کار را به درستی انجام ندهد، مثلاً یک مجموعه‌ای برای درگیری با قاجاقچیان رفته اند حساسیت تعدادی از آنها وارونه است یعنی می‌خواهند تقصیر را بر عهده فرمانده، بیندازند آنها اگر ببینند دشمن کمین کرده (و یک گوشه صحنه را فرمانده بیان نکرده است) و می‌خواهد حمله کند به فکرشان می‌افتد که چگونه فرار کنند اما درمقابل فردی که با حساسیت برخورد می‌کند فرصت را ملاحظه می‌کند که در این فرصت اصلاً امکان اجازه گرفتن است یا نه، ریسک خطرو جلو می‌رود.

پس اولین مرحله ظرفیت انسان که کارآمدی وی را بالا می‌برد وضعیت سیاسی او است. وضعیت سیاسی همیشه زیر بنا دارد. زیر بنای آن دستگاه پرورشی خود سازمان است یعنی جهتگیریها، موضعگیریها و مجاهده‌های سازمانی چگونه افراد را پرورش می‌دهد. یعنی آنجایی که تشویق و توبیخ می‌نویسد و آنجایی که ترفیع می‌نویسد چه معیاری دارند؟ یک زیر بنایی هم دارد که به او نظام فکری بدهد تا او حس کند که بالمره بمعنای یک پیچ و مهره آهنی دیده نشده است، بلکه رابطه‌ای با کل جهان و سعادت و تکامل بشریت دارد و یا اینکه مقابل دشمن است به عبارت دیگر رابطه اعتقاد و عمل او منظم باشد و اصلاً گسیختگی نداشته باشد، اگر بگوئید ما اصول اعتقادات را جداگانه به او می‌دهیم (درباره اینکه عالم خدا، پیغمبر، دین، ولی فقیه و... دارد) و دستورات عملی را هم جداگانه و ارتباط این دو را نیز به صورت تنفیذی نه به صورت منطقی برقرار شود در این صورت به فرد نظام فکری داده نمی‌شود.

به هر حال داشتن نظام فکری و نظام پرورشی درموضعگیری بسیار مهم است. بایستی ابزار شناسایی را در جمع‌بندی و بالا بردن ضریب دقت در اختیار نیرو قرار بدهید؛ یعنی به اراده وهویت روحی و هم به هویت ذهنی او احترام بگذارید، او را دچار خمود در دقت نظر نکنید، تحرک ذهنی او باید همراه حساسیت روحی او بالا باشد. در این صورت انضباط عملی در مرحله سوم به صورت طبیعی پدید می‌آید.

س: مفهوم واژه انضباط ، سرعت و دقت را نیز شامل می‌شود یعنی اگر کلمه انضباط به درستی معنا شود هم دقت وهم سرعت را از آن نتیجه می‌گیریم ، یک فرد نیروی انتظامی که انضباط دارد نمی‌توان گفت او انضباط دارد ولی درمأموریتها سرعت ندارد و یا بگویم دقت لازم را ندارد ولی انضباط دارد. آن معنایی که شما در مورد انضباط بیان کردید مورد نظر ما نیست.

ج: انضباط نیروی انتظامی برای کنترل باید به اوصاف زیر بخش تقسیم شود همانطور که یک لیوان حجم ، وزن و با هم متقوم هستند ولی هرگز نباید نسبت اوصاف به یکدیگر علت بشود که خودشان را مورد دقت قرار ندهیم یعنی اگر بخواهیم وضعیت انضباط را بهینه کرده و بگوئیم بیماری او چیست که بی انضباط و کاهل است ، آیا باید به او صورت فیزیکی برخورد کرد و هر روز او را تحقیر کنیم. در اینصورت آیا او منضبط تر می‌شود؟ یعنی احساس خطر کند و حساسیتش بر ترس استوار شود یا باید برشوق استوار شود؟ شما در بهینه کردن همواره به متغیرها توجه می‌کنید ، یعنی متغیرهای انضباط چیست؟ یک بخش انضباط حتماً مربوط به عمل اندام است (انضباط عملی) قدرت اینکه یک کاری به موقع و در زمان خاصی نسبت موضوع خاصی انجام بدهد. یک پشتوانه دیگری بنام دقت نظری داردو همچنین پشتوانه بالاتری بنام حساسیت روحی دارد.

۴/۳- بررسی محدوده تصمیم گیری در سطح کلان و خرد

س: در رابطه با دو ساختار بیان شده در سطح خرد و کلان درجایی ممکن است به اشکال مواجه شود کسانی که در ماموریت هستند و بخش جزء را انجام می‌دهند و یا کسانی که در کلان سیاست گذاری می‌کنند طی یک بخشهایی یک موضوعات مشترکی را انجام می‌دهند به این دلیل که باید مأموریت انجام بگیرد و به طور ناخواسته وارد بخش کلان می‌شود ، از طرفی کسی که سیاستگذار است و باید بخشهای کلان را انجام بدهد وارد بخش خرد می‌شود حال سؤال این است گفته می‌شود که اذن در شیء اذن در لوازم آن است تا چه اندازه می‌توان این را در بخش ساختاری جریان داد که هم بحث انضباط را با توجه به اینکه خودش می‌تواند تصمیم بگیرد و تا آن حد اختیار جریان داد که هم بحث انضباط را با توجه به اینکه خودش می‌تواند تصمیم

بگیرد و تا آن حد اختیار دارد و حتی ممکن است در مواردی خودش به تشخیص برسد که خارج از سطح کلان و چارچوبهایی که سیاست گزار ابلاغ کرده اند وظیفه‌ای را انجام بدهد.

ج: در مدیریت خرد هم اینگونه نیست که هیچگونه انعطافی نسبت به ملاحظه صفت و موصوف برای کسی که مدیر و یا مجری است نباشد ولی موضوع اصلی کار مدیریت خرد ملاحظه صفت و موصوف نیست همانطور کسی که در ستاد هست اینگونه نیست که بالمره نیست که بالمره هیچ نظری نسبت به موضوعات خرد نداشته باشد ولی مسئولیت اصلی او بهینه سازمان است ، به عبارت دیگر هر گاه ابزار هماهنگی سازمان نارسائی داشته باشد بتدریج ناهنجاریها و پوسیدگی‌هایی در سازمان بوجود می‌آید ، آیا ما این را از مدیریتهای خرد سؤال کنیم که چرا اینگونه هستید؟ ممکن است الان در اکثر دستگاهها اینگونه باشد. مثلاً استانداران سراسر کشور مورد سؤال واقع شوند و گفته شود که آنها افراد بی لیاقتی هستند و آنها هم افراد زیربخش خودشان را تخطئه کنند، اما یک وقت گفته می‌شود بیماری باید معالجه شود. مثلاً گاهی که چشم ضعیف است یا پا بی حس شده ، به معالجه خرد پرداخته می‌شود اما گاهی گفته می‌شود که وضع تعادل مایعات بدن (قند ، اوره، چربی و...) او چگونه است؟ اگر بگوئیم به تعادل مایعات بدن چه ربطی دارد؟ می‌گویند : کارکرد همه این بخشها دچار اختلال شده است چیزی را جستجو کنید که در کل اثر می‌گذارد.

والسلام

بسمه تعالی

تنظیم نظام تعاریف نیروی انسانی

جلسه ۱۶

عنوان جلسه: تعریف - استراتژی - برنامه - سازمان بر اساس منطق نظام ولایت ی

جلسه ۱۳

۱- بررسی تعریف استراتژی

۱/۱- تفاوت معنای عرفی و تخصصی

حجه الاسلام والمسلمین حسینی: بحث ما در معنای استراتژی است. در تعریف هم تعریف اصطلاحی و هم لغوی داریم.

در تعریف لغوی صحبت از اینست که خاستگاه کلمه استراتژی چیست و کجا استعمال شده است؟ آیا کلمه مفرد است یا مرکب؟ در چه قومی، نام برای چه موضوعی قرار گرفته است؟ این نوع استقراء، گردش و تتبع و دستیابی به معنای لغات است، به این نوع تعریف هرگز تعریف حقیقی اطلاق نمی‌شود بلکه تعریف سماعی، نقلی و لغوی اطلاق می‌شود و به وسیله استقراء (یعنی از جستجو کردن) هم به دست می‌آید. شیوه تعریف در واژه‌ها یا کلمات غیر تخصصی حتماً را همین است وقتی می‌خواهیم زبانی را یاد بگیریم، جستجو می‌کنیم که در جامعه‌ای چه لفظی را برابر با چه معنایی استعمال می‌کنند اما هر واژه‌ای که بخواهد تخصصی شود یعنی از معنای عرفی خارج شود حالا نحوه استدلال چه استدلال نظری باشد یعنی یک دستگاه فلسفی متکفل معنا کردن آن باشد که فلسفه نظری تمام می‌شود چه دستگاه کاربردی باشد که درباره‌ی عمل است و چه دستگاه مذهبی باشد یعنی از مذهب یک نام برای یک موضوعی تخصیص یافته است. در هر جا که لقب تخصصی پیدا کرد در آنجا هرگز نمی‌توان گفت خاستگاه آن لفظ کجاست بلکه باید گفته شود که آن مفهوم چه استدلالی دارد. بوسیله استدلال حد تعریف تخصصی تعیین می‌شود یعنی شمول آن کم یا زیاد می‌شود.

پس در واژه های تخصصی بوسیله استدلال مرز فراگیری آن واژه سعه و ضیق پیدا می کند و حتی اگر دستگاه فلسفی کاملاً مختلف باشد معنای یک واژه عوض می شود.

درباره کلمه استراتژی ممکن است گفته شود اولین بار در فرانسه در دستگاه نظامی ناپلئونی بکار رفته است ولی بلافاصله سؤال می کنیم که آیا این کلمه ، کلمه ای مربوط به عرف است یا در تخصص بکار می رود؟ اگر مربوط به تخصص است دیگر مربوط به فرانسه یا ناپلئون نیست اگر کسی در دستگاه منطقی خود جهت و حدود این مفهوم را عوض کند می تواند استراتژی را به یک معنای دیگر استعمال کند غیر از معنای کسی که اول بار آن را بکار برده است.

پس کاربرد یک کلمه در تخصیص که یک متفکر برای مربع ، لوزی ، دایره و ... تعریف داده است وقتی این تعاریف در ریاضیات نسبت می آیند وضعیت تعریفی آنها فرق پیدا می کند. وقتی وضعیت تعریفی فرق پیدا کرد دیگر نمی توان گفت این لغت را فیثاغورث در چه زمانی و برای چه منظوری بکار برده است چون لغت یک لغت تخصصی است و برای یک کارآمدی طرح شده که می توان کارآمدی برتر آن را تحویل داد و بعد اثبات کرد که بکار گرفتن این تعریف تخصصی در معنای قبلی خیلی محدودتر و ضعیف تر و ناکارآمدتر است این مقدمه بدین جهت ذکر گردید که می خواهیم در معنای استراتژی دخالت کنیم.

۱/۲- بررسی به معنای استراتژی در مقیاسهای مختلف

استراتژی ابتدائاً بصورت ساده و تمثیلی بیان می شود.

۱/۲/۱- تعریف استراتژی به موضوعی که منشأ هماهنگسازی موضوعات دیگر است

استراتژی به معنای موضوعی که منشأ هماهنگ سازی موضوعات دیگر شود با ذکر یک مثال مسئله را تبیین می کنم. مثلاً فرزند ما در سن ۱۲ سالگی دوچرخه بخواهد بگوئیم اگر فلان کار را انجام دادی برایت دوچرخه می خرم (مثلاً اگر نمره ۲۰ گرفتی و یا حرف شنوی داشتی) او درس می خواند ولی دلش در گرو دوچرخه ارزش استراتژیک دارد. حالا اگر دوچرخه نخواهد شما بخواهید با تشویق هم برایش بخرید و هم یاد بدهید ، او می گوید من علاقه ای به دوچرخه ندارم بلکه فرضاً بازی کامپیوتری را دوست دارم اما شما مرتباً تشویق

کنید که دوچرخه قبول کند در این صورت برای چنین فردی دوچرخه داری ارزش استراتژیک نیست، یعنی اساساً نمی‌توان برای کسی که دوچرخه را نمی‌خواهد علاقه به دوچرخه را محور تنظیم برای سایر کارهایش قرار داد. چون از اول نسبت به آن اظهار علاقه کرد پس ارزش استراتژیک به معنای هماهنگ سازی فعالیت‌های گوناگونی است که یک نوجوان می‌خواهد انجام بدهد.

۱/۲/۲- تعریف استراتژی به برنامه سیاست‌های مرحله‌ای

حالا در مقیاس کمی بزرگتر بیان می‌کنیم می‌گوئیم هر برنامه سیاست‌های مرحله‌ای دارد یعنی یک کارهای را باید در یک مرحله هایی و برای اهداف مرحله ای انجام داد. محور هماهنگ سازی سیاست‌های مرحله‌ای همان استراتژی است. این بیان دوم استراتژی است.

۱/۲/۳- تعریف استراتژی به ابزار هماهنگ‌سازی آرایش ها در برخورد و درگیری

حالا تعریف دقیقتر می‌کنیم می‌گوئیم یک مناطق طبیعی در جنگلها و درگیریها و رزمها مناطقی سرنوشت ساز است و قدرت هماهنگ سازی عملیات را دارد که اگر در دست شما باشد عملیات بر یک نحو دیگری می‌چرخد و اگر در دست دشمن باشد عملیات به نحو دیگری رقم می‌خورد و یعنی نوع هماهنگی عوض می‌شود. به آن مناطق استراتژیک گفته می‌شود. که ابزار هماهنگ سازی آرایش برخورد و درگیری نظامی است.

۱/۲/۴- تعریف استراتژی به فعل اصلی که شرائط تغییر را برای متغی اصلی تعیین می‌کند

از اینجا کمی فراتر رفته و استراتژی را بصورت فلسفی معنا می‌کنیم. می‌گوئیم در هر برنامه کارهای متعددی به صورت موازی (یعنی همزمان) و متوالی (یعنی پشت سر هم) انجام می‌گیرد که یک نتیجه دارد که همان اثرگذاری برای یک تغییر است موضوع تغییر ما که در هر مرحله تغییراتی می‌کند یک تغییر اصلی مربوط به بخش دارد و یک متغیر اصلی از ابتداء پیدایش تا نهایت دارد که تغییرات بخشی در آن منحل است یک فعل هم باید داشته باشیم که فعل اصلی در سازماندهی و برنامه بوده و موضوع توجه آن متغیر اصلی موضوع است

که از اول پیدایش تا نهایت و هدف غائی مان آن متغیر اصلی موضوع ماست. فعل اصلی، که شرایط متغیر را برای ما متغیر اصلی ما می‌سازد این استراتژی ما می‌شود.

پس هر فعلی که در مقابل متغیر اصلی در تغییرات موضوع در کلیه مراحل تغییر قرار داشته باشد استراتژی نامیده می‌شود و به همین دلیل که متغیر اصلی فرض شده است از اول پیدایش تا کلیه مراحل تغییر حضور دارد یعنی متغیر اصلی تغییر در کلیه مراحل هست فعلی هم که روبروی این متغیر اصلی است فعل اصلی ما می‌شود، کلیه افعال دیگر بر حسب وضعیت این فعل تنظیم شود.

بنابراین ما استراتژی را در سطح فلسفه نظری نسبت به کاربرد با مثالهای ساده بیان کردیم.

۱/۳- بررسی اوصاف متغیر اصلی

خصلت متغیر اصلی باید بگونه‌ای باشد که اگر گفته شود در سازمان سیاست یا منزلت، فرهنگ یا اندیشه، تاثیر عینی یا اقتصاد وجود دارد باید تمامی ایت اوصاف در جریان تبدیل برای انجام کارهای سازمان سازمان نیرومندتر شود. اگر گفته شود که ما در تقسیمات مان تقسیمات انسان و ابزار و مقدرات داریم باید در جریان تبدیل، اینها تقویت شود استراتژی نمی‌تواند منشا تضعیف شود، استراتژی نمی‌تواند برای یک صفت خاص باشد از باب مثال اگر انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی تمام شده باشد که جهت‌گیری، موضع‌گیری و مجاهده اصل در درگیری است، (یعنی وسیله پرورش آدم در نظام ارزشی است) در نظام فکری گفتید: گمانه، گزینش و پردازش دقت نظر را بالا می‌برد و در نظام کارآمدی عینی گفتید: تجزیه، تحلیل، ترکیب قدرت کارآمدی را بالا می‌برد، در اینصورت اوصاف در استراتژی مرتباً تقویت شود.

۱/۴- بررسی تعریف استراتژی نیروی انتظامی (درگیری با بدیها)

استراتژی نیروی انتظامی به درگیری با بدیها معنا می‌شود زیرا که برای جامعه درگیری اساس رشد است، آنگاه سؤال مهم این است که آیا درگیری با طبیعت اصل است یا درگیری با بدیها؟

۱/۴/۱- بررسی تعریف استراتژی در دستگاه ماده پرستی (اخلاق تابعی از رابطه انسان و جهان) یعنی

تکنولوژی)

در دستگاه ماده پرستی اخلاق تابعی از رابطه بین انسان و جهان است یعنی اخلاق تابعی از تکنولوژی بوده و تکنولوژی نیز تابعی از درگیری با محیط یعنی با جهان است برای به حداکثر رساندن رفاه، بنابراین استراتژی شما، توسعه تکنیک می‌شود. یعنی تکنولوژی محور درگیری و سازش و یا جنگ و صلح است و تعریف شرافت و ارزش بدست متغیر تکنولوژی است یعنی تکنولوژی جدید حتماً کارآمدها و نظم و نظامش عوض می‌شود. تعریف تخلف نیز عوض می‌شود، یعنی تخلفاتی که قبلاً موضوعاً نبوده، موضوعیت پیدا می‌کند.

۱/۴/۲- بررسی استراتژی در دستگاه الهی (اخلاق تابعی از رابطه انسان و خداوند متعال) در فرد و جامعه

اگر بر عکس گفته شود که اساس درگیری ما درگیری با توسعه زشتیها است یعنی همانگونه که انسان با هوای خودش درگیر شده و مهذب می‌شود، پایه درگیری وی بجای اینکه روی روابط انسان و جهان بیاید، اولین پایه‌اش روی رابطه خودش با خدا قرار می‌گیرد، بعد از اینکه گفته می‌شود به هر اندازه که نظام حساسیت توسعه پیدا کند یعنی تعبد و خداپرستی در تمام بخشها حاضر شود و هر روز عنوان جدید و نوع جدید پیدا کند (ولی نه تنوع در التذاذ نسبت به عالم دنیا، بلکه تنوع در التذاذ در ارتباط با خدا) بر اساس این اصل رابطه انسان با بشرهای دیگر تنظیم می‌شود. یعنی اصل شرافت ارتباط با خدا است و بر اساس آن رابطه شریفانه، بزرگوارانه و رابطه‌های صحیح تعریف می‌شود. بر این اساس حق کسی ضایع نمی‌شود، اساس بیان حقوق نیز برمی‌گردد به آنچه را خدای متعال آفریده است و مقام تحقق هم تابعی از همین مطلب می‌شود. درست کردن ساختارهای اجتماعی و سپس نیازها در اینجا تامین می‌شود، در اینصورت تکنولوژی هم ترقی می‌کند ولی تکنولوژی می‌خواهد پاسخگوی نیازی باشد که در ساختار جدید روابط انسانی برای اقامه خوبیها و درگیری با بدیها درست شده است.

در اینصورت معنای استراتژی برای ساختن فرد درگیری، هوا می‌شود و برای ساختن جامعه هم درگیری با هوای اجتماعی می‌شود که پرچم سازمان یافته هوای اجتماعی به روش استکبار جهانی است.

بنابراین استراتژی نیروی انتظامی ساختن آدم بر اساس درگیری است. جهت گیری، موضعگیری، مجاهده در مرتبه پائین تر گمانه، گزینش، پردازش و در مرتبه پائین تجزیه، تحلیل، ترکیب همه اینها حول محور استراتژیک جهت گیری، موضعگیری، مجاهده قرار می گیرد.

۱/۴/۲/۱- ضرورت فرماندهی ابزار و مقدمات برای درگیری با استکبار

در این صورت مقدمات را می توان بر اساس همین ابزارها تقسیم کرد یعنی باید بتوانید بگوئید چه ابزارهایی متناسب با استکبار و چه ابزارهایی متناسب با ایثار است؟ چه محیطهایی متناسب با محیطهای استکباری است چه محیطهایی متناسب با محیطهای ایثارگری است؟

۲- بررسی تعریف سازمان اوصاف و ساختار آن

تعریف سازمان در برنامه را شروع می کنیم در سازمان باید جریان اوصاف، تخصیص و تخصیص در نیازهای عمومی افراد بخشی نظام و کل نظام تکامل نظام، مدل آن باید تنظیم شود. سازمان اگر بتواند کارآمدی را در توسعه، کلان و خرد گفته شد متقوم و وابسته و مرتبط بهم بگونه ای انجام بدهد که امکان آسیب شناسی از بخش اوصاف به بخش اموری که ذی صفت است منتقل شود یعنی به مضاف و مضاف الیه برود و از مضاف و مضاف الیه تا سطح خرد بیاید و بالعکس بتواند سهم تاثیر خرد را در پیدایش نارسایی تا مرحله تخصیص و تخصیص و تا در اوصاف بتواند بالا ببرد. بنابراین بایستی سازمان از ربط منطقی قابل تعریف و قابل توزینی برخوردار باشد که نسبت به هر گونه آسیب بتواند هم اثر و هم حل آنرا در سطوح مختلف مطالعه نماید.

۲/۱- بهینه سازی و تغییر مقیاس در سازمان (تکنولوژی انتظام)

هرگز نباید با یک اصطلاح خرد دلشاد شده و یا یک موقعیت خرد و جزئی حتی با موفقیت های جزئی که با آمار و ارقام انجام گرفته این را به حساب بهینه شدن نیرو محسوب گردانید. زیرا در همان زمان امکان اینکه در عین حال ارگانیزم در حال فرسایش باشد نیز بعید نیست بالعکس برای بالا بردن وضعیت روحی، ذهنی و عینی نیرو سرمایه گذاری می کردیم اما هنوز ثمره اش ظاهر نشده است باید بدانیم که سرمایه گذاری بلند مدت، میان مدت و کوتاه مدت در بهینه کردن وضعین نیرو مرتباً چه اثرهایی را داشته و چه انتظاراتی را

برآورده کرده است و نهایتاً توسعه تکنیک انتظام نه تکنیک ابزارها بعنوان یک فن سازماندهی انتظام تکامل آن چه بوده؟ یعنی تعریف تغییر مقیاس در قدرت روانی کل سازمان، تغییر مقیاس در قدرت فرهنگی کل سازمان، تغییر انضباط در کل سازمان چگونه بوده است؟ البته بهینه سازی مرحله تعمیر است و تغییر مقیاس در مرحله تکامل است، وحدت و کثرت جدیدی که با ابزارهای قبلی قابلیت توزین نداشته باشد و نیازی به بیان مقیاسهای جدید برای توزین باشد. البته خود این توزین داشته باشد و بتوانیم بارم بندی کنیم(که مرحله قبل از تکامل است) در مسئله سازمان یک مسئله کوچکی نیست یعنی گاهی پول را با برآوردهای تخمینی هزینه‌ای کار می‌کنیم گاهی قدرت داریم وزنی را که می‌گوئیم با هم دیده و بهینه کنیم که در اولین مرحله بایستی نسبت به راندمان قدرت توزین داشته باشیم. ارزش هر راندمان، بهینه کردن کارآمدی راندمان و سهم تاثیر هر بخش را در بهینه کردن راندمان بتوانیم بدست بیاوریم، این اولین مرحله توزین است کار ساده‌ای است و مدل درست کردن آن نیز کاری آسان می‌باشد. ولی کار پیچیده آن است که تغییر در مقیاس تکنیک تنظیم بوجود بیاوریم یعنی هم ظرفیت، هم تفکر و هم انضباط را تکامل بخشیم. برای روشن شدن مطلب یک مثالی بیان می‌کنم: سازماندهی قبیله‌ای یک خان در یک کشوری که سواد ندارند و یک گروهی هستند که می‌توانند یک نظم‌هایی را در جامعه خودشان ایجاد کنند و سواد هم ندارند به عبارت دیگر علایم گفتاری برای ارتباط اجتماعی دارند ولی علایم نوشتاری ندارند چون علایم نوشتاری ندارند لذا در آنجا اصطلاح نیست، وقتی که اصطلاح نباشد معنایش این است که ارتباط اجتماعی ارتباطات ساده‌ای است این را برای فهمیدن تکامل تکنیک انتظام مقایسه می‌کنیم. این را با جایی مقایسه می‌کنیم که علایم نوشتاری دارند، اصطلاح هم پیدا کرده‌اند علاوه بر اصطلاح توانسته‌اند علائم اصطلاحی هم درست کنند یعنی نمودار دارند بجای اینکه یک صفحه صحبت کنند در آن نمودار نسبتها را می‌توانیم ببینیم، متغیرها را می‌توانیم بشناسیم، قدرت تنظیم کلاسیک اینها قطعاً بیشتر از قدرت کلاسیک آن کشوری و یا قومی است که اینها را ندارند، البته ممکن است این قدرت تنظیم کلاسیک را بصورت وارداتی وارد کنید اما چون انسانها ابزارهای متناسب آنرا نساخته‌اید، کارآمدی آن شکل اداره بومی ساده بر شما غلبه کند برای اینکه شما این فن تنظیم

را آورده‌اید اما قدرت اینکه انسان واجد این فن یعنی دارای روحیه این فن و دارای تفکر و انضباط این فن داشته باشید ندارید، مانند اینستکه یک ماشین بنز را به کسی دادید که رانندگی بلد نیست، چنین فردی قطعاً از یک اسب سوار عقب می‌افتد زیرا برای اینکه ماشین را یک مقداری راه ببرد چون نمی‌تواند به موقع دنده عوض کند، کلاچ بگیرد، فرمان بدهد در پستی و بلندیها قطعاً گیر می‌افتد و کسی که با اسب راه می‌رود از او جلو می‌زند، ولی کسی که مسلط بر این فن است می‌داند که چه موقع دنده عوض کند، کجا گاز بدهد و... حتماً از یک اسب سوار جلو جلو می‌افتد، یعنی فن همراه خود انسان ذی فن را نمی‌خواهد این مثال بیان توسعه تنظیم است. پس توسعه تنظیم بدین معنا است که ارتباط اجتماعی بوسیله علایم انجام می‌گیرد، علایم صوتی ساده در بین یک قبیله بومی وجود دارد اما اصطلاح امکان پیدایش علایم اصطلاحی را می‌دهد علایم اصطلاحی در جایی است که نمودارها، نسبتها و تنظیم سازمان پیدا می‌شود، اگر فن انتظام با انسان، ابزار و مقدوراتش با هم باشد می‌تواند درگیری کلاسیک داشته باشد اگر درگیری کلاسیک روحیه متناسب خودش را داشته باشد بر درگیری بومی ساده پیروز می‌شود. در اینجا ممکن است گفته شود که ما در جنگ هشت ساله بر تکنولوژی پیروز شدیم باید گفت که اگر شما تکنیک انتظام آنرا داشتید قطعاً می‌توانستید قوی‌تر از آلمان نصف دنیا را عوض کنید.

اگر می‌توانستید مدل توزین ثروت، قدرت و اطلاع را بر اساس الگوی اسلامی برای مردم دنیا به درستی تبیین کنید، جمعیت انسانی که به شما می‌پیوست خیلی بیشتر بود و اگر قدرت سازماندهی متناسب و فن آوری متناسب تنظیم آنرا هم داشتید نیروی شما خیلی بیشتر از این می‌توانست حضور جهانی پیدا کند.

۳- بررسی تعریف برنامه (تخصیص مقدرات متناسب با انتظارات منطقی و محدود)

برنامه بمعنای تخصیص مقدرات متناسب با مرحله تغییر است. حتماً در برنامه یک مقدرات و یک تغییری وجود دارد، تعریف از برنامه در دیدگاه موجود بمعنای تخصیص مقدرات محدود به نیازهای نامحدود است که این حتماً درست نیست و برآن اشکال داریم. به همان دلیل که در استراتژی برای خودمان حق قایل شدیم که می‌توانیم اصطلاحات را در دستگاه فلسفی خودمان معنا کنیم، در اینجا نیز چنین است. تخصیص

مقدورات متناسب با تغییر در یک مرحله بمعنای برنامه است زیرا هم مقدور محدود است هم انتظار منطقی شما محدود است. انتظار هیچ‌گاه رؤیایی صرف نیست. این انتظار موانع تبدیل را برطرف می‌کند، ایجاد تغییرات متناسب مرحله را هم انجام می‌دهد. یک موضوع متغیر شما تغییر پیدا می‌کند به عبارت دیگر برای تغییر هر چیز می‌توان همیشه برنامه داشت. برای تغییر و تبدیل خاک چینی به یک بشقاب برنامه دارید هم مقدورات شما محدود است و هم تغییر خاصی را می‌خواهید. هرگز خواست و انتظار را نامحدود نمی‌گیرید. حالا شما می‌گوئید غرض ما از بشقاب یک گونه بهره‌وری مصرفی (ابزار مصرفی) است، ممکن است خود بشقاب در یک برنامه بزرگتر تغییر کند یعنی ظرف یکبار مصرف می‌آید؛ نوع تغذیه عوض می‌شود. در اینصورت برنامه متناسب؛ همان مرحله تغییر در درون بهینه‌سازی تخصیص و با معیار و مقیاس خاصی است که وحدت و کثرت را در آن زمان می‌تواند تعریف کند. چرا برنامه را اینگونه معنا می‌کنیم؟ چرا نمی‌گوئیم نیازهای نامحدود و مقدورات محدود؟ برای اینکه می‌خواهیم بارم بندی کنیم و برای برنامه مدل بدهیم، نباید برنامه بصورت نظری محض معنا شود. (مدل یعنی تعریف تناسبات، عوامل درونزا و برونزا) در اینجا برای بیمار که چه نسخه‌ای بدهیم. بنابراین نسخه دادن یک دکتر در حقیقت تنظیم یک برنامه است برای ایجاد محیط تغذیه خاص مداوا و معالجه خاص برای بهینه شدن وضع بیمار در چند مرحله انجام می‌گردد تا بیمار خوب شود. مرتباً هم ارزیابی عینی دارد یعنی وقتی مثلاً امروز نسخه داده می‌شود باید دو روز یا سه روز بعد آزمایش خون، آزمایش قلب و .. گرفته شود. شما در برنامه مرتباً کنترل می‌کنید بر اساس شاخصه‌هایی که دارید وضعیت بیمار را دائماً ارزیابی می‌نمائید.

(س): در استراتژی ما بحثی را پیرامون هنر انتظامی داریم که باید بیان شود.

(ج): یک مقدمه‌ای بیان شد برای اینکه همه این تعریفها را کنار بگذاریم.

ما همیشه می‌توانیم لغت را تعمیم و تخصیص بدهیم و سپس آنرا ترکیب کنیم هر مفهومی باید بر حسب تاثیرش نسبت به موضوعات مختلف یک قابلیت استعمال مجازی در غیر ادبیات مدل سازی داشته باشد در ادبیات مدل سازی شما آنرا به سهم تاثیرش می‌خوانید و این مطلب مجاز نیست بلکه حقیقت است نهایت

چگونه در مجموعه قرار داده شود و چگونه تخصیص داده شود که از آن به صرف مفاهیم تعبیر شد. ما می‌توانیم هنر را برای جنگیدن هنر مبارزه کردن، هنر مدیریت و... بکار بگیریم. مثلاً من می‌توانم هنر را به معنای مختلف به کار ببرم در کدام معنا معنای حقیقی هنر است یک شب شعری است که هنرمندان ایران جمع اند یک دانشکده‌ای بنام دانشکده هنرهای زیبا داریم که دارای بخش‌های مختلفی است آیا این شخصیت‌هایی را که می‌گوئید در آنجا هستند؟ آیا این هنرمندان می‌توانند تصدیق بدهند و بگویند هنر شما در چه درجه‌ای است؟ بخ عبارت دیگر در هر تخصص موضوعی برای اینکه صاحبان آن تخصص یک موضوع را بپذیرند (که جزء محدوده هست یا نیست) باید به آنها اجازه دادن بدهند. حد اقل به فیلسوفان آنها، اگر فیلسوفان هنر به منطق هم هنر اطلاق کردند، و به ریاضیات هم هنر ریاضی گفتند و به جنگ هم هنر جنگ گفتند و غیر (دارم تعمیم می‌دهم) در اینصورت هنر از تخصصی بودن خارج می‌شود. لذا حتماً به گروه خاصی نمی‌توانید هنرمند بگوئید و هیچ گروهی خاصی هم حق امضا کردن زیر هیچ ورقه‌ای را ندارند همه هنرمندند. بالعکس این مطلب هم قابل تعمیم است یعنی من نظامی بودن را توسعه می‌دهم، می‌گویم جنگ فرهنگی جنگ هنری، جنگ موسیقی بعد همه اینها را در دستگاه فلسفی می‌برم و تعمیمی را که دادم نشان می‌دهم که در دوره لویی پانزدهم یک سرود علت قیام مردم فرانسه شد. پس سرودی وجود دارد که از یک فرمانده نظامی بیشتر کار کرده باشد، در بسیج عمومی وجود داشته باشد علاوه بر این در بسیاری از جاها سخنرانان بزرگی که در دنیا بودند به وسیله سخنرانی مردم را جمع کرده و برای جنگ آماده کردند، و جنگیدند و از شکست در جنگها جلوگیری کردند حالا در اینجا من بالعکس عمل می‌کنم می‌گویم جنگ کلمات اساسی ترین جنگهاست. نظام، تنظیم و انتظام مربوط به کلمات است.

بنابراین وقتی که یک فیلسوف و یک صاحب نظر و یک تئوریسین مطلبی را بکار می‌برد اولاً باید دید تا چه اندازه می‌تواند این مطلب را در تخصص وارد کند یعنی تعریفش تا کجا جریان پیدا می‌کند آیا صرفاً به کلیت می‌تواند تعریف کند یا وقتی هم که وارد تعاریف بخشی می‌شود. قدرت جریان آن تعریف را در بخش وزیر بخش و تا کوچکترین جزء دارد؟

تعاریفی را که در قسمت‌های مختلف ارائه می‌کنیم بر ماست که به دنبال آن هماهنگی تعاریف را با همدیگر بیان کنیم. مثلاً تعریفی را که در جلسه اول برای نظم و انتظام ارائه دادیم با تعریف جلسه آخر ارتباط همه را نشان می‌دهیم یعنی نظام تعریف ارائه می‌کنیم ، خود تعریفها درون متناقض نیست به همین دلیل قدرت مدل سازی داریم ، اگر درون متناقض باشد دیگر مدلی بدست نخواهد آمد. مثلاً اگر من ۵۰ ملاقات با گروهها و افراد مختلف داشته باشم ؛ هر دسته ای که می‌آید بدلیل وجود خصلتی در آن دسته بگویم شما از همه بهتر هستید بعد دیگر نمی‌توان تعیین اولویت کرد. برای تعیین اولویت و ارائه مدل باید معلوم شود که درجه هر کدام در چه سطحی می‌باشد و به چه نسبت می‌باشد ، بنابراین تعریف که جنگ ، رزم و آرایش را به عنوان یک هنر ذکر می‌کنید اولاً باید بتوانید تعمیم بدهید و بعد تمام تعاریف را به وحدت و کثرت برسانید و مدل تحویل دهید ثانیاً موجب این نشود که تعریف شما تخصصهای دیگر را شامل شود یعنی جامع افراد و مانع اغیار باشد ، تعریف به گونه ای نباشد که تخصص را حذف کند چون شما در تنظیم امور اجتماعی نیازمند به تخصص هستید ولی حتماً سهم تاثیرش در کل قابل ملاحظه است همانطور که سهم تاثیر هنر در کل قابل ملاحظه است ، لذا ما وقتی کل را نگاه می‌کنیم هم می‌توانیم نام هنر را روی نیروی انتظامی بگذاریم وهم می‌توانیم نام جنگ را روی کلمات بگذاریم. آواها ، تصویرها ، ترسیم و ... روی هر دو می‌توانیم بگذاریم. پس غلط نیست ولکن کارآمدهم نیست. آن زمان می‌تواند کارآمد باشد که آنهایی را که داخل این تخصص نیست خارج کرده و آنهایی را که داخل این تخصص هستند انسجام بخشد.

بسمه تعالی

تنظیم نظام تعاریف نیروی انسانی

جلسه ۱۷

عنوان جلسه: پرسش و پاسخ

(طرح توسعه کارآمدی نیروی انتظامی)

جلسه پژوهشی ۱۴ آبان ۱۳۷۸

مشاور عالی طرح: حجه الاسلام والمسلمین حسینی شیرازی

مدیریت اجرائی: حجه الاسلام حسینیان

با همکاری: پژوهشکده نیروی انتظامی

حجه الاسلام حسینیان: اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم بعد از اتمام کلیات تعریف سئوالاتی تنظیم شده که ذیلاً ذکر می‌گردد:

۱- بهتر است با یک مثال در یک سازمان مباحث تبیین و به صورت تطبیقی بیان شود.

۲- فلسفه وجودی سازمان، تعریف سازمان، تعریف مدیریت، فرق سازمان با گروههای اجتماعی مانند خانواده و قبیله چیست؟

حجه الاسلام والمسلمین حسینی: اوصاف سازمان در سطح توسعه، کلان و خرد بیان شد یعنی تعاریف کلیات مشخص شده است، ارتباط بمعنای تفضیل آن است که پس از تعریفهای کلی باید تفصیلاً بیان شود.

۱- سؤال: رابطه برنامه ریزی با توکل - تسلیم و رضا چگونه است؟

۲- پاسخ سؤال ۱:

۱/۱- تسلیم - توکل و رضا اوصاف اعضا، سازمان در زمان پرورش

(ج): تسلیم، توکل و رضا از اوصاف اعضای سازمان در زمان پرورشی سازمان است وجود این اوصاف در سازمان بمعنای نفی برنامه نیست، عناصری که در سازمان می‌خواهند کار کنند باید انسانهای متوکلی باشند تا انگیزه آنها الهی باشد.

۱/۲- عدم معارضت این اوصاف با مسئله برنامه ریزی

یعنی معنای اینکه چون متوکل هستند لذا برنامه لازم ندارند مردود است مثل این است که کسی بگوید چون متوکل هستم جنگ لازم نیست، چون توکل به خدا دارم و خدا کارها را انجام می‌دهد اساساً حکومت لازم نیست یا در سطح خرد چنین بگوید که چون توکل دارم دیگر کسب و کار نمی‌کنم، توکل خصلت پرورشی است که در نظام پرورشی برای فردا پیدا می‌شود تا مقاومت او هرگز در برابر مشکلات از بین نرود ولی اصلاً بمعنای اینکه روبروی برنامه بیاید نیست، توکل ضد تکلیف نیست، تملیف همواره تمامی مقدمات عقلی کار را لازم دارد.

۲- سؤال: رابطه استخاره با برنامه ریزی

(س): سؤال بعدی هم ارتباط با همین مقوله دارد منتهی بگونه: رابطه استخاره با برنامه ریزی چیست؟

پاسخ:

۲/۱- معارضت داشتن امر استخاره با مسئله حجیت

(ج): موضوعاً استخاره بر خلاف وظیفه است، یک مسئله شکایات فقهی در طول ۱۴ قرن با استخاره درست نشده است، کوچکترین حکمی که تکلیف را معین می‌کند با استخاره درست نشده است، بله کسانی که اهل درویشی باشند و دنبال حجیت نباشند. برای حجیت کارهای خود به استخاره متمسک می‌شوند.

۲/۲- دقت عقلانی مقنن تنها حجیت بین ما و وحی

باید درباره آنها بصورت ریشه‌ای صحبت شود، یک کلام می‌توان درباره آنها گفت: هرگونه ادراکی غیر عقلی از وحی باشد یا عصمت از خطا دارد یا ندارد، اگر ادعای عصمت شود معنای معصوم بودن است. مثلاً شما به یک نفر عارف می‌رسید می‌گوید من با حالت مکاشفه از کتاب یا از سنت اینگونه برداشت می‌کنم

اولین سؤال این است که آنچه را شما می‌بینید آیا معصوم از خطا است؟ آیا ابلیسونفس نمی‌تواند امر را مشتبه کند؟ او در پاسخ می‌گوید چنین کشفی یا از خطا است؟ آیا ابلیس و نفس نمی‌تواند امر را را متشبه کند؟ او در پاسخ می‌گوید چنین کشفی یا از خطا مصون است و یا مضمون نیست، اگر بگوید مولا حفظ می‌کند و... باید سؤال شود آیا به عصمت می‌رسد یا نه؟ اگر به عصمت نمی‌رسد سؤال اینست که حجت بین ما و وحی چیست؟ حجت بین ما و خدای متعال وحی است و بین ما و وحی همواره عقل حجت است و حجیت عقلیه هم منطبق دارد و باید مقنن شود تعبد، مقنن شدن و تفاهم. منظور از تفاهم، تفاهم در بین متخصصین فن است.

۲/۲/۱- شروط مختلف صحت درک از دین

شروط اولیه درک از دین تعبد، شرط دوم مقنن شدن (یعنی زباندار شدن) است یعنی همانطور که صداها و آواها دسته بندی می‌شوند و حروف درست می‌شوند باید دسته بندی مجدد صورت گیرد تا کلمات بدست آید بعد جملات و بعد مقاله و یادرست می‌شود، عین اینم دسته بندی در مفهومیها نیز انجام می‌گیرد، در روش تعریف کردن، در روش حکم کردن می‌توان آنچه را به ذهن می‌رسد به دیگران القاء کرد، و دیگران هم می‌توانند حتی در به نتیجه رسیدن آن اشکال کنند، قاعده مند عقلی شدن یعنی آنچه به ما اشراق شده و یا مکاشفه و فهمیده شده (درک دینی) با منطق نظری منظم گردد و به دیگران عرضه شود، پس منطق نظری برای این است که درک از دین مقنن و زباندار شود تا به متخصصین دیگر عرضه شود و آنها اشکال کنند، پاسخ اشکالات به تفاهم متخصصین برسد، اگر چنین چیزی به تفاهم متخصصین رسید باز هم نمی‌توان گفت به عصمت رسیده است بلکه بلوغ سعی در تعبد انجام گرفته است، یعنی آنچه می‌توانستیم تلاش کردیم. حداکثر تلاش حجیت بین شما و وحی را نتیجه می‌دهد، مافوق طاقت دیگر دستور نمی‌آید به عبارت دیگر اگر خود شما دقت کردید بعد اهل فن هم دقت شما را مورد دقت قرار دادند تلاش شما هم نهایی شد از طرفی نیز با پیش داوری هم نرفتید، عقل شما برای فرمانبری نسبت به وحی تسلیم بود (نه پیش داوری حسی، نه پیش داوری عقلی و نه پیش داوری روحی) تعبد، مقنن شدن، تفاهم. متخصصین دیگران هم آمدند

کار شما را نگاه کردند و نتوانستند نقض کنند، معنایش این است که شما معجب به نظر خودتان هم نشدید و آنرا در معرض قضاوت دیگران هم قرار دادید (آخرین سعی است که می‌توانید بکنید) بلوغ سعی و تلاش برای شما حجت است، اگر در آینده کسی توانست اشکال کند و گمانه‌ جدید بزند و آن مطلب شما را رد کند آن از حجیت ساقط می‌شود بنابراین نه استخاره معنا دارد و نه اینکه بالاتر از استخاره مکاشفه و معاینه.

۳/۲- جایگاه استخاره در موضوعات خرد آنهم بعد از مشاوره و دقت عقلانی

البته در بعضی موارد کم اهمیت یعنی در مجموعه کارها و وظایف فکری در سازماندهی و انجام وظیفه دقت و مشورت با متخصصین اگر نتوانستید به نتیجه برسید می‌گوئید استخاره می‌گیرم، برای چنین موردی اشکالی ندارد، می‌گوئید اولاً رده بحث رده‌ای نیست که موضوع جدی تکلیفم باشد (تکلیف یعنی وظیفه سازمانی) بلکه موضوع جدی تکلیف فردی من هم نیست، اصل موضوع در طبقه پائین قرار دارد، حالا وقت بگذارم که خانواده را مشهد ببرم یا نبرم یا بجای مشهد، به شیراز (شاه چراغ) ببرم می‌گوئیم یک مسئله این چنینی مسئله‌ای نیست که بخواهیم وقت روی آن صرف کنیم لذا استخاره می‌گیریم.

۴/۲- پناه آوردن به استخاره در مدیریت به دلیل نداشتن ابزار اداره اسلامی

البته بعضی مدیران به دلیل اینکه ابزار اداره اسلامی بدست آنان نرسیده است به دو چیز به خطا پناه می‌برند (به خطا یعنی در جای خودش استفاده نمی‌کنند مثلاً اگر از بلندگو بجای تلفن استفاده شود، به خطا استفاده شده است) یکی اینکه ما مشغول تهذیب و ریاضیات می‌شویم، نورانیت پیدا می‌کنیم لذا قضایا برای ما حل می‌شود معنا ندارد.

۲/۴/۱- نفی جایگزینی تهذیب بجای تخصص

مگر کسی دنبال تهذیب می‌رود بعد بگوید من رساله می‌نویسم. تهذیب سر جای خودش محترم است و حتماً هم ضروری است، دقت کردن و تلاش نظری به انضمام تتبع برای کار فتوا نیز یک کار دیگر است، اگر کسی در طول سال عبادت کند و شبها تا صبح مشغول ذکر باشد و روزها روزه باشد، حق فتوا دادن ندارد، در تخصص شما هم اینگونه است، بله، شما می‌گوئید شرط است برای اینکه انسان بر امیال خودش پیروز شود،

تخصص را بد به کار نگیرد، خودکامه به کار نگیرد در جهت منافع خودش و بر علیه جامعه به کار نگیرد تهذیب لازم است ولی اینکه گفته شود بجای تخصص با تهذیب می‌شود کار کرد، غلط است، اسلام با مرتاضهای هندی فرق دارد، تهذیب بعنوان شرط صحیح است ولی به عنوان جایگزین کردن آن بجای تخصص غلط است، هم چنین است استخاره اگر دقتهای لازم صورت نگیرد محاسبات لازم انجام نگیرد، استخاره معنا ندارد هرگز چنین فتوایی نداریم از فقها و اکابر طی ۱۴ قرن یک فتوای استخاره‌ای صادر نشده است.

(س): وقتی بعضی کارها به برخی افراد واگذار می‌شود با توجه به مسایلی که از قبل وجود داشته از قبیل کنشها و واکنشهایی که در این شغل وجود دارد طرف را مجاب می‌کند که به استخاره متوسل شود. همانطوریکه با دعا خواندن دردی از بین نمی‌رود تا داوری مربوطه استفاده نشود، اما وقتی که دچار بیماری می‌شویم به دعا متوسل می‌شویم و آرامش پیدا می‌کنیم در حقیقت استخاره در قبول مسئولیت یک نوع آرامش است یعنی اگر طرف اطلاع نداشته باشد و بخواهند به او ابلاغ کنند بعد در حین ابلاغ نظر او را هم می‌خواهند فرصت نیاز دارد تا مشاوره یا استخاره کند و هر دو کار را هم انجام می‌دهد، قبل از این بحث یک چنین سئوالی به ذهنم رسید که ایجاد انگیزه با محوریت معنوی در استراتژی عملیاتی در صورت امکان توضیح داده شود که مقداری هم به همین مسئله برمی‌گردد که با استخاره خودمان را آرام می‌کنیم.

(س): امروزه متأسفانه در جامعه و سازمان‌های مختلف این مسئله فراوان وجود دارد و به بعضی از روایات هم استناد می‌کنند که القرعه لکل امرٍ مشکل و یکی از مستنداتشان هم این است که حضرت امام(ره) در اقدام آخر علیه رژیم شاه (۲۱ بهمن سال ۵۷) استخاره کردند.

(س): البته ما در آن زمان بعنوان محافظ حضرت امام حضور داشتیم ، (مدرسه رفاه) ایشان حدود دو ساعت در سجده بود، بعد از دو ساعت آقایان مراجعه کردند در حالیکه نخست وزیر موقت و بقیه افراد مشخص بودند سئوال می‌کردند که چکار کنیم، شاه گفته اگر بیرون بیائید همه را می‌کشیم، دو ساعت بعد از نماز

حضرت امام در را بست وقتی در را باز کرد آنچنان عرقی از ایشان می‌ریخت در عین حالیکه هوای سرد زمستانی هم بود، گفتند آقا می‌گوید به خیابانها بریزند.

(ج): من هم شنیدم که آقای ایرانی در نماز جمعه اینگونه نقل کرد که: آقای طالقانی تلفن زدند به ایشان گفتند خونریزی می‌شود، ایشان گفتند، اگر خمینی اشتباه کند آیا مهدی فاطمه(علیه السلام) هم اشتباه می‌کند؟

یک وقتی است که ما قاعده در دست نداریم، نمی‌توانیم مقنن کنیم با تخمین می‌خواهیم کار کنیم مشاوره‌هایی را هم که می‌کنیم آنها قاعده‌ای را در دست ندارد آنها هم با تخمین به ما جواب می‌دهند یعنی قدرت جمع‌بندی و هماهنگ سازی انظار مقنن نیست. حالا مقنن نبودن آن دو فرض دارد: ۱- می‌شناسیم که ابزارهای کارشناسی بر اساس مبنای ما نیست بنابراین نظریه کارشناسی که داده می‌شود ضد آن خاصیتی را که وظیفه ماست نتیجه می‌دهد در اینجا مجبور می‌شویم دست از نرم‌افزارهای موجود برداریم اگر یقین کردیم که این نرم افزار برای ما اصلاً وسیله نیست و ضد اهداف ماست مثلاً نرم افزار معادلات توازن بین المللی دستور پذیرفتن ولایت آمریکا را می‌دهد. و حساب هم $۲ * ۲ = ۴$ است، حجم صادرات و حجم واردات شما چه مقدار است، وضعیت تکنولوژی و نیروی انسانی شما چگونه است؟ در موازنه مجبور هستید چه چیزی را بپذیرید، چه کارها را انجام بدهید آخر خط پذیرفتن ولایت آمریکاست. می‌دانید پذیرفتن ولایت آمریکا علیه ولایت دین است. یعنی هم تعریف عدالت و هم تعریف ارزشها از بین می‌رود پس این کارشناسی را در شناختن توازن و استراتژی توسعه امنیت ملی نمی‌توانید بکار بگیرید از طرفی ابزار اسلامی هم هنوز درست نشده است که با شاخصه‌های قابل اندازه‌گیری کمی ما یک جمع‌بندی‌هایی بکنیم و آن معادله را هم در آن کار بگیریم و تکلیف امروزمان را معین کنیم لذا مجبور به تخمین می‌شویم. پس تخمین مربوط به جایی است که مقنن کردن و معادله نباشد، البته خود تخمین نیز یک محاسبات دیگری دارد که می‌تواند زیر بنای مقنن شدن گردد مقنن شدن گردد ولی باز معادله می‌خواهد اگر پنج تا برآورد داریم توانستیم در پنج دسته داخل معادله ببریم باز از حالت تخمین بودند در می‌آید، فعلاً بر فرض اینکه دسته بندی‌هایی که این تخمینها

را به معادله تبدیل کند نداریم بلکه تخمینها به صورت متناقض هستند یعنی از جهتی اینگونه می‌توان گفت و از جهتی بگونه‌ای دیگر یعنی قدرت طبقه‌بندی نقطه ضعفها و نقطه قوتها وجود ندارد ، حالا می‌خواهید بصورت تخمینی یک احتمال را رجحان بدهید ، نظرها هم متناقض است.

۲/۵- استفاده از استخاره در مقام تحیر و اظطرار به دلیل انقیاد نه طاعت

اگر شما به تحیر رسیدید آنگاه عیبی ندارد که با استخاره کار کنید ولی همیشه باید بگوئید نیاز ضروری داریم که یک مرکز پژوهشی کار کند تا معادلات قاعده‌مند شود استخاره همیشه نمی‌تواند جای معادله را بگیرد، همانطور که دربارهٔ فروع دین فقهی هم هست که در بیابانی ماشین خرابی شده و در آن زمان رساله هم در اختیار ندارید ، کسی هم نیست که مسئله بدانند، شما هم در موقعیتی قرار دارید که نماز دارد قضا می‌شود ، حالا تکلیف شما چیست؟ آیا نماز بخوانید؟ اینجا که نمی‌خواهید فتوا برای عموم بدهید ، درست است که شما در زمان خودش هم کار نکردید که مسئله را یاد بگیرید که آن یک تخلف است ولی حالا چکار بکنند؟ در چنین جایی حکم انقیاد جاری است ، انقیاد یعنی اینکه حالا چون دسترسی ندارید، نه تلفن همراه دارید تا مسئله را سؤال کنید نه رساله در اختیار دارید و نماز شما هم قضا می‌شود، آن احتمال قوی تری که در ذهن شما می‌باشد انقیاداً نه طاعتاً را انجام دهید - طاعتاً آنست که برای شما مجرز باشد تا بتوانید به خدای متعال نسبت بدهید انقیاداً آنجایی است که دست شما از همه جا کوتاه است احتمال راجحی دارید که بدان عمل می‌کنید بعد وقتی به رساله دسترسی پیدا می‌کنید کسی در جزیره یا بیابانی قرار گرفت و به هیچ چیز دسترسی نداشت می‌تواند عمل انقیادی انجام بدهد ، یعنی اضطرار علمی داشت در اضطرار علمی ، عمل انقیادی انجام می‌پذیرد ولی هرگز گفته نمی‌شود تکلیف همیشه انقیاد است ، تکلیف حتماً خارج شدن از انقیاد و رفتن به طرف طاعت است. اطاعت عمل به وظیفه از روی آگاهی است اما در وقتی که در اضطرار علمی قرار داشته باشید چه از نظر حکم و چه از نظر موضوع شناسی در اضطرار علمی می‌توانید استخاره کنید ولی این بمعنای اطاعت نیست.

۳ : سؤال : بررسی معنای شاخص و معیار

(س): در صورت امکان معیار و شاخص تبیین شود که در کجا کاربرد دارد؟

۳/۱- معیار وسیله تنظیم و شاخص وسیله تطبیق

(ج): وسیله تشخیص باید همیشه به تعدد (یعنی به شمارش) بازگشت کند شمارشی که در نمونه برداری انجام می‌گیرد ، وقتی انجام گرفت و شمارش شد شاخص ، دسته بندی ها را نسبت بین اوصاف می‌برید، اما معیار به نسبتی گفته می‌شود که بین این دسته با آن دسته باید وجود داشته باشد تا حالت بحرانی و غیر بحرانی مشخص شود پس شاخص وسیله تشخیص در تطبیق است معیار و وسیله تنظیم است، تنظیم زمانی است که دسته بندیها را ملاحظه می‌کنیم مثلاً گفته می‌شود که نسبت بین این دسته با آن دسته مثلاً؟؟؟ باشد معیار؟؟؟ بودن عیار آن می‌باشد یعنی عیار سازکانه می‌باشد. مثال آنرا ذکر می‌کنم. می‌گوئید عیار اینکه بیسکویت درست شود چه مقدار آرد و چه مقدار شکر لازم است اگر عیار آنرا عوض کنیم حلوا می‌شود نه بیسکویت اگر شیرینی و روغن آنهم اضافه شد باز عیارش را عوض می‌کند آنگاه کیک می‌شود.

بنابراین نسبت بین دسته‌بندیها (دسته بندی‌های کلان در سازمان) تناسبی را که ذکر می‌کنید که وسیله و ابزار تنظیم قرار می‌گیرد، معیار می‌شود. در مورد نیروی انتظامی حتماً باید برسیم به اینکه بگوئیم: مثلاً در

امور سیاسی نیرو ما باید چکار کنیم، در امور فرهنگی و اقتصادی نیرو باید چکار بکنیم؟

این تصمیمی را که می‌خواهیم بگیریم باید بتوانیم انضباط سیاسی، فرهنگی و اقتصادی افراد را اندازه‌گیری کنیم یعنی باید بتوانیم از بازتاب عمل افراد روی نمونه‌ها بگوئیم اینها چه درجه‌ای را دارند لذا حتماً ما باید در اندازه‌گیری به واحد تشخیص عینی برسیم و از این واحد تشخیص نیز صورت استقرائی صرف بدست نمی‌آید این واحد تشخیص باید بتواند کلیه رفتارها را از نظر یک سازمان اعم از رفتارهای اقتصادی، فرهنگی و سیاسی ارزیابی و اندازه‌گیری کند یعنی فرمانپذیر آنها سیاسی می‌شود، دقت انجام، فرهنگی می‌شود، سرعت و انضباط انجام، اقتصادی می‌شود، این باید در کلیه وظایف و برای کلیه سطوح قابل تعریف باشد اگر این دسته‌بندی بالا آمد و گفته شد نیروی انسانی اینگونه است ، ابزارش هم اینگونه است، مقدراتش هم اینگونه است و نسبت بین اینها هم اینگونه است، مثلاً اگر گفتید: نیروی انسانی متغیر اصلی است و انگیزه‌اش

هم در خود نیروی انسانی متغیر اصلی است، حال من از نظام پرورشی شما سؤال می‌کنم، روابط سازمانی چگونه باید باشد تا بستر پرورش انسانهای صالح شود مراحل کمال را در سازمان چگونه کنترل می‌کنید؟ طبیعی است که با شاخصه‌ها کنترل می‌کنید، فرض اگر ضریب فنی انسان عدد ۴ ضریب فنی ابزار عدد ۲ ضریب فنی مقدرات عدد ۱ باشد اگر چنین شیب ریاضی بین آنها برقرار باشد آنگاه شما باید بتوانید جدول از ۱ تا ۶۴ را در موضوع مختلف آن بوجود بیاورید.

بنابراین در تطبیق همیشه نیازمند شاخصه‌ایم و معیار نیز بمعنای نسبت و تناسب بین دسته‌بندیهای کلی است.

۴- سؤال: بررسی معنا و مفهوم (مدل)

(س): سؤال دیگری که مطرح است این که توصیف معنای مدل چیست؟

۴/۱- (مدل) بمعنای نمونه سازی از یک موضوع عینی دارای تغییرات

(ج): مدل یعنی نمونه سازی از یک موجود و موضوع عینی که دارای تغییرات است. مدل تئوری یا نظری شما این است که نسبتی را دربارهٔ یک موجود عینی بیان می‌کند و در عینیت نیز باید بتواند تغییرات آن موجود را پیش بینی کند.

۴/۲- (پیش بینی) - (هدایت) - (کنترل) ملاک کارآمدی مدل

مثلاً اگر ما یک مدلی برای یک شیء تنظیم کنیم بایستی با ارائه شاخصه بتوانیم تغییرات آینده آنرا پیش بینی کنیم، بعد آنرا هدایت کرده یعنی راه آنرا تغییر بدهیم یعنی اگر ما نسبت به شرایط محیطی هیچ فعالیتی روی آن انجام ندهیم این سیر را نسبت به شرایط دارد، اگر فلان محیط را برایش درست کردیم به طرف دیگر هدایت می‌شود در اینصورت کارآمدی مدل در عینیت مشخص می‌شود. مدل یا نمونه، مجموعه‌ای از خصوصیات این شیئی است با توجه به نسبتهایی که درست کردیم (با توجه به پیش فرضهایی دربارهٔ این فلز) نسبتهایی که بین آن پیش فرضها اثبات کردیم آن نسبتها دارای یک شاخصه‌هایی هستند که در عینیت می‌توانیم آنها را اندازه‌گیری کنیم. اگر توانستیم با این مدل روند آتی حرکت شی را پیش بینی کرده و مسیر

آنرا هدایت نموده و آنرا کنترل نمائیم، معنایش این است که مدل ما نسبت به عینیت، صحت و کارآمدی دارد. البته مدل نسبت به عینیت هرگز تطابق صددرصد پیدا نمی‌کند می‌تواند حداکثر تا ۸۰٪ شیء را کنترل کرد. کلیه دستگاههای کاربردی نمی‌توانند بدون مدل کارشان را مقنن کنند، مدل داشتن وسیله کلی عینیت است. در همه تحقیقات میدانی در صورتی تحقیق می‌تواند از یک گزارشگری ساده به قدرت تحلیل قاعده‌مند پابگذارد که شما دارای یک مدل باشید اگر گزارش تهیه کنیم که در سال گذشته چند مورد سرقت انجام گرفته یا چن مورد تخلف صورت گرفته بنابراین نیرو فعال است می‌گوییم: این گزارش علامت فعال بودن نیرو نیست شما فقط گزارشگری کمی را گفتید بلکه باید دید انتظام در جامعه چقدر واقع شده است؟ می‌گوئید من وظایف محوله را نسبت به جامعه انجام دادم، می‌گوییم اگر نسبت انجام وظیفه را نسبت به تولید بیماری جرم بسنجیم و شیب بالعکس باشد معلوم می‌شود که به نسبت مرتباً جرم در جامعه افزایش پیدا کرده است، آنگاه نمره انتظام نمره مقبولی نخواهد بود ممکن است گفته شود نیروی انتظامی تنها بعنوان یک عامل دراز بین بردن زمینه جرم در جامعه مؤثر است، بلکه وجود زمینه‌های فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی عامل اصلی پیدایش جرم است؟ می‌گوییم آیا دستگاه شما در داخل خوب کار کرده است، این را چگونه برای من معرفی می‌کنید؟ اگر گزارشگری کمی، تبدیل به ایجاد نسبت و تناسب کیفی نشود و هینه کردن کار سازمان قابل روئیت نباشد و فقط به افزایش کمی اکتفا شود حتماً نتیجه ندارد. مثلاً اگر خدای نکرده رشوه در میان نیروی انتظامی راه پیدا کرد، یعنی در بستر قانون شکنی، خود نیرو حضور داشت و قانون قابل خرید و فروش شد نسبت به کسی که مأمور انتظام است چگونه است؟ این فرد به چه نسبت در توسعه تخلف دارد؟ (هر چند که دوبرابر سال قبل هم نیرو استخدام شده باشد) به چه نسبت در ایجاد جرم مؤثر بوده است و به چه نسبت پیشگیری و مبارزه کرده است. به هر حال باید حتماً گزارشگری کمی ساده به نسبت بین دسته‌ها و بهینه کردن آن بیانجامد.

۵- سؤال: کیفیت برخورد نیروی انتظامی با ناهنجاریهای اعتقادی و فکری

(س): مطلبی که اشاره شد بحث اطاعت و عمل به وظیفه است طبیعتاً رسنل ما این مسئله را دنبال می‌کند، مقام معظم رهبری بحث اقتدار را در نیروی انتظامی مطرح کردند و شما توضیحاتی بیان فرمودید، الان ما برای اجرای این موضوع مشکل داریم، در اینجا ما باید مباحث سیاسی و اقتصادی را هم مدنظر قرار بدهیم، برای مثال اگر ما یک فرهنگسرا یا یک محلی که می‌خواهد مسایل کذابی را ترویج بدهد می‌بینیم این دچار مشکل است و جوانان در آنجا می‌روند و رقص می‌کنند و مسایل فساد را ترویج می‌دهند. در این شرایط نیروی انتظامی چگونه می‌تواند اقتدار خودش را نشان بدهد؟ در اینجا اگر بخواهد دنبال کند طبیعتاً مواجهه با عکس‌العملهای منفی بصورت بعضی می‌شوند که دارند مسایل فرهنگی را ترویج می‌دهند که مثلاً مجوز دارد. یکی از مشکلات فعلی آهنگهایی است که توسط برخی رانندگان پخش می‌شود، مأمورین ما دچار مشکل شده‌اند و سؤال می‌کنند که آیا این آهنگ مجاز است یا غیر مجاز؟ در اینجا ما باید چکار کنیم؟

۵/۱- ضرورت تعریف دقیق انضباط اجتماعی و تعارضات آن در شورای امنیت ملی

(ج): یعنی ناهنجاریهای اعتقادی و فکری حتماً روی عدم انضباطهای عملی اثر دارد، از یک طرف هم شما می‌گوئید نیروی انتظامی باید مأمور نظم عینی باشد به عبارت دیگر در صورتیکه محیط ما مولد ناهنجاری و عدم نظم است نیروی انتظامی چگونه می‌تواند ایجاد نظم کند؟ پاسخ اینسکه در یک نسبتهای مثلاً فرماندهی در شورای امنیت حضور دارد می‌تواند بگوید اگر در تعریف امنیت برقراری انضباطهای اجتماعی موضوعیت دارد این دسته از کارهای وزارت ارشاد را چه کار کنیم یعنی در قبال نظام ارزشی جامعه چه کار کنیم؟

۵/۲- دوطایه‌ای بودن ارزش در نظام

این ارزش دو پایه است ارزشهای انقلاب و ارزشهای همزیستی، ارزشهای همزیستی مسالت آمیز بین المللی می‌گوید رقص را در سالن فرهنگسرا بپذیرد زیرا جزء زبانهای بیان عواطف است می‌گویند اگر می‌خواهید با بشر همزیستی داشته باشید باید زبان آنها را بپذیرید و هنر هم زبانی است که انسان توسط آن عواطف و نیازهایش را بیان می‌کند. زبان نیازهای مختلف است همانطور که مسلمان م مومن احساس نیاز به قرب به خدای متعال می‌کند، احساس نیاز به ولاء و محبت نیست به یک شخصیتهایی که در تکوین (یعنی شدن و

بودن عالم) محوراند می‌نماید یعنی در حسینیه‌ها سینه می‌زنید ، چون نسبت به قرب به حضرت اباعبدالله (ع) احساس نیاز می‌کنید. تا آنجا که می‌گوئید حیات خودم ، خانواده ام ، پدرانم و نسل ما در گرو حضرت سیدالشهدا (ع) می‌باشد. این هرگز مطلق سازی ذهنی نمی‌دانید یعنی نمی‌گوئید اثرش روی خودم آرامش است بلکه می‌گوئید یک واقعیتی در جهان وجود دارد ، حضرت ابا عبدالله (ع) یک شخصی که در هزار و سیصد و شهید شده باشد نیست، روح مطهر ایشان امروز متصرف در عالم است با قدرت و اختیار ، به او سلام می‌کنید و می‌گوئید (اشهد انک تشهد مقامی و ترد سلامی) تو بر من شاهی و جواب سلام مرا به من می‌دهی می‌گوید یا حسین (ع) اگر نبودم در وقتی که تو دعوت کردی اجابت کنم (الان فقد اجابک سمیع) ، چشم من گوش من و قلب من تو را اجابت می‌کند در زیارت رجیحه می‌گوئید لبیک یا داعی الله ، بله برای آدم حاضر گفته می‌شود یعنی بله‌ای دعوت کننده به طرف خدا(ان لم یوجبک بدنی عند استغاثتک) اگر بدن در حین استغاثات حاضر نبود و (لسانی عند استنصارک) و زبان من وقتی که تو گفתי هل من ناصر ی نصرنی ، حالا الان آمدم ، اگر این را شما جزء حقایق بدانید نه جزء تلقینهای روانشناسی ، طبیعی است در سینه زنی دنبال این هستید که به یک قدرت موجود دارای اختیاری که متصرف هم می‌باشد تقرب بجوئید این هم هرگز به عنوان یک حالت تلقین برای اختیاری که متصرف هم می‌باشد تقرب بجوئید این را هرگز به عنوان یک حالت تلقین برای مطلق سازی نظری یا روحی آن نمی‌شناسید ، عین اینکه یک رقص می‌گوید که عواطفم را نسبت به نیازهای مادی خودم به عنوان یک حقیقت و ارزش در دنیا (که برای من هم ارزش ابتهاج مادی است) بوسیله رقص نشان می‌دهم در حالیکه برای شما تقرب ابتهاج الهی ارزش است حالا اگر ارزش نظام دو پایه‌ای شود ، از طرف ارزشهای همزیستی مطرح شود و از طرفی ارزشهای انقلاب، این دو حتماً در یک جاهایی درگیری دارند، حالا شما می‌گوئید نیروی انتظامی در قبال درگیری این دو ارزش چه وظیفه‌ای دارد و چه کار باید بکند؟ من می‌گویم این تعارض را باید شما بتوانید با عدد و رقم در شورای امنیت طرح کنید، یعنی در ابتدا بایستی استراتژی امنیت کشور تعیین شود بعد با توجه به آن استراتژی انتظامی

طراحی شود و بعد از آن برنامه نیروی انتظامی تنظیم شود تا درگام آخر بر اساس برنامه پرورش افراد صورت پذیرد.

(س): در مقابل مردم چه پاسخی می توان گفت؟

(ج): وقتی بنا شد در شورای امنیت صحبت شود حتماً ارزشهای انقلاب در کشور هوادارانی دارد، شما می گوئید مردم طرفدار ارزشهای انقلاب هستند یعنی نه فقط طرفدارند بلکه پشتوانه انقلاب هستند.

۶- خلاء پژوهش در موضوعات مختلف (ناجا)

(س): ما باید چگونه حساسیتها را ایجاد کنیم؟ سلامت و امنیت نعمتهای مجهولی هستند، اینکه باید در مورد این مجهولات به فراخور حال افراد حساسیت ایجاد کرد مسئله مهمی است مثلاً وقتیکه یک فردی رانندگی می کند هر چه سرعتش را بالا می برد یک ضمیر ناخودآگاه به او حساسیت بیشتری را نسبت به محیط ارائه می دهد، با توجه به اینکه ما در مدت زیادی بعد از انقلاب شاهد تصمیم گیریهای بودیم یکی از مسائلی که دیده می شود عدم حساسیت روی ابعاد امنیتی به خصوص در مسئولین طراز اول کشور است، شما فرمودید از طریق شورای امنیت باید پیگیری شود ولی باید دنبال راهکار عملی تری بود که این مسئله حساس را همیشه زنده نگهداشت ه اگر من بخواهم سخنرانی کنم و در این سخنرانی آرمانهایی را مطرح کنم حتماً در آن لحظه آن بار امنیتی بلافاصله مرا هوشیار می کند عین همان بحث رانندگی است که ضمیر ناخودآگاه فرد اینقدر روی مسئله حساس است که در همانجا بتواند نمود پیدا کند و در سخنرانی من تاثیر بگذارد ، لذا باید دنبال راهکار عملی بود که چه باید کار کرد نا ارزشها را زنده نگهداریم و همیشه نسبت به آنها حساس باشیم اگر در کشورهای دیگر مطالعه کنیم بوسیله تربیت خاصی این حساسیتها در مسئولین بر اساس آن جایگاههایی که پیدا می کنند ایجاد می شود ولی الان ما می بینیم یک قشری از مسئولین ما در کشور صحبتهایی را می گویند در عین حالیکه همه هم فرهنگی هستند.

(ج): من یک دوره در شورای اقتصاد شرکت می کردم ، در آن زمان وزیر ارشاد یک روحانی بود ، ایشان مراجعه کرده بود و اصرار می کرد که بودجه وزارت ارشاد را ۱۰٪ اضافه کنید ، درردیف بودجه ۵٪ اضافه کرده

بودند ، کارشناسان به او می گفتند شما اول برنامه خودت را بیاور که با این پول موجود چه کار می خواهی انجام بدهی تا ما ۱۰٪ را بدهیم و اگر برنامه شما ۷٪ بود ۷٪ می دهیم ولی برآورد ما ۵٪ است. ایشان می گفت شما ۱۰٪ اضافه کنید تا من برنامه بیاورم. وقتی بیرون آمدم با ایشان قرار ملاقات گذاشتیم وقتی به محل کار ایشان رفتم به ایشان گفتم : شما چرا برای پول بحث کردید؟ گفت: چه کار کنم کارها با این پول انجام نمی شود ، گفتم : شما باید می گفتید که ساختار اقتصادی کشور روی نظام پرورشی اثر دارد نمی توانم کار ارشاد را انجام بدهم مگر اینکه حق نظر نسبت به تنظیم ساختارهای اقتصادی داشته باشم، اگر شما این را بگوئید آنها از شما خواهش می کنند که در کار آنها دخالت نکنید و ۱۰٪ را به شما می دهند، گفتم چرا از موضع قدرت برخورد نمی کنید؟ آنگاه ایشان سؤال کرد که ساختارهای غلط کدامند؟ گفتم : ساختارها یعنی نظام توزیع قدرت، ثروت و اطلاع اثر می گذارد و شما نمی توانید ارشاد کنید مگر ممکن است تصمیم گیری به نفع جریان یک مطلبی باشد و شما با تبلیغ ضد آن جریان را ایجاد کنید؟ او دارد بودجه را تخصیص می دهد، قدرت را تخصیص می دهد، حالا دقیقاً همین مطلب را می خواهم اینجا بیان کنم شما یک وقتی است که در سمینارهای تبلیغی تان حداکثر نمایش کار را می گذارید و برای جامعه ویتترین درست می کنید خودتان هم می دانید که اینها چه مقدار بودجه لازم دارد درست است که بودجه در داخل خود شما بیشتر خرج می شود ولی تخصیص بودجه می برد، یک وقتی می گوئید ما مهمترین کار را اول پژوهش قرار می دهیم و کار پژوهشی را هم خیلی تقویت می کنیم بگونه ای که هم بتوانند مشاوره کنند و هم بتوانند جمعیت بیشتری در آنجا کار کنند می گویم برای چه؟ می گوئید برای اینکه زبان داشته باشیم و با متخصصین مختلف کشور حرف بزیم. می گویم با چه کسانی می خواهید حرف بزنید؟ می گوید: می خواهیم با مجلس صحبت کنیم بعد به سراغ وضعیت خارجی، داخلی و .. برویم طوری از همه ابعاد با محاسبه با آنها حرف بزیم که بگویند این فرد توجیه نمی کند بلکه نسبتها را مشخص می کند و با ما با زبان کارشناسی صحبت می کند یک وقتی است ما بیست تا محور را محاسبه می کنیم یک اصطلاحی را هم درباره خارج به کار می بریم که از نظر یک کارشناس بیشتر جنبه تبلیغی و هنری دارد خارج اینجا را می خواهد مکانیزه کنند، می خواند مولکولیزه

کنندو... برای هر کدام هم یک یا دو شاهد ذکر کردیم به نظر ما می‌آید که کار خیلی عمیقی است ولی یک وقتی است. که واقعاً کار کارشناسی جدی انجام دادیم و طوری صحبت می‌کنیم که می‌بینند واقعاً به مسایل توجه داریم، حتماً به حرف ما توجه می‌کنند.

بنابراین راهکار عملی این است که دستگاه پژوهشی شما این قدر قوی شود که حضورش در جاهای مختلف نه حضور سخنرانی و صرف نامه نوشتن و تحلیل فرستادن بلکه منشأ حرکت مراکز پژوهشی دیگر شود و کارشناسان مجبور شوند به گونه دیگر اداره کنند. به هر حال وقتی گفتند وضعیت اقتصادی کشور چاره‌ای جز قرض خارجی ندارد، قرض همزیستی می‌خواهد، همزیستی آن سخنرانی و رقص را لازم دارد، شما اگر در قضیه بگونه دیگر برخورد کردید می‌توانید به نحوه دیگری نتیجه بگیرید.

والسلام